

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

---

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagi. (9)., Nabard-i Zindagi (6)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165672>

---

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



*University of Manchester* is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

# نبرد زندگی

مجله ماهانه با نظرهیت تحریریه

## ۶ پیام ما به نسل جوان

سر نوشت تاریخی نسل  
های آینده در جریان  
حوادث کنونی که تعیین  
کننده است تسجیل

میکردد ..... نسل جوان در روشنفکران ما باید یکبار برای همیشه تصمیم بگیرند که آیا آنان معلول حوادث تاریخی و با علت آنها میخواهند باشند، معلوم کنند که نسل جوان و ملت ایران باید مخلوق برنامه ها و نقشه‌هایی باشند که برای آنان تعیین می‌شود و با خالق سر نوشت تاریخی خود. برای اینکه سر نوشت تاریخی ما بدست خود ما و در داخل سرحدات نوشته شود نه تنها لازم است که خود را برای زندگی در قرن حاضر آماده سازیم بلکه باید تصمیم و اراده داشته باشیم که از لیاقت و استعداد خود برای تعیین سر نوشت نسلهای آینده استفاده کنیم ..... باید اعتراف کرد که يك سقوط اخلاقی و فکری عظیمی غریزه قومیت و ملی‌مآراء تهدید میکند. از دست دادن امید و ایمان يك مرض تقریباً عمومی گردیده؛ فرار از مقابل وظائف ملی و ترك کردن میدان نبرد زندگی در صفوف طولانی آنهایی که مصمم برای مهاجرت اند و با ازار ویا و آمریکا بر نمی‌گردند و یا در صدد پناه آوردن بکشورهای بیگانه اندوه پیدا است.

روی سخن ما با آن افراد منتخب و ممتاز از نسل جوان و روشنفکر است که با داشتن وسعت نظر تاریخی توجه باین حقیقت علمی دارند که **جریان تاریخ در جهت آینده آلهای بزرگ اجتماعی** سیر میکند، روی سخن ما با آنهایی است که توانائی و دانائی کافی برای رهبری نسل جوان دارند و می‌توانند يك محیط گرم و زنده و خلاق بوجود آورند که جاذبه آن محیط خانوادگی ملی بزرگ افراد نسل جوان را از — <

### جامعه‌شناسی

رژیم غلامی نوین و بیداری و تحول آن از ساتکین .  
نهضت سوسیالیستی شارتیم .  
برای شناختن فکر کاندی از سایا کراها تا مقاومت کشوری . اکنون چه باید کرد ؟ از زیر مندی فرانس . حرکت بجلواز کلمنت اتلی

### تاریخ و نهضت‌ها

کبرای حزب سوسیال .  
دو کرات زاین (جناح راست) از نشریه اطلاعات بین المللی سوسیالیست . فلسفه تاریخ ابن خلدون . شروع عصر نوین .

### علم و زندگی

آلبرت اینشتین : از دکتر رحیم عابدی استاد دانشگاه .  
یادآوریسم - آثار قرن بیستم ترجمه رضا ملکی .

### هنر و ادبیات

ادبیات معاصر ارمنی «تأثر» از شیگاشلیان ترجمه خلاتیان کلهای ۱۹۵۲ انتقاد قیلم از دکتر هوشنگ کاوسی - یادداشت‌هایی درباره موسیقی علمی از رجایی

### اقتصاد اجتماعی

از دکتر جزائری استاد دانشگاه

مهر - آبان ماه ۱۳۳۴

بها : ۱۵ ریال

سال اول



سقوط در پستی، انحطاط و فسادیکه متأسفانه جامعه بزرگ کنونی دچار آنست رهائی بخشد .

بنظر ما مسئولیت بزرگ تاریخی افراد منتخب و ممتاز نسل جوان ، اینست که به حالت جمود و رخوت انحطاط فکری در جامعه غلبه نمایند و در افراد نسل جوان امید و ایمن آگاهانه را از نوزنده کنند و آنان را به استعداد و نیروئی که در نهاد آنهاست آگاه و مومن سازند، آنان را در کردار کرد یک قانون ملی میهنی که از تمایلات نهضت سوسیالیستی سیراب باشد جمع کنند و بازنده نگاهداشتن میراث جنبش اجتماعی سیر حوادث تاریخی را در جهت ایده آل بزرگ ملی ادامه دهند .

## در این شماره

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
۱	هیئت تحریریه	پیام ما به نسل جوان
۷	ا- ساتکین	دژیم غلامی نوین و پیدایش و تحول آن
۱۵	دانشجوی علوم اجتماعی	نهضت سوسیالیستی شارتسم
۲۴	دکتر رحیم عابدی استاد دانشگاه	آلبرت اینشتین
۳۱	از نشریه اطلاعات بین الملل سوسیالیست	کنفرانس حزب سوسیال دمکرات ژاپن
۳۶	تقی	پاولوئسم
۴۴	ترجمه ناصر	برای شناختن فکر گاندی از ساتیا گراها تا مقاومت کشوری
۵۳	ترجمه هرایر خالاتیان	نمایشنامه (تأثر) از ادبیات معاصر ارمنی
۶۶	ترجمه رضاملکی	آثار قرن بیستم
۷۳	ارائی نژاد	فلسفه تاریخ ابن خلدون
۷۸	پیرمندس فرانس ترجمه نصیر	اکنون چه باید کرد
۸۱	دکتر جزایری استاد دانشگاه	تغییر هدف حکومت ها
۸۸	دکتر هوشنگ کاوسی	گلهای شب
۹۱	احمد علی رجائی	یادداشت‌هایی درباره موسیقی
۹۵	کلمنت اتلی	حرکت بجلو
۹۴		شروع عصر نوین

# ببرد زندگی

شماره ششم

مهر ماه ۱۳۳۴

سال اول

بمناسبت افتتاح دانشگاه و مدارس

## پیام ما به نسل جوان

سر نوشت قرن آینده در ضمن حوادث تاریخی و تعیین کننده امروز تسجیل میشود هر چند همواره وضعیت اجتماعی موجود مولود گذشته و حوادث زمان حال ، آستن آینده بوده است : معذک عصری که ما در آن زندگی می کنیم بیشتر از هر زمان دیگر سر نوشت تاریخی نسلهای آینده را بطور جبری تعیین و مشخص میسازد .

منحنی تغییرات نیروهای لجام کسینخته طبیعت که در اختیار علم و دانش بشری در می آید در عصر ما سر سام آور و بطور عمودی بالا می رود . کره زمین برای میدان عمل نقشهها و برنامههای جهانگیرانه مراکز قدرتی که نیروی لجام کسینخته آنها تحت نظم و قاعده در می آورند کوچک است . غلبه علم و دانش انسان قرن نوزده به نیروی بخار تغییراتی در سیاست و تاریخ و اجتماعات و حقوق و اخلاق و هنر و خلاصه در تمدن بشر بوجود آورد که شدت و حدت تغییرات این یکصد سال در مدت هزاران سال گذشته وجود نداشته است . انقلاب عظیمی که رام کردن قدرت محتوی درهسته مرکزی بوجود می آورد قابل مقایسه با آن تغییرات عظیمی که قوه بخار در قرن نوزده بعمل

آورد نمیباشد. هم اکنون دانشمندان معدودی در آزمایشگاههای معدود تریبنای سرنوشت و تاریخ آینده بشر را میسازند. چرچیل آن سیاست مدآر مجرب در اواخر جنگ پیش بینی می کرد که سر نوشت استقلال و حاکمیت ملل در آینده وابسته بوجود عدهای از کارشناسان و دانشمندان است که هر کشوری بتواند آنها را تجهیز کند. همین سیاست مدار در لحظات حساس جنگ بارها توجه باین حقیقت میکند که چگونه برای اولین بار در تاریخ بشر سرنوشت تمدن بستگی بشجاعت و کاردانی خلبانان جوان معدود داشته است.

آزمایشهای جنگ جهانی اخیر به تمام دنیای متمدن این واقعیت را نشان داد که نسل جوان سنگین ترین بار این ماره حیاتی و معنایی تمدن بشر را بدوش داشتند. هم در میدان جنگهای هوایی و زمینی و دریائی و هم در نهضت های مقاومت ملی کشورهای اشغال شده نسل جوان ابتکار مبارزه را در دستهای توانای خود داشت؛ بهمین مناسبت دنیای پس از جنگ در مقابل این انجام وظیفه بزرگ حق و مسؤلیت بیشتری برای نسل جوان قائل شد هم برای آموزش و پرورش آنان و هم برای شرکت دادن آنان در مسؤلیت امور هم اجتماعی توجه بیشتری مبذول گردید ولی سازمانهای خود جوانان بودند که در عین انجام وظیفه سنگین این حق را مطالبه کردند و مسؤلیت بیشتری در اداره امور جامعه بدست آوردند. فقط در این سال تحصیلی بیشتر از چهارده هزار نفر در قسمت غربی برلین در دانشگاه اسم نوشته و مشغول تحصیل شده اند کلیه وسائل مطالعات علمی برای دانشجویان دنیای متمدن تهیه می شود مثلا در اسکندیناوی در سال تحصیلی گذشته بیشتر از نه هزار نفر از دانشجویان با هوادیم بکشورهای خارجی برای مطالعات علمی رفته و برگشته اند شورای عالی دانشگاه بلگراد تصمیم گرفت که کلیه داوطلبان را بدون عذر و بهانه بعنوان بودن جا و بافقدان استاد قبول کنند و کلیه وسائل تحصیل آماده و مهیا گردیده است فقط امسال ده هزار نفر در این دانشگاه اسم نوشتند که بتوانند نقص کارشناسان را در رشته های مختلف صنعت و کشاورزی و یاد ر شئون اجتماعی جبران کنند. در این دانشگاه مسابقه لغو گردید و برای تکمیل معلومات دانشجویانی که نواقصی دارند یکسال تهیه مقرر شد.

هرگز تاریخ بشر مانند امروز در معرض تغییر و تحول و تخمیر نبوده است از این تحول و تخمیر سرنوشت قرن آینده بوجود آید. در مراکز قدرت جهان امروز برای تمام دنیا و ملل نقشه می کشند و برنامه درست می کنند در مقابل آنها کشورهای عقب مانده سعی و کوشش بی پایانی برای «مقاومت» مبذول می دارند هم امسال در دانشگاه دهلی یک دانشکده مخصوص امور افریقائی تأسیس شده است ایکش در ایران نیز یک دانشکده مخصوص امور ایران! تأسیس میشود.

نسل جوان و روشنفکران ایران یکبار برای همیشه باید تصمیم بگیرند که



آیا می‌خواهند معلول حوادث تاریخی باشند یا علت آن، باید معلوم شود که نسل جوان و ملت ایران باید مخلوق برنامه‌ها و نقشه‌هایی باشند که برای آنان کشیده می‌شود و یا خالق آن برنامه‌ها و نقشه‌ها.

اگر نسل جوان ما می‌خواهد سرنوشت تاریخی خود را بادست خود در حدود سرحدات خود بنویسد کافی نیست که فقط لیاقت داشته باشد (گرچه آمادگی و لیاقت نیز خیلی اهمیت و ضرورت دارد) بلکه لازم است که در عین حال تصمیم و اراده داشته باشد که از لیاقت خود برای اداره امور کشور استفاده کند. هم‌اکنون عده‌ای از مهندسين جوان و همقطاران شما بعنوان کارورزی در مؤسسات صنعتی وارد میشوند و متأسفانه با وضعی روبرو می‌شوند که آن وضع را فقط با فورمولهای ریاضی و فیزیک و شیمی نمی‌توان حل کرد. افراد هم‌رتبه خارجی این مهندسين سه برابر آنان در مؤسسات صنعتی ایران حقوق میگیرند.

مطابق مقررات و قوانین نباید Operator در مؤسسات صنعت نفت استخدام شود زیرا فقط کارشناسانی که نداشته باشیم باید استخدام گردند ولی با وجود مهندسين ایرانی اینگونه با افراد تسلط بیشتر و مقام بالاتر و امتیازاتی از قبیل خانه و غیره با ایرانیان ترجیح داده میشوند. حتی کارشناسان واقعی ایرانی که پس از اتمام تحصیلات از انگلستان و سایر کشورهای وارد ایران میشوند جواب رد میشوند و باید در صورت اشتخدام با حقوق و مزایا و مقام خیلی کمتر از بیگانگان وارد خدمت میشوند کارشناسان خارجی که مثلاً برای تبدیل درجه حرارت سانتیگراد بدرجه فارنهایت چندین ساعت با هم مشورت و مراجعه بکتاب و محاسبه میکنند.

آری اینگونه افراد ریاست با ایرانیانی میکنند که در اینگونه مسائل فنی مهارت و تسلط کامل دارند. اینها مسائل کوچکی از نوع خودش است که دانشجو در موقع وارد شدن در جامعه با این نامالیامات مواجه میشود و رفتن در وقت با مسائل بزرگتر و کلی‌تر از همین نوع برمی‌خورد. نتیجه برخورد انفرادی با اینگونه نامالیامات است که طول صفوف مهاجرت از کشور به کیلومترها میرسد و ظرفیت کلاسهای زبانهای خارجی بمنظور فرار از کشور بطور دائم الزامی بالا میرود. دانشجویان پزشکی باغیر آن هرگونه موقعیت را برای رفتن بخارج از ایران باین قصد که حتی الامکان مراجعت نکنند از دست نمیدهد.

این انحطاط غریزه قومیت و ملت نتیجه از دست دادن امید و ایمان و عقیده بآینده است. اخیراً مرسوم شده است که اینگونه بی‌علاقگی و نارضایتی را فقط به بد بودن وضع اقتصادی نسبت میدهند هر چند این مسئله بعنوان آخرین تحلیل فلسفی و اجتماعی لاقابل قسمتی از حقیقت را در بر دارد ولی شما خود برای مدتی مزه استقلال سیاسی و اقتصادی را چشیده‌اید مشاهده کرده‌اید که نسل جوان و میلیون‌ها ایرانی چگونه بزرگترین و



نیرومندترین کشورهای جهان را درین بست میگذاشت در اینگونه مواقع که بمناسباتی وضع ظاهر اقتصادی ازحلالهم بد تر بود عوض اینکه ایرانیان قصد مباحثت از ایران داشته باشند اغلب ایرانیانی که امید از ایران بریده بودند تصمیم بمراجعت گرفتند حتی ادارات دولتی قادر؛ و دند بمراسلات خارج ازحد و حدود جواب بدهند . مهمترین مسئله اینست که ملتی ، جوانان ملتی امیدرا از دست ندهند ، بلك جریان اجتماعی، بیک اقدام ملی امید وایمان داشته باشند.

آزمایشهای تاریخ بشود رسانده است که امید وایمان و عقیده راسخ می تواند جامعه را تکان دهد صنعت و اقتصاد بوجود آرد بالعکس صاحبان صنایع و اقتصادیات خوب وقتی امید و ایمان را از دست دادند موجودیت خود را نیز از دست می دهند . بزرگترین حوادث و وقایع تاریخی نسل بشر نتیجه اراده و تصمیم ملت هاست بالاخره تاریخ مصنوع مجموع نسل بشر است نه نسل بشر مخلوق تاریخ . برای اینکه شما نسل جوان علت و خلاق سرنوشت تاریخی ملت خود باشید علاوه بر تحصیل علم و دانش برای خوب زیستن باید اراده و تصمیم داشته باشید که آینده را مطابق اراده و تصمیم خود از نو بسازید . اگر در گذشته بیک فرصت تاریخی بی نظیر از دست رفت نباید یأس و نومیدی بخورده اید باید از گذشته عبرت گرفت باید پیروزی ها و شکست های گذشته را مورد استفاده برای آینده قرارداد. از ایمان و عقیده کور کورانه باید اجتناب کرد ، مانند گذشته نباید اسیر احساسات بود ، باید واقع بینانه دنیای امروز را آنطوری که هست بشناسید ، ایمان و عقیده ما باید متکی بعلم و آگاهی کامل بوضع دنیای حاضر و واقعی باشد تا بتوانیم از مکانیسم پیچیده نیروهای بین المللی بنفع ملت خود استفاده کنیم . شناختن اوضاع حاضر دنیا ، نیروها و جریان های فکری و اجتماعی قدرتهائی که باهم و بابر علیه هم و بر قابت هم کارکنند یکی از شروط موفقیت و حفظ استقلال و ملیت است ، شرط دوم مجهز بودن با علم و دانش امروز و مصمم بودن برای استفاده از آن برای تنظیم و سازمان دادن علمی زندگی است .

روی سخن ما مخصوصاً با آن عده از افراد منتخب و ممتاز نسل جوان است که علاوه بر زندگی خصوصی خودشان بزنگی اجتماعی نیز علاقه دارند و ایمان آگاهانه باین واقعیت دارند که بدون بیک اجتماع صحیح و منطقی زندگی خصوصی سعادت مند نمی تواند وجود داشته باشد . روی سخن ما با آن جوانهائی است که لحظات تاریخی حساس در لحظاتی که عموم ممکن است مأیوس و نومید باشند خستگی بخود راه نمی دهند و بااگر دچار ضعفی شدند می توانند باسه صدر بان غلبه کنند . روی سخن ما با آن افراد منتخب است که دارای وسعت نظر تاریخی هستند و باین حقیقت علمی و تاریخی ایمان دارند که جریان تاریخ در جهت ایده آلهای بزرگ اجتماعی حرکت میکند .

روی سخن ما با آنهایی است که درمواقع بحرانی تاریخ میراث نهضت‌ها را حفظ می‌کنند و آنرا از رکود و سکوت نجات می‌دهند. ما با آن افراد جویون و بزدلی که ترس و جبن خود را در پشت سر یک ژست شجاعانه مخفی می‌کنند، با آنهایی که برای احتراز از اقدامات مشکل ولی ضروری خود را دردنیای منفی بافی مطلق در زیر زمین‌های پنهانی مخفی می‌سازند سروکار نداریم. روی سخن ما با آن‌عده ممتاز و منتخب از نسل جوان است که لیاقت رهبری نسل حاضر را دارند، آنهایی که می‌توانند يك «محیط گرم» و فعال و خلاق برای نسل خود بوجود آورند که افراد نسل جوان با پیوستگی و علاقه بان «محیط» درموقع ورود در جامعه در نتیجه تأثیر رژیم پست و منحط سنجای خود را از دست ندهند، امید و ایمان آگاهانه خود را به آینده حفظ کنند، اراده و تصمیم همقطاران خود را برای ساختن يك زندگی نوین تقویت کنند و مانند بعضی از افراد بزدل و جبون بیهانه‌های مختلف از میدان نبرد زندگی فرار اختیار نکنند. افراد معدود و منتخب نسل جوان، باید باین حقیقت تلخ پی‌برند که مردان مسئول امروز از تربیت فکری آنان عاجزند. نسل جوان باید بخود کمک کند. عده ای از مسئولین امور اجتماعی و کشوری وقتی بانام‌ایمات غیر قابل تحمل دستگاه فاسد امروز روبرو میشوند آنهایی که خود را منصف‌تر از همه می‌دانند فوراً حق را بجانب حزب توده می‌دهند و می‌گویند من هم اگر جای این جوانان بودم توده‌ای میشدم، همین یکی از علائم برجسته آن مرض اجتماعی بزرگی است که قشر منتخب نسل جوان رسالت مداوای آن مرض را از لحاظ تاریخی به عهده دارد، این آقایان منصف عادت کرده‌اند که از این ستون بان‌ستون و از این فساد بان فساد و از دامن این بیگانه به پناه آن بیگانه بروند و وقتی رژیم فاسد و غیر قابل تحمل است چرا متوسل به بیگانه پرستان شویم؟ چرا بيك نهضت مترقی و ملی متوسل نشویم؟ چرا خود ما بيك جریان مانند آنچه حزب توده مدعی است نداریم و اگر واقعاً نداریم چرا بوجود نیاوریم؟ چرا يك مأمون و پناهگاهی برای کارگران و روشنفکران و جوانان خود ابداع نکنیم؟ متأسفانه این مسئولین امور اجتماعی آنهایی که اداره امور و شئون اجتماعی با آنها محول است و یاداعای رهبری قوم را دارند. آنهایی که حتی در خارج از حدود رسمی مدعی رهبری نسل جوان و روشن فکر و نهضت‌ما هستند امید و ایمان را از دست داده‌اند آنها برای خود شخصیت و موجودیت قائل نیستند و به همین سبب وقتی میخواهند خود را منصف نشان دهند و از اوضاع ناراضی می‌گردند حق را بان بیگانه پرستان می‌دهند، این‌ها غافل از اینند که اکثریت بزرگ کارگران و روشنفکران و جوانانی که مدت‌ها دروای دردهای اجتماعی را در مکتب و مدرسه حزب توده جستجو کرده‌اند، امروز درست عکس آن آمال و آرزو را در آنجا برای العین مشاهده کرده‌اند، آن تراژدی که از لحاظ روانشناسی

جوانان توده‌ای امروز دچار آن هستند بالاتر از حالت فشار و انحطاط فکری است که متأسفانه اکثر جوانان و روشنفکران امروز ما دچار آن هستند .

يك نهضت سوسیالیستی ناشی از ضروریات اجتماعی ملت ما باید ما را مأمور و پناهگاهی، نه تنها برای جوانان ملی ، بلکه برای این فرزندان گمگشته ایران که اینک دوباره فرزندان باز یافته‌ای هستند گردد . مجله در تنظیم و تکمیل این مکتب اجتماعی برای راهنمایی نسل جوان با همکاری خود آنها آنچه در قوه دارد بالفعل خواهد آورد .

بنظر ما مسئولیت تاریخی بزرگ قشر ممتاز و منتخب نسل جوان اینست که بحالت جمود و رخوت و انحطاط فکری که متأسفانه تا حدودی عمومیت پیدا کرده غلبه کند و تمام عناصر جوان و روشنفکر را در اطراف يك کانون ملی و میهنی که از تمایلات سوسیالیستی سیراب باشد و با رسوم و آداب و سنن ملی نیز وفق دهد ، گرد آورد . آری عمل کردن باین وظیفه تاریخی رسالت آن عده از جوانان است که از بادهٔ پیروزیهای اولیه سرمست نشوند و در موقع بروز شکست و رکود امید و ایمان را از دست ندهند . آنهایی که در پستیها و بلندی ها و در زیر و زبر دنده‌های چرخ که آنها را به نابودی تهدید میکند نهراسند و در روزها و لحظات حساسی که تار و پود سر نوشت ملل برای قرون آینده تنیده میشود باشجاعت و خوش بینی و بایک ایمان و امید آگاهانه و علمی در میدان مبارزه وارد شوند و همقطاران خود را در این مبارزهٔ حیاتی و معانی که در میدان نبرد زندگی جهان در گرفته است هدایت و راهنمایی کنند . مجلهٔ نبرد زندگی سعی و کوششی برای کمک بنسل جوان در انجام رسالت تاریخی اوست .



## رژیم غلامی نوین و پیدایش و تحول آن

هرچند تحولی که پس از مرگ ستالین در شوروی پدید آمده بنظر میآید که در جهت عکس ستالینسم است و بهمین مناسبت همواره باید کوشش کرد که کشش بین رژیم شوروی و کشورهای دیگر لا اقل کمتر شود و باوجود اینکه بنظر می آید و حتی شواهدی ذکر میشود ، که رژیم حاکمه در اردو گاه‌های کار اجباری در شوروی معتدل تر گشته و در شرف این است که بحال عادی برگردد ، معذالک انتشار این سلسله مقالات و تحقیق های مشابه از این لحاظ ضروری بنظر میرسد که باید از لحاظ تاریخی ارزش رژیم ستالین تعیین گردد و بخصوص که عده‌ای از جوانان و زحمتمکشان کشور ما در رژیم شوروی صحیح‌ترین نمونه رژیم اجتماعی را یا جستجو میکردند و یا هنوز هم در عقیده خود باقی اند . (نبرد زندگی)

در قسمت های قبلی این مقاله نشان دادیم که در نتیجه تسلط استالینسم در کشور با اصطلاح سوسیالیستی شوروی رژیم غلامی نوینی که بمراتب از غلام داری عهد قدیم وحشت انگیز تر و مخوف تر است ایجاد گردیده و متجاوز از ده میلیون از مردم شوروی و کشورهای دست نشانده در اردو گاه‌های کار اجباری با شرایطی بمراتب رقت انگیز تر از وضع غلامان قدیم محکوم بجان کندن میباشند .

همچنین نشان دادیم که کار اجباری در کشور شوروی بهیچوجه یک حالت استثنائی و خصوصی نبوده بلکه یکی از مهمترین پایه‌های اقتصاد استالینی را تشکیل داده و میدهد و تمام معنی یک رژیم غلامی ، یک سیستم اقتصادی بر اساس کار اجباری است که واجد کلیه مشخصات تولید غلامی میباشد .

اکنون بینیم این سیستم چگونه اداره میشود و سازمان اقتصادی آن چگونه است . توجه باین مطلب ضمناً این اهمیت را دارد که بیش از پیش ثابت میکند کار اجباری در شوروی واقعاً یک رژیم تولیدی است .

بعضی از طرفداران شوروی ممکنست ادعا کنند که کار برای زندانیان سیاسی



چیز فوق‌العاده‌ای نیست و نباید آنرا این قدر بزرگ کرد. اینها میگویند در کشورهای دیگر نیز عده‌ای از زندانیان کار میکنند و در حقیقت کسانی که در شوروی در اردوگاه‌های کار بسر میبرند بر اثر جرائمی که مرتکب شده‌اند زندانی میباشند و ضمناً برای سرگرمی باعلل دیگر کار هم میکنند.

این ادعا کاملاً نادرست است زیرا اساس تشکیل اردوگاههای کار اجباری تنها بازداشت کردن و نابود ساختن مخالفین دولت و رژیم استالینی نبوده بلکه عوامل کاملاً اقتصادی نیز میباشد. توجه بسازمان اداری و اقتصادی این اردوگاهها این مطلب را کاملاً آشکار میسازد.

هر اردوگاه قبل از هر چیز یک مؤسسه کاملاً اقتصادی مانند یک تراست یا یک کارتل است. مبنای کار و سازمان آن نگاهداری یکعده زندانی نیست بلکه بکار انداختن حد اقل سرمایه برای یک اقدام اقتصادی و برداشتن حداکثر سود ممکن میباشد. منتها اساس افزایش استثمار و ایجاد حداکثر ارزش انسانی و سود بالا بردن قابلیت تولید کار بر اثر تکمیل وسائل تولید نبوده بلکه کشیدن شیره کار کارگر میباشد. مارکس در کتاب کاپیتال توضیح میدهد که افزایش ارزش اضافی که مبنای جهت کلی برسیستم استثماری است از دو طریق ممکن است صورت گیرد: یکی بشکل ساده یعنی بالا بردن ساعات کار روزانه کارگر از طرفی و کم کردن مزد او یعنی ساعات کار لازم برای تولید حداقل وسائل معیشت از طرف دیگر.

دوم بشکل مرکب یعنی افزودن بر قابلیت تولید وسائل کار و توسعه تکنیک و ماشینیسیم بدین طریق بدون آنکه ساعات کار روزانه کارگر افزوده شود و حتی باوجود افزایش ظاهری مزد میزان استثمار افزایش یافته و سود بالا میرود. مارکس اضافه میکند که نوع اول مخصوص جامعه‌های عقب افتاده و غیر متمدن و نوع دوم خاص جوامع صنعتی و متمدن است.

اما رژیم استالینی با آنکه مدعی سوسیالیسم است نوع اول را انتخاب نموده و برای اینکه بتواند حداکثر استثمار را از توده‌های کارگر بنماید اردوگاههای کار اجباری را ایجاد کرده تا در زیر فشار شلاق و سرنیزه بتواند ساعات کار روزانه کارگران را تا ۱۴ و ۱۶ ساعت بالا برده و مزد آنها را به یک سوم مزدی عادی تقلیل دهد.

مؤید این موضوع اینست که تأسیس اردوگاههای کار اجباری تابع اقدامات تولیدی و اقتصادی است مثلاً وقتی دولت تصمیم می‌گیرد در منطقه ای یک کانال بزرگ حفر کنند یا بایجاد معادن و استخراج دست زند در جنب آن یک سلسله اردوگاههای کار اجباری تأسیس میشود. این عمل بدو صورت انجام میگردد:

با اینکه انجام آن نقشه اقتصادی مستقیماً بخود اداره پلیس مخفی واگذار میشود و در این حالت حکم یک کارخانه یا یک تراست را پیدا میکند. دولت انجام آن نقشه را با اداره پلیس مخفی مقاطعه میدهد و این اداره بوسیله مهندسین خود و با کار غلامان خویش آنرا انجام میدهد و سود کلان آن نیز بیودجه وی ریخته میشود.

حالت دوم آنست که انجام نقشه اقتصادی فوق برعهده اداره و موسسه دیگری محول شده است ولی آن موسسه برای استفاده از نیروی کار غلامان با اداره پلیس مخفی مراجعه می کند و با او قراردادی می بندد که درازاء پرداخت مبلغ معینی کارگران لازم را در اختیار وی بگذارد.

در این حالت اداره پلیس بمبلغی کارگران خود را می فروشد که پس از پرداخت مخارج و مزد کارگران اسیر تازه مبلغ هنگفتی سود خالص برای او بماند. مثلاً اگر بابت مزد هر کارگر روزانه ۸۰ روبل از آن موسسه بگیرد چون بیشتر از ۵۰ تا ۶۰ روبل بکارگران نمیپردازد سود سرشاری برای او حاصل میشود. بدیهی است این امر بنفع آن موسسه نیز میباشد زیرا بجای حداقل مزد کارگر که ۱۵۰ تا ۲۰۰ روبل است فقط ۸۰ روبل پرداخته است. در اینجا پلیس مخفی نقش غلامدار را انجام میدهد.

طرز اداره اردوگاههای کار کاملاً مانند یک موسسه اقتصادی و مبتنی بر محاسبه و دخل و خرج و مخصوصاً برداشتن سود هر چه بیشتر است. باین ترتیب که از طرف اردوگاه در مقابل هر روز کار کارگران بآنها مزدی داده میشود که هیچگاه از یک سوم مزد کارگر عادی تجاوز نمیکند و گاهی اوقات بیک پنجم آن میرسد. البته این مزد اسمی است یعنی نقداً در اختیار کارگران اسیر گذاشته نمی شود. بلکه برای آنها حساب بالامی آورند. زندانی باید تمام مخارج خود را اعم از غذا و لباس و وسائل استحمام و غیره را از مزد خود بپردازد علاوه بر این مبلغی نیز بعنوان مخارج تأسیس اردوگاه و حقوق کارمندان آن از این مزد کسر می شود و غالباً هیچ چیز برای خود آن ها باقی نمی ماند.

نکته اصلی اینست که هر اردوگاه باید خودش، خودش را اداره کند و دولت یکشاهی بآنها نمیدهد بلکه حتی از سود کلان آنها مالیات و عوارض می گیرد و این خود یکی از منابع مهم عایدی دولت است.

ملاحظه میفرمائید که یک اردوگاه کار اجباری تنها شباهتی که با زندان دارد اینست که محل اسارت جمعی از افراد بشر است و از جهات دیگر متمم معنی یک موسسه اقتصادی است. در زندان دولت غذا و پوشاک زندانی را تأمین میکند و بابت حقوق کارمندان و اداره زندان پول از زندانیان نمیگیرند ولی در اردوگاههای کار اجباری تمام مخارج

بعهدۀ خودکارگران است.  
اینک چند نمونه از قوانین و مدارکی که این مطلب را نشان میدهد بنظر خوانندگان میرسانیم.  
در بند ۱۰۱ « قانون کار اصلاحی » شوری طرق استثمار غلامانرا بدین صورت شرح میدهد:

« کسانی که محکوم به تبعید با کار اصلاحی هستند بطرق زیر به کار کماشته می‌شوند!

الف) بوسیله اجاره دادن بینگاہها یا مؤسسات دولتی یا کوئوپراتیوهای اجتماعی طبق قراردادهای معین ....

ب) بصورت کار دسته جمعی بوسیله قرارداد بین مؤسسات کار اصلاحی از طرفی و مقامات دولتی کوئوپراتیوی از طرف دیگر

ج) بصورت کلنی‌های کار دسته جمعی  
استقلال اقتصادی اردو گاہهای کار اجباری در ماده ۹ « قانون کار اصلاحی » سال ۱۹۲۴ بدین نحو مشخص شده است .

« اصل اساسی اینست که دستگاه های کار اصلاحی باید خودشان خود را نگاه دارند. »

در قانون سال ۱۹۳۳ این موضوع بصورت دیگری ذکر شده است:  
« تولیدزراعتی اردو گاہهای کار اصلاحی برای رفع احتیاجات مؤسسات کار اصلاحی مصرف میشود ... مازاد آن باید در اختیار سازمانهای بازرگانی گذاشته شود » یعنی بآنها بفروشند .

در همین قانون کاملاً جنبه انتفاعی اردو گاہهای کار اجباری معلوم میشود و مواد مبسوطی بطرز تقسیم این منافع تخصیص داده شده است منجمله:

« ۱۳۷ - مناسب عایدی صندوق ذخیره دستگاه کار اصلاحی به قرار زیر است :

الف) عایدات حاصل از فعالیت تولیدی مؤسسات کار اصلاحی  
ب) مبلغی که از مزد کارگران محکوم بکار اصلاحی ولی بدون سلب آزادی کسر میگردد. »

بدین ترتیب معلوم میگردد علاوه بر غلامانی که در اردو گاہهای کار اجباری محکوم باعمار شاقه هستند، عده کثیری نیز نیم‌غلام در شوری وجود دارد؛ این ها باید برای خود کار کنند و مسؤول زندگی خوش میباشند اما هرروزه باید

## ۱- Cooperative



از حاصل دسترنج خود به اردو گاههای کار اجباری یعنی با داره پلیس مخفی باج سبیل بدهند.

«ماده ۱۳۸- در روی عایدات خالص حاصل از فعالیت تولیدی که طبق بیلان سالیانه معین میگردد باید مخارج زیر انجام شود:

الف) بمنظور توسعه سرمایه گردان و سرمایه ثابت مؤسسات کار اصلاحی طبق نقشه‌های مالی و صنعتی تصویب شده

ب) پنج درصد برای حقوق کارمندان

ج- پنج درصد برای کارگران جدی و فعال»

بدین ترتیب کاملاً معلوم میشود که اردو گاههای کار اجباری کاملاً مؤسسات اقتصادی

و تولیدی هستند و اگر در نظر آوریم که متجاوز از ۱۰ میلیون نفر یعنی نزدیک بیست و پنج جمعیت فعال کشور شوری در این اردو گاهها بکار واداشته میشوند و قریب بیست و ششم تمام تولید و اقتصادیات کشور را انجام می‌دهند و قسمت عمده نقشه‌های بزرگ بدست آنها انجام میگردد آنوقت قطعاً تصدیق خواهید کرد که این سیستم غلامی اساس اقتصاد شوری را تشکیل میدهد.

در چکوسلواکی قسمت عمده وظایف اردو گاههای کار اجباری اجاره‌دادن کارگران زندانی میباشد. وزارت داخله هر کارگر اسیری را روزانه ۱۲۰ تا ۹۰۰ کورون بمؤسسات تولیدی اجاره میدهد و در مقابل علاوه بر مخارج غذا و لباس حتی کسریه اطاق زندان را نیز از آنها می‌گیرد.

در آئین نامه وزارت داخله این مطلب بصراحت قید شده است

باید قبل از هر چیز از مزد کرایه اطاق و مسکن در اردو گاه کسر گردد که این مبلغ را هر زندانی باید از عایدی خودش که اداره اردو گاه بجای او دریافت میکند بپردازد. بدلائل تریبی پول توی جیب آنها نباید از ۱۵ تا ۵ درصد مزد ایشان بیشتر باشد. بدین شکل حداعلائی مبلغی که بکارگر اسیر از مزد ناچیز خود که نلک مزد طبیعی اوست دریافت میکند فقط ۱۵ درصد است!! در مقابل طبق اطلاعات موثق وزارت کشور چکوسلواکی هر سال ۱۰۰ میلیون کورون بابت اجاره‌دادن غلامان خود عایدی بدست می‌آورد ماه مارس ۱۹۵۰ و اسلوتوزک وزیر کشور چکوسلواکی در گزارش خود پیادگان متذکر گردید:

«عایدی وزارت کشور در سال جاری يك سوم بیشتر از سال گذشته خواهد بود و علت آن افزایش درآمد از محل اردو گاههای کار اجباری و فروش مجله رسمی میباشد.

اکنون باید دید چگونه رژیم غلامی در کشور شوری بوجود آمد و عامل مهم

اقتصادی گردید؟



در اینجا نیز یکبار دیگر ما شاهد همان تغییر شکل و تغییر ماهیت مفاهیم و اصول ایدئولوژی سوسیالیستی در تحت تأثیر ماکیاولیسم استالینی می‌باشیم .

و ادرا ساختن زندانیان اصولاً مبتنی بر یک ایده سوسیالیستی است . سوسیالیست های قرن نوزدهم اصولاً طرفدار این عقیده بودند که باید زندانیها از محل مجازات به محل تربیت مبدل گردد و باین منظور خواهان آن بودند که در زندانها مطابق اصول تربیتی کارگاهائی ساخته شود و زندانیان عادی در آنجا حرفه و کاری بیاموزند . این فکر بقدری وسعت یافته بود که سوسیالیستهای آلمان در کنفرانس گوتا بعنوان یکی از مواد برنامه خود آنرا قراردادند . مارکس در کتاب معروف خود «انتقاد از برنامه گوتا» این مطلب را بدین نحو وارد انتقاد قرارداد داده و نوشته است :

« ۵ - تنظیم کار در زندانها »

این يك تقاضای کوچکی است که شایسته يك برنامه عمومی کارگری است . در هر حال لازم بوده است صریحاً اعلام شود که منظور این نیست که اجازه داده شود که با بزهاران عادی مانند حیوانات رفتار شود . و مخصوصاً بهیچ وجه نباید آنها را از یگانگی وسیله اصلاح خود یعنی کار تولیدی محروم ساخت .

طبیعی است این فکر در بیان سوسیالیستهای روسیه بعلت محرومیتهایی که در زندانهای تزاری کشیده بودند بیشتر قوت داشت و آنها آرزو میکردند که روزی زندانها را به تربیت گاهها تبدیل نمایند و آنها را بصورت آموزشگاههای حرفه‌ای در آورند .

بدین ترتیب پس از آنکه انقلابیون روسیه بحکومت رسیدند برای اولین بار بفکر ایجاد اردوگاههای تربیتی افتادند و نمونه هائی از آن در زمان لنین ایجاد شد . اما این اردوگاهها اولاً محدود بود و ثانیاً مخصوص بزهاران عادی و مخصوصاً ولگرد ها و فواحش بود .

روی همین افکار بود که در نخستین «قانون کار اصلاحی شوروی قید شده است

مجاز نیست .»

تا ۱۹۳۰ یعنی شروع اجرای نقشه پنجساله و استقرار استالینیسم تعداد این اردوگاهها زیاد نبود و ماهیت آن نیز با اردوگاههای فعلی قابل مقایسه نبود . اما در این هنگام شرایطی پیش آمد که این تحول را ایجاد نمود \* مهمترین این عوامل بقرار زیر بود :

۱- اجزای نقشه های پنجساله که استالین تصمیم گرفته بود بهر قیمت و با استفاده از هر وسیله ای عملی سازد با مشکلات فراوانی مواجه شده بود . از یکطرف هدف نقشه بسیار وسیع بود و از طرف دیگر وسائل اجرای آن موجود نبود . باید در نظر داشت که

روسیه کشوری است که بهمان اندازه که دارای منابع فراوان طبیعی است فاقد تکنیک و ماشین و وسائل کارمدرن میباشد. باین ترتیب با وسائل موجود در مدت پنج سال ممکن نبود بآن هدفها رسید

۲- نیروی کار گر باندازه کافی وجود نداشت. بعبارت دیگر کارگران حاضر نبودند بمیل خود و با مزد معمولی بمحل های سخت و بد آب و هوا بروند و برای استالین نقشه پنجساله را اجرا نمایند. یامیادست بآنها مزدهائی چندین برابر زیادتیر پرداخت و این امر بعلت ضعف بنیه مالی شوروی در آن هنگام مقدور نبود و یا بزور آنها را وادار بکار کرد و برای این کار صورت قانونی لازم بود.

۳- برائش شرح نقشه اشتراکی کردن مزارع عده زیادی از کشاورزان دهات خود را رها کرده و فرار نموده بودند یا در محل مانده کار نمی کردند. این وضع زراعت را بکلی فلج ساخته و خطر عظیمی ایجاد نموده بود.

از مردم شهری کسی حاضر نبود بمیل خود بدهات بیاید و زمین را شخم بزند. بنابراین در اینجا نیز یا باید استالین از نقشه غیر متناسب خود چشم میبوشید یا باعمال زور متوسل میشد.

بطور خلاصه مجموعه این شرایط را میتوان باین شکل خلاصه کرد. برای اجرای نقشه پنجساله احتیاج بنیروی کار چندین برابر شده بود در صورتی که بحد معمولی نیز وجود نداشت.

برای حل این مشکل دستگاه استالینی توجه خود را بسوی زندانیان سیاسی معطوف داشت. باید در نظر داشت که درسالهای اخیر هر قدر خشونت حکومت زیاد تر می شد عده زندانیان سیاسی نیز رو با افزایش می نهاد و اداره کردن آنها خود مشکلی ایجاد کرده بود. استالین تصمیم گرفت این زندانیان را مانند غلامان برای ساختن - اهرام عظیم اقتصادی خود بکار برد. البته این کار برخلاف ایدئولوژی سوسیالیسم بود. اما در نظر او برای رسیدن بهدفهای قدرت طلبانه از هر وسیله ای میشد استفاده کرد.

ایجاد اولین اردوگاه های غلامان بر رژیم استالینی نشان داد که تا کجا میتوان از آنها استفاده کرد. از آن پس روز بروز تعداد اردوگاههای کار اجباری افزایش یافت و قوانین و مقررات آن مرتباً سخت تر و طاقت فرساتر شد.

بزودی احتیاج بیافتن زندانیان جدید محسوس گردید و دستگاه که پ او در صدد یافتن شکارهای جدیدی برآمد.

حسن این غلامان، یعنی این نیروهای کار جدید این بود که مزد زیاد مطالبه نمی کردند و در هر شرایطی نیز می شد آنها را وادار بکار کرد.

اما توسعه نقشه های اقتصادی از طرفی و تلف شدن روز افزون زندانیان در اردوگاه های کاردائماً مسئله احتیاج به یافتن غلامان جدید را مطرح می‌کند. از کجا میشد آنها را تهیه نمود؟ برای این منظور رهبران دولت شوروی هر روز بوسیله‌های و عنوانی برای دستگیری صدها هزار نفر از مردم بینوا متوسل میشدند. اتفاقاً دستاویز نیز فراوان بود.

مهمترین مراحل بازداشت های دسته جمعی را در زمان استالین بصورت زیر می‌توان ذکر کرد!

۱- از ۳۳ - ۱۹۳۰ بازداشت توده های وسیع دهقانان بعنوان اشتراکی کردن مزارع

۲- از ۳۸ - ۱۹۳۴ تصفیه عظیم شوروی که بعنوان ترسکیت و بوخارنیست ملیونها نفر را دستگیر کردند و بار دو گاههای کار اجباری فرستادند. تنها درشش ماه اول سال ۱۹۳۷ در حدود يك ملیون نفر با اتهامات گوناگون جاسوسی و خیانت و خرابکاری بازداشت شدند.

۳ - از ۴۱ - ۱۹۳۹ بازداشت صدها هزار نفر در کشورهای الحاقی مانند لهستان و استونی و لتونی و لیتوانی و بسارابی و بوکرین و غیره

۴- در زمان جنگ استفاده از اسرای جنگی و همچنین توقیفهای دسته جمعی بعنوانین مختلف. هیچوقت احتیاج دولت شوروی بکار غلامان باندازه زمان جنگ نبوده و هیچگاه وسعت آن باندازه این دوره نشده است.

۵ - پس از جنگ ایجاد اردو گاههای کار اجباری در کشورهای خاوری از دیاد صادر شدن توده های غلامان تازه نفس از این کشورها بشوروی.

اینهاست مراحل بزرگ غلام گیری در رژیم استالینی و هنوز نیز بانماه عوام - فریبی های دولت شوروی باز هم اردو گاههای کار اجباری بهمان وسعت وجود دارد و کارغلامان همان نقش اساسی خود را در اقتصاد شوروی انجام میدهد.



# اولین آزمایش تاریخی

## نهضت سوسیالیستی شارتیس

ارزش خط‌مشی‌های مختلف را تعیین کرده است

آنچه بشریت را دچار تشتت و نفاق و انشقاق کرده است - دو جناح در نهضت سوسیالیستی - مشخصات هر کدام از آن‌دو از لحاظ آقای نورمان ماکنزی (مورخ و جامعه‌شناس معاصر) - شارتیس اولین مظهر نهضت سوسیالیستی و پیش‌کسوت سوسیالیسم - سندبک‌های کارگری بلزوم اقدامات سیاسی پی‌می‌برند - تمایلات مختلف در نهضت شارتیس ۱ - مبارزه در کادر قانون اساسی ۲ - مبارزه بوسیله اعتصاب عمومی ۳ - مبارزه بوسیله شورش - تحقیق درباره پیروزیها و شکست شارتیس بمناسبت پیروی از خط‌مشی‌های مختلف

- » من معتقدم که کاپیتالیسم و کمونیسم مکتب‌های (دکترین‌های) مشابهی هستند زیرا هر دو آنها دکترین‌های مرکزیت، جنگ داخلی و پیشوائی یک کشور
- » بر سراسر جهان است. رفقای من و خود من در چهار سال اخیر و قبل از آن علیه این دو
- » دکترین و له مبانی سوسیالیسم ... تا سرحد امکان مبارزه کردیم و قضاوت درباره
- » اینکه فعالیت عملی چه کسانی قابل سرزنش است بر عهده تاریخ است.

آقای دکتر لوهیا یکی از ثوری دانان حزب سوسیالیست هندوستان بین کاپیتالیسم و کمونیسم (آنطوریکه پیروان مسکو آنرا درک می‌کنند) قرابت و شباهت بیشتر قائل است تا بین کمونیسم و سوسیالیسم. هر کس با جریانهای فکری دنیای کنونی آشناست به‌سختی درک می‌کند که بزرگترین شکاف دنیای امروز بین سرمایه‌داری و کمونیسم نیست بلکه آنچه بشریت امروز را دچار تشتت و نفاق و انشقاق کرده است شکاف عظیم بین سوسیالیسم دموکراتیک و کمونیسم است. در سرمقاله شماره گذشته ما سعی کردیم نشان دهیم که در طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دو جناح نهضت سوسیالیستی شباهت بدو روش و با خط‌مشی متفاوت داشتند که هر کدام برای رسیدن به هدف واحد آن دو خط‌مشی متفاوت را انتخاب کرده بودند ولی جریانهای تاریخی پس از



انقلاب اکتبر، که منجر به تجزیه شدن کامل نهضت سوسیالیستی بکمونیسم و سوسیالیسم دموکراتیک (سوسیال دموکراسی) گردید، بخوبی نشان داد که این دو جناح عملاً هدفهای متفاوتی دارند. شباهت در اسم و اصطلاحات و سوء استفاده ای که کاپیتالیسم دولتی شوروی از ایدئولوژی سوسیالیسم می کند این موقعیت را بمرجعین و رقبای سیاسی شوروی میدهد که سوسیالیسم و هر گونه نهضت چپ را بنام کمونیسم و عامل ییکانه محکوم سازند. صورتی که اطلاق اصطلاح «چپ» برای پیروان مسکو کاملاً ناصحیح است. در سرمقاله شماره گذشته وعده دادیم که در ضمن یک مطالعه تاریخی نشان دهیم که دو جناح نهضت سوسیالیستی در طی تاریخ قرن نوزده و بیست چگونه باهم اختلاف داشته اند که بالاخره این اختلاف بجزرگترین تناقض عصر حاضر تبدیل گردیده.

آقای نورمان ماکنزی در مقدمه کتاب «تاریخ مختصر سوسیالیسم» خود وجود این دو جناح را با عبارات زیر تشریح می کند:

«از تاریخ انقلاب بالشویکی ۱۹۱۷ بیعد نهضت چپ بدو اردو گاه اصلی تقسیم شده؛ کمونیست ها و سوسیال دموکراتها. انارشیزم که در قرن نوزده و در کشور هائی که صنعت پیشرفت کمی داشت، نقش مهمی بازی میکرد، متدرجاً از بین رفته است. احزاب کمونیست بر مبنای یک مکتب (دکترین) مشترک و در زلزله رهبری و ممیزی یک مرکز بین المللی کمونیستی متحد گردیده (این بین الملل کمونیست (کمینترن) در ۱۹۴۳ منحل شد که بعد از جنگ اخیر جهانی بشکل دفتر اطلاعات کمونیستی (کمینفرم، مجدد زنده شود) و یک تمرکز و یک پارچگی بدست آورد که برای آنان قدرتی بالا تر از آنچه عده آنها تقاضا دارد تهیه میکند. ولی سوسیال دموکراسی از این ملت به آن ملت فرق میکند. احزاب سوسیالیست و کارگری در یک عقیده مشترک هستند و آن عبارت از امکان اصلاح (رفورم) کردن دولت سرمایه داری از داخل جامعه است، آنها ایمان باعمال خشن و بکار بردن زور ندارند که کارگران بتوانند بوسیله زور قدرت سیاسی بدست آورند. احزاب سوسیال دموکرات کشورهای مختلف بیشتر روش مشترک دارند تا فلسفه مشترک. این احزاب ممکن است که سوسیالیسم خود را بر مبنای افکار مارکس یا کات ویا برناردشو ویا روسو ویا انجیل، آنطوریکه مورد پسندشان است گذارده باشند..... شکاف بین سوسیالیسم دموکراتیک و کمونیستها در دنیای بعد از جنگ وسیع تر شده..... دنیای امروز، آنطوریکه سوسیالیست های دوران اول نهضت انتظار داشتند، فقط بین سرمایه داری و توده های استثمار شده خشمناک تقسیم نگردیده بلکه دنیای امروز بین دموکرات قدرت که رقیب هم اند تقسیم گردیده، در هر اردو گاه سوسیالیست ها وجود دارند: در بلوک شرق کمونیستها و مؤلفین آنها هستند، آنها مدعی اند که راه و رسم آنان تنها راه بطرف سوسیالیسم واقعی است، آنها می گویند

سوسیالیستهای دنیای غرب احمقانه فریب سرمایه داری را خورده‌اند . در بلوک غرب سوسیال دموکراتها اینطور جواب میدهند که کشور های کمونیستی حاضر ، رژیمهای استبداد و فعال مایشائیانند . در صورت لزوم و مخیر بودن برای انتخاب بین دموکراسی ( بانمام معایبی که از سرمایه داری ناشی میگردد ) از طرفی و حکومت يك حزبی از طرف دیگر ، که بر حسب سوسیالیسم به آن زده‌اند ، آنها دموکراسی را ترجیح میدهند ..... دوطرف اعتمادی بهمديگر ندارند ، در این لحظه هر دو مدعی اند که سوسیالیسم را تکمیل خواهند کرد . دشنام های دوطرف مخالف از قبیل « مستبد و فعال مایشاء » و « خیانتکار » و غیره نمونه دشنام هائی است که نه تنها از طرف فرق مختلف جناح چپ بلکه از طرف ملتها نسبت بهمديگر شنیده می شود .

### ظهور وافول اولین نهضت سوسیالیستی در عصر حاضر

برای نشان دادن این واقعیت تاریخی که دوجناح یکی انقلابی و یا انقلابی نما و دیگری مسالمت آمیز همواره در نهضت سوسیالیستی وجود داشته اولین مظهر تاریخی سوسیالیسم را بعنوان نمونه انتخاب کرده و در باره این دو روش و باخط مشی از لحاظ نتایج عملی آنها بحث میکنیم . شارتیسم اولین تظاهر فکر سوسیالیستی بوده است که در حدود سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۲ و ۱۸۴۸ ظاهر شده و ادامه داشته است پیروزی و شکست خط مشی هائی که دوجناح این نهضت سوسیالیستی باعث آن گردیده‌اند نه تنها نشان دهنده این حقیقت بارز است که آنچه امروز بنام کمونیسم و سوسیالیسم نامیده می شود از زمان پیدایش نهضت از هم متفاوت بوده اند بلکه مطالعه تاریخ شارتیسم بعنوان نمونه قدرت وضع و باعدم صحت روشها و خط مشی هائی است که دو جناح مختلف و **پیروان ندانسته این دو جناح** از آن راهورسم پیروی کرده اند .

آقای نورمان ماکنزی یکی از با صلاحیت ترین و تندروترین سوسیالیستهای معاصر انگلستان که تمایل شدیدی بمارکسیسم در طی کتاب « تاریخ مختصر سوسیالیسم » نشان میدهد در فصل سوم کتاب خود ظهور اون و شارتیسم را تشریح میکند که خلاصه خیلی کوچکی از آن در اینجا نقل می شود :

« در نیمه اول قرن نوزده اساس و پایه صنعت نوین و اساس سوسیالیسم بطور محکم در بریتانیای کبیر گذارده شد . در حالیکه بریتانیا دنیا را بتکامل رژیم سرمایه - داری هدایت میکرد ، کار گران نیز ( بطور موازی با آن ) سعی میکردند که روشها و فکری را که بعدها بشکل فرضیه سوسیالیستی کلاسیک بنا بود تجسم یابند ، لااقل در شکل نطفه‌ای آن صورت پذیر کنند ..... خاتمه جنگ ناپلئونی شروع يك مرحله نوین در نهضت اصلاح طلبی بود طبقه کارگر که با يك بیماری وسیعی مواجه

میشد در پشت سر طبقه متوسط يك تغییر و اصلاح اساسی را در قوانین بریتانیا مطالبه میکرد .

حکومت اشرافی وقت علی‌رغم قوانین نوین و تعقیب و اذیت و آزار - مثلاً قوانین خشن و ظالمانه موسوم به « قوانین شش گانه » با قوانین دهان‌بند و کشتار بی‌شمارانه در سن پترز فیلد که در ۱۸۱۹ بعمل آمد متوجه شد که بازرگانان و صاحبان صنایع نه تنها آماده نیستند که در نابود کردن سازمان کارگری بآنها ملحق شوند بلکه تا حدودی از کارگران حمایت میکنند . پس از اینکه تهدید فرانسه مرتفع شده بود طبقات متوسط دیگر راضی نبودند يك حکومت اشرافی بآنها حکمروائی کند که برای آنها در قدرت سیاسی سهمی قائل نیست و رشد و توسعه صنعت و تجارت را نیز محدود می‌سازد .

سیمای بریتانیا با سرعت عوض میشد . بین سالهای ۱۷۷۰ تا ۱۸۲۰ از مقدار ۵ میلیون جرب از زمین هائیکه ملی و با مالکیت عمومی داشتند سلب مالکیت شده بود یعنی بوسیله مالکین بزرگ و متهول غصب گردیده بود و این قانون بر حسب يك قانون شبیه تقسیم خالصجات صورت پذیرفته بود . دهقانان (که تا آنوقت مالک دسترنج خود بودند پس از سلب هر گونه حق ، که از زمین‌های مزبور رانده می‌شدند بطرف شهرهای نوین مانند مانچستر می‌رفتند که بتوانند در کارخانجات و آسیا کاری بدست آرند - از مردان و زنان و بچه‌ها روزانه ۱۴ ساعت کار پر مشقت کشیده می‌شد و مزدی که تأدیه می‌گردید فقط برای نان خالی بخور و نمیر کافی بود . آنها شبها در سوراخ کثیفی بیتوته میکردند که محل پرورش وبا و سایر ناخوشی‌ها بود . آنها مانند حیوانات زندگی میکردند و میمردند و اربابان آنها از نتیجه زحمت و بینوائی آنان به نوا و ثروت می‌رسیدند . طبیعتاً بعضی از آنان کور کورانه متوسل بدفاع از خود می‌شدند يك پیشهور دستگاه نساجی دستی ، خواست يك ماشین نساجی را خرد و خمیر کند و خیال میکرد که آن ماشین باعث بدبختی و بیکاری اوشده . اما این گونه طغیان‌های متفرق همه‌جا خرد می‌شدند .

در این مدت نمایندگان موسوم به رادیکال محافظه‌کاران که جناح چپ آن حزب و نسبتاً مترقی بودند سعی میکردند که رهبری نهضت کارگری را در دست داشته و بالا اقل در پارلمان خود را مدافع حقوق آنان جلوه دهند در ۱۸۳۲ قوانینی بتصویب رسید که مطالبات کارگران را تأمین کند ولی قوانین نه تنها مطالبات آنانرا بر نیآورد بلکه محدودیت‌هایی نیز برای آنان بار آورد .

در این اوان نهضت روپرت اون نیز باوج کمال خود رسیده بود اون بدون دخالت در مسائل و مداخلات سیاسی و بدون داشتن نفوذ در پارلمان میخواست بوسیله



شرکتهای تعاونی تولید و مصرف سرمایه‌داری را حذف کند. ولی آزمایشهای تلخ این-دوره متدرجاً بطبقه کارگر نشان میداد که اولاً لازم است نهضت کارگری از راه مبارزات سیاسی اقداماتی کند و هم لازم است که این اقدامات سیاسی مستقیم بدست خود نهضت کارگری باشد نه اینکه رادیکالها و یاسایر عناصر سیاسی قیومت آنها را داشته باشند.

شارتیسیم که درحقیقت اولین مظهر سوسیالیسم در تاریخ نهضت کارگری است عبارت از ایمان باین دونگته است که اولاً نهضت کارگری يك دكترين و يا مكتب اجتماعي لازم دارد و ثانياً نهضت کارگری باید يك نیروی سیاسی مستقلی باشد و خود را از حدود مبارزات صنفی آزاد ساخته و از قیومت این و با آن عنصر سیاسی رها گردد : آقای نورمان ماکنزی ظهور شارتیسیم را اینطور ادامه میدهد :

« تقریباً مستقیماً پس از سقوط نهضت اوئی و درحالی که هنوز مكتب اون از پشتیبانی وسیعی برخوردار بود ، طبقه کارگر انگلستان مبارزه را برای بدست آوردن حقوق سیاسی، که در اقدامات پریهاوی گذشته برای بدست آوردن قانون اصلاحات توانسته بودند پیروز شوند، از سر گرفت .

در مدت ده سال آینده، (از سال ۱۸۳۲ تا سال ۴۲) درحالی که مردان ثروتمند از دورنمای انقلاب می‌لرزیدند ، مطالبات طبقات مختلف برای « Charte » منشور مردم» بوسیله نمایندهای بزرگ سیار و طومارها و طغیانها حتی بطور متفرقه بوسیله مجلس برای شورشها پیش میرفت. شارتیسیم يك نهضت متحدالشکل نبود - و همین یکی از علل شکست نهائی آن بود.

برای بعضی از طرفداران نهضت تقاضای رأی عمومی و انتخابات سالیانه و تادیه حقون برای نمایندگان، برای خاتمه نهضت کافی بنظر میرسید. معذک عده دیگر اینها را قدم اول ( مرحله اول ) در راه وصول بیک رژیم سوسیالیستی میدانستند . هم انقلابیون و هم اصلاح طلبان در این مسئله موافق بودند که باید قدرت سیاسی بدست نهضت سوسیالیستی افتد ، ولی در باره اینکه قدرت را بچه وسیله باید بدست آورد ، و پس از بدست آمدن قدرت چطور و برای چه باید آنرا بکار برد وحدت نظر وجود نداشت .

ویلیام لوت و متحدین او در جمعیت « اتحادیه مردان کار » لندن که برای اولین بار در ۱۸۳۷ منشور را نوشتند ، پیشه وران ماهری بودند، آنها بصبر و حوصله و تبلیغات عاقلانه برای اصلاحات معتقد بودند . آنها این قصد را نداشتند آنگونه نهضت نوده‌ای که منجر بشورش عمومی گردد بوجود آورند.

آنها کاملاً آماده بودند که با عناصر رادیکال طبقه متوسط در پارلمان همکاری

کنند تا منشور ملت اجرا گردد. ولی حوادث سریعتر از آنها پیشرفت .....  
 تبلیغات توام با هیاهو، و جنجال که بر علیه «قانون فقرا» (که خیلی ظالمانه و مرمک‌آور و غیر قابل تحمل بود) در شمال انگلستان پیش آمد چیزی نبود که بتوان با فشار از آن جلوگیری کرد. این جریان بزودی تحت رهبری شارتیست‌ها درآمد، زیرا آنها تنها گروهی بودند که می‌توانستند بآن نهضت سازمان و تمرکز بدهند.

مبارزه برای بدست آوردن منشور ملت با وسائل مسالمت آمیز و با اعمال زور تنها امید مردانی بود که با مساعی مشترک و مستبدانه سرمایه داری و حکومت اشرافی زیر پا لگدمال میشدند.

شارتیسم پیروز نشد، معذک زمانه این نهضت اکثریت را در پشت سر داشت. این شانس که بتوان از تکامل سرمایه داری در انگلستان آن روز جلوگیری کرد وجود نداشت و همچنین ممکن نبود یک نهضت طبقه کارگری که هنوز رشد خود را تکمیل نکرده بود، علی‌رغم اتحاد نوین ملاکین یا صاحبان صنعت بزرگ، در مبارزه پیروز شوند. در هر حال شارتیسم اولین سازمان پرولتاریائی توده‌ای مردم بود که این وظیفه را در معرض آزمایش گذارد. مدرسه ای بود که در آنجا فرضیه و روش (تاکتیک) سوسیالیستی یاد داده شد، مدرسه و درسی بود نه تنها برای کارگران بریتانیائی بلکه در عین حال برای تمام نهضت های جهانی.

این نهضت در اواخر دهه چهارم قرن قوس نزولی می‌پیمود و یک نفوذ بادوام در قرن نوزدهم گذارد. این نهضت مانند تمام نهضت‌های سوسیالیستی تقسیم و تجزیه شده بود، یعنی عده‌ای اصلاح طلبان بودند که عقیده بروش مبارزه مطابق اصول قانونی داشتند و یک جناح انقلابی که گمان می‌کرد طبقه کارگر فقط بوسیله یک حمله با اعمال زور میتواند پیروزی را نسبت بدولتی بدست آورد که آلت و ابزار قهر و غلبه سرمایه داری است این دو گروه برای رهبری نهضت می‌جنگیدند و هر کدام دیگری را بمناسبت شکستی که پیش آمده بود متهم میکردند.....

پس از این نهضت طبقه کارگر بریتانیا بروش دیگری گرائید یعنی «جامعه ضد قانون غلات» راپشتیبانی کرد و از سیاست نان ارزان پشتیبانی نمود، کارگران متوجه شرکت‌های تعاونی مصرف شدند و بتشکیل اتحادیه‌های غیر سوسیالیستی دست زدند.

از رهبران شارتیسم هائزی و اوبرون همواره یک وسعت نظر بیشتری برای مبارزه پیش می‌گرفتند تا سایر معاصرین آنان. آنان سعی میکردند که یک فلسفه طبقه کارگر را طراحی کنند تا آن فلسفه بتواند آنچه را که آنها سعی بعمل کردن به آن می‌کنند هم توضیح دهد و هم توجیه کند..... اوبرون در این نظریه و درک از همه جدی‌تر بود که بدبختی زحمت کشان بیشتر به ساختمان صنعت سرمایه داری مربوط است تا

بشرارت و بدجنسی شخصی کارفرمایان اوفهم و درک روشنی از طبیعت و اهمیت مبارزه طبقاتی داشت .

بعضی از رهبران شارتیست و از جمله یکی از عوام فریبان آتشی موسوم به فیرکوس او کونور میخواستند بدوران کشاورزی خرده مالک گذشته رجعت کنند و اینگونه کشاورزی عقب مانده را جانشین استبداد و فعال مایشائی ماشین بکنند ولی او برون مانند آنان نمیخواست باین روش عقب مانده دست بزند . او معتقد بود که میتوان صنعت را عوض اینکه ارباب کارگر باشد خدمتگزار اوساخت . اودولت و کلیسا را باین عنوان مورد حمله قرار می داد که آنها مملکت را وسیله زیر بوغ نگاهداشتن مردم قرار میدهند .

هارنی اهمیت خود را مرهون راهی است که پس از تجزیه شدن شارتیسم او علی رغم عدم ثبات و خودخواهی سیاسی بمناسبت داشتن ارزش ولیاقت بعنوان یکنفر متفکر میراث سوسیالیسم را در دوران تاریک زنده نگاهداشت . مارکسیسم را میتوان خلف و فرزند مستقیم شارتیسم دانست . هارنی بمعیت ارتست جون حلقه ای بودند بین شارتیسم و مارکسیسم .

شارتیسم سوسیالیسم نبود ولی آزمایشی را تهیه کرد که در روی آن آزمایش سوسیالیسم و نهضت طبقه کارگر را می توان بنانهاد پیش از اینکه تکامل صنعت مسائل نوینی را طرح کند و امکان های نوینی را برای کارگران تهیه کند ، آنها از هر سر روش مبارزه یعنی مبارزه مطابق قوانین اساسی و با روش پیروی از اعتصاب عمومی و همچنین باروش شورش آزمایشها کردند که نهضت های بعدی می توانند از نتایج آنها استنتاج کنند . آنها باین واقعیت رسیدند که چرخ تکامل و ترفی را نمی توان بعقب برگرداند و افتخار باستانی کمگشته زراعت دهقانی گذشته غیر ممکن است از نو برقرار شود . واضح بود که کاپیتالیسم برای پشتیبانی آماده شده بود و آنها نیز توافق حاصل کردند . بل وجود این میراث انقلابی هرگز نمردولی توده طبقه کارگر بریطانیامها بود که شرایط زندگی خود را در حدود رژیم موجود اصلاح کند ، نمیخواست قدرت خود را در ضمن مساعی بیهوده برای واژگون کردن رژیم بی جا تلف کند .

آقای نورمان ماکنزی فصل مربوط به شارتیسم را در کتاب تاریخ سوسیالیسم خود با این یادآوری خاتمه می دهد که ورشکستگی بدون افتخار آخرین نهایش سیار شارتیست ها در لندن در ۱۹۴۸ باعث شد که زناشوئی بین سوسیالیسم و نهضت کارگری بریطانیا نامدتها لغو شود . و بقول یک مورخ دیگر در نتیجه شکست شارتیسم برای مدت پانزده سال دفترچه تاریخ سوسیالیسم بریطانیا بکلی سفید باقی ماند و مدت سی سال طول کشید تا سوسیالیسم باردیگر بتواند رهبری نهضت کارگری انگلستان را بدست بگیرد .



« تاریخ سوسیالیسم اروپائی » تألیف الی‌هالوی شکست شارتیسم را در عبارات زیر تشریح می‌کند: « در ۱۰ آوریل سال ۱۸۴۸ شارتیست‌ها در جنوب رودخانه تایمز جمع شده و می‌خواستند بطرف پارلمان بروند و بلینگتون پیر نیروهای پلیس را بر علیه آنان فرمان میداد او فرمان داد که آن‌ها در پشت رودخانه تایمز باقی بمانند و توده مردم امر او را اطاعت کردند. گویا شجاعت انقلابی فرانسه از دریای مانش باینطرف عبور نکرده بود. او کوثر طومار بزرگ تقاضای کتبی را بپارلمان داد و اعلام کرد که پنج میلیون امضا دارد. کمسیون مخصوصی عده امضاها را شمرد و کمتر از دو میلیون اعلام کرد و وقتی امضاها را خواندند موضوع طومار بمسخرگی کشیده بود زیرا اسامی ملکه و بکتوریا، و سیر روبرت پیل و بلینگتون نیز در طومار نوشته شده بود و باین وضع شارتیسم در مقابل مضحکه قرار گرفته بود. »

این شکست تقریباً مفتضحانه شارتیسم که در اوج قدرت خود بزرگترین خدمت را بنهضت کرده بود مرهون چه بود ؟

برای جواب به این سؤال باید بروش‌ها و خط مشی هائی که در نهضت شارتیسم وجود داشت توجه بکنیم و ببینیم از چه خط‌مشی‌های پیشنهادشده پیروی شد و از کدام روش‌ها و خط‌مشی‌ها پیروی نشد باید آن‌ها را باهم مقایسه کرد و نتیجه نهائی را که عملاً شکست بوده مورد بررسی قرارداد و بدون شك و تردید قضاوت کرد که در هر حال خط مشی‌ها و روش‌های پیروی شده در شرائط آن زمان نتیجه بدی داده است. پیش از اینکه در اینجا بسایر مدارک تاریخی مربوط بنهضت شارتیسم بپردازیم بار دیگر توجه دقیق بیکسده از واقعیات تاریخی می‌کنیم که این نهضت جوان با این حوادث و وقایع روبرو بوده است :

۱ - در نهضت شارتیسم تمایلات مختلف وجود داشت ولی دو جناح آن کاملاً از هم مشخص بود جناحی که باصطلاح آنروز پیروان « قدرت جسمانی » نامیده می‌شدند و جناح دیگر که بدون اعمال زور و بطریقه مسالمت آمیز عقیده داشته جناح « قدرت اخلاقی » نامیده می‌شد. این دو جناح مختلف از آنروز نطفه اختلافی بودند که بعدها بشکل دو جناح متفاوت و مختلف مارکسیسم ظاهر گردیدند و امروز بنام کمونیزم از طرفی و سوسیالیسم دموکراتیک و یاسوسیال دموکراسی از طرف دیگر نامیده میشوند و این اختلاف سلیقه آنوقت امروز بتناقض عظیمی تبدیل شده است.

۲ - شروع نهضت شارتیسم از طرف « جمعیت مردان کار » بود که در هشتم مسال ۱۸۲۸ « شارت ملت » از طرف آنان منتشر شد آنها بتعلیم و تربیت طبقه کارگر و ایجاد « عقیده اخلاقی و سنجیده‌ای که بتواند بتدریج وبدون خشونت انقلاب وضع زندگی کارگرا را بهبودی بخشد » همت گمارده بودند این‌ها به « شارتیست‌های

قدرت اخلاقی « موسوم گردیدند .

۳ - هر چند شروع نهضت با شاریست های قدرتی اخلاقی بود ولی متدرجاً « شاریست های قدرت جسمانی » رهبری نهضت را در دست گرفتند . فیرکوس او کتر از انقلابیون عوام فریب و چرب زبان ابتکار را در دست گرفت و مقاومت رهبرانی امثال ویلیام لوث که میخواستند در مقابل این روش انقلابی و بانقلابی نمائی که نتیجه نهائی آن شکست بود روش واقع بینانه بکار ببرند بجائی نرسید .

۴ - افکار عمومی که اسیر احساسات شده بود و از جنایات اشراف و سرمایه داران بزرگ بشنک آمده بود از جناح موسوم به انقلابی پیروی کرد و رهبران جناح دیگر خواهی نخواهی باساکت و یا تسلیم گردیدند .

۵ - فیرکوس او کتر و پیروان می خواستند اصول خرده مالکی گذشته را جانشین سرمایه داری بکنند ولی جناح دیگر این را بعنوان برنامه عقب مانده محکوم تلقی میکرداگر ارزش خط مشی ها و روش های اجتماعی را بتوان و باید از روی نتایجی که عملاً داده اند اندازه گرفت باید اذعان کرد که روش انقلابی و یا انقلابی نمای جناحی که فیرکوس او کتر رهبری میکرد شکست مفتضحانه و عقب افتادن نهضت سوسیالیستی در انگلستان بمدت سی سال بود . صحیح است که در انگلستان دو باره « فدراسون سوسیال ده و کرات » و تا حدی سوسیالیست های گیلد باز هم تظاهر همان روشهای نهضت انقلابی بودند ولی طبقه کارگر انگلستان از این آزمایش و آزمایشهای مشابه استنتاج کرد و سوسیالیسم خود را روی اصولی قرار داد که نطفه آن را « شاریست های قدرت اخلاقی » بوجود آورده بودند . این جناح معتقد بود که با سخنرانی و حرافی و تشویق بخون ریزی نمیتوان اساس و پایه یک واقعتی سرسخت موجود را از کون ساخت آنها با آموزش توده مردم و ترویج فرهنگ عمومی با انتشار مجلات ارزان و ایجاد یک دکتترین مترقی و متناسب با ترقیات صنعت معتقد بودند و برای ایجاد تحول اجتماعی شرائطی قائل بودند که پیش از ایجاد آن شرائط و اوضاع و احوال دست زدن با انقلاب اجتماعی را ماجراجویی تلقی میکردند . باید توجه داشت که انتقاد از رهبران جناح شاریست که پیرو « قدرت جسمانی » بودند مساوی با انکار ارزش اجتماعی آن هائیتست هر چند بین آنان عده ای معدود عوام فریب و شارلاتان وجود داشت ولی بهترین و با ارزش ترین عناصر طبقه کارگر و روشنفکر نیزه در این جناح فراوان بودند ولی آزمایش تاریخی نشان داد که از انرژئی و فداکاری آنها آنطوریکه باید نتیجه مطلوب حاصل نشد . اشتباهی را که رهبران نهضت سوسیالیستی در نیمه اول قرن نوزدهم کردند رهبران نهضت های نیمه دوم قرن نباید تکرار کنند و اگر تکرار کردند یا عمداً و برای منظورهای خاص خیانت بنهضت میکنند و یا از نتایج تجربیات تاریخی گذشته بی خبرند و یقین و رهبری ندارند . این بحث در شماره آینده ادامه خواهد داشت .

## آلبرت اینشتین

از آنجائیکه فکر نبوغ آمیز و قدرت تخیل و تصور اینشتین بی اندازه سرشار و پرمایه بود در مدت نسبتاً کوتاهی برابر با حد متوسط عمر یک نسل، این متفکر عالی قدر توانست دستگاه با عظمت و پریچ وخم طبیعت را بشکل یک کتاب هیجان انگیزی توصیف بنماید با تألیف چنین کتاب پر ارزشی شخصیت اینشتین چون ستاره درخشانی در آسمان دنیای دانش درخشیدن گرفت و منصفانه نخواهد بود اگر او را با سایر متخصصین و واضعین تئوری های علمی در یک ردیف قرار بدهند. هر چند که مضمون و مفهوم بیشتر صفحات کتاب مزبور هنوز بر بسیاری از ارباب دانش مجهول است ولی بطور مسلم بعد از کشف تمام رموز این کتاب راز طبیعت فاش و راه برای انجام تحقیقات و تجسسات دامنه دار بعدی باز و هموار خواهد شد.

شاهکار و سرکل کارهای اینشتین بررسی دقیق نظریه های نسل معاصر خود بوده و تازه با این حد اکتفا نکرده و بمطالعه تحولاتی که در آینده در این نظریه ها پیدا خواهد شد پرداخته و باید اعتراف کرد در این زمینه موفقیت کامل نصیب او شده و نظریات او لا اقل بمیزان نظریه های نیوتون و داروین در طرز تفکر و روش زندگانی بش مؤثر بوده است.

از اینکه در دنیا افراد زیادی هستند که از تأثیر خارق العاده علوم در شئون زندگانی کاملاً بی اطلاع و غافند که تا چه درجه افکار و نظریات بشر تحت تأثیر علوم قرار دارد برای کسی شکی باقی نمانده و برای این قبیل افراد علم و دانش زیب و زیور زندگانی است و بدگانی شهادت دارد که مردم می توانند کالاهای غیر ضروری و تجملی خود را از آنجا خریداری کنند. همین افراد هستند که با خیال آسوده در جلوی دستگاه تلویزیون خود نشسته و با استفاده از آخرین ترقیات علوم محظوظ میشوند و با درجای راحتی لمیده و بی بحث های گوناگون و کم و بیش خبری می پردازند و اگر بخواهند از علوم امروزی چیزی سر در بیاورند فقط بشناسائی اشیاء و وسائل مدرن زندگانی که دائماً مورد استفاده آنها است اکتفا می کنند. اتفاقاً همین افراد هستند که قشر وسیع مردم با «تمدن» را



تشکیل میدهند، تمدنی که اکثریت افراد از مزایای آن برخوردار و بداشتن آن افتخار میکنند ولی از ترقی و پیشرفت علوم که در حقیقت علت وجودی آن تمدن است بیخبرند. برای اینگونه افراد حاصل کار و کوشش دانشمندان بزرگ و نگاری میماند که طرز تفکر و روش زندگی آن ها را که بر سبیل عادت بر مدار معینی میچرخد پوشانده و زینت میبخشد.

بخلاف فکر سخیف و ناپخته قشرهای وسیع مردم در زمینه تاثیر علوم در شئون زندگی آثار فکری متفکرینی از نوع نیوتن، داروین و اینشتین در عمق زندگی بشر و تا قلب نفوذ کرده و بدون شك نفوذی ریشه دارتر و قاطع تر از آنری است که حتی صنعت چاپ و اختراع هواپیما در سنخ فکر و مشی زندگی بشر بجا گذارده است. بگواهی تاریخ رهبران بزرگ انقلابی و علمی همواره متفکرین با قریحه و تیز هوشی بوده اند، که بیشتر از آنکه مخترع و با اهل تجربه باشند صرفاً فکر و اندیشه خود را بکار انداخته و با استفاده از مشاهدات دقیقی بحل مسائل غامض و پیچیده پرداخته و در ضمن موفق هم میشوند. راز موفقیت این دسته از دانشمندان در این نکته نهفته که همیشه ساده فکر میکنند و موضوعات پیش پا افتاده را مورد توجه و دقت قرار میدهند و کوشش می کنند از مشاهدات ساده و معمولی خود نتایج کلی و صحیح بدست آورند. این مطلب درباره نیوتن، داروین و اینشتین بنحواتم صادق و معتبر است زیرا هیچکدام در موقع اعلام نظریه های مهم و معروف خود بمعنای صحیح عبارت با سواد کامل العیار نبودند و تصادفاً هر سه نفر در ردیف شاگردان متوسط مدرسه خود بشمار می آمدند.

در سال ۱۹۰۵ که برای اینشتین سال پرثمر و معجزه آسائی بود در زمینه معلومات و معرفت بشر با انتشار چند مقاله از طرف اینشتین جهش بزرگی ایجاد شد. با اینکه اینشتین در باره سه موضوع مشخص علم فیزیک یعنی تئوری نور، حرکات براونی و **Brown** و تئوری نسبیت خصوصی نتیجه مطالعات خود را برشته تحریر در آورده بود ولی معذک فقط بخاطر تئوری نسبیت خصوصی نام او بر سر زبان ها افتاد و شهرت جهانی پیدا کرد. البته این هم بی دلیل نبود زیرا همین نظریه بود که بعداً موجب تحول بزرگی در علوم گردید و بعلاوه چون موضوع نا اندازه ای بکر بود و گذشتگان کمتر باین مطلب توجه کرده بودند افکار عامه بسوی آن جلب شد در حالیکه دو موضوع دیگر ریادند نبود و بر اساس نظریه و افکار پلانک قرارداد داشت و بسیاری از فیزیک دانان در این زمینه کارهایی کرده و نتایجی رسیده بودند. باین تفصیل هر چند که اشتها اینشتین بعلت وضع تئوری نسبیت خصوصی بود معهداً نباید فراموش کرد که تا سال ۱۹۲۰ اینشتین یکی از پیشقدمان فیزیک کوانتا بشمار میرود.

برای روشن شدن موضوع بایستی باین نکته توجه داشت که مطابق فیزیک

کلاسیک یا فیزیک نیوتونی عالم از یک سلسله حوادث تشکیل شده که پشت سر هم و یکی بعد از دیگری وقوع مییابد و اگر فرد بیطرفی وقوع حادثه را مشاهده کند در حقیقت شاهد ساده‌ای بیش نخواهد بود که صرفاً بمشاهده آن حادثه که جلوی چشم او میگذرد می‌پردازد. با این کیفیت ناظر یکی از اعضاء سازنده دستگاه دنیای فیزیک محسوب نمیشود و عبارت دیگر در تسلسل و شبکه حوادث طبیعت شرکت ندارد. آنچه که اینشتین همیشه از خودش می‌پرسید این بود که آیا علم فیزیک از یک سلسله حوادث مجزای هم و یا از یکسکته مشاهدات تشکیل شده است؟ درائر مطالعات زیاد این مطلب دستگیر اینشتین شد که علم فیزیک از یک سلسله مشاهدات بوجود آمده و همیشه میان حادثه و ناظر که وقوع حادثه را بیطرفانه مشاهده میکند رابطه ناکستنی وجود دارد. این رابطه با یک اتصال یا علامتی مانند یک شعاع نورانی یا یک موج معین قابل توجیه بوده و بخوبی قادر است رابطه بین حادثه و امر مشاهده‌زا برای ناظر تأمین نماید. بنا بر این در وهله اول حادثه است که اتفاق می‌افتد سپس وقوع حادثه با علامتی که بوسیله اعضای مخصوصی که بناظر تعلق دارد و با در اختیار اوست (سمعی، بصری، لمسی و غیره) توسط ناظر احساس و بالاخره پس از تأمین ارتباط امر مشاهده صورت می‌گیرد. برای اینشتین این تسلسل یعنی وقوع حادثه، احساس علامت و مشاهده اهمیت خاصی داشته و رابطه موجود بین حادثه و مشاهده است که پایه و اساس علم فیزیک جدید را تشکیل میدهد از اینجا اصل نسیت پیدا شد و با این ترتیب شناسائی دنیا دیگر با مطالعه یک سلسله حوادث دنبال هم و مجزا از یکدیگر میسر و عملی نیست بلکه با بررسی روابط موجود بین حوادث و مشاهدات است که خطوط اصلی و واقعی قیافه دنیا مشخص و معین میگردد.

بدنبال این مطلب اینشتین که نمیخواست از زمان و مکان بنتهائی چیزی بفهمد دائماً در تلاش و کوشش بود که بداند یک نفر ناظر چگونه از عوامل زمان و مکان استفاده کرده و با اندازه گیری این دو عامل می‌پردازد. چنانکه دو نفر ناظر که در دو محل مختلف ایستاده و بمشاهده حادثه‌ای مشغولند آیا دستگاه زمان سنچ خود را با هم میزان و مقایسه می‌کنند یا خیر؟ و آیا برای شروع بکار ناچار نیستند همدیگر را با صدور علامتی یا خبر سازند و تازه مگر مبادله علامت مدتی طول نمیکشد؟ همچنین آیا وسیله دقیقی برای تعیین زمان و یا لحظه ای که حادثه اتفاق می‌افتد در اختیار هست یا خیر؟ و آیا بفرض وجود چنین وسیله دقیقی همین وسیله می‌تواند در شرایط مکانی متفاوت مربوط بدون ناظر مورد استفاده قرار گیرد؟ در پاسخ تمام این پرسشها این جواب را میدهد که در کایه تجربیات و مشاهدات علم فیزیک نباید دو عامل زمان و مکان را مستقل از یکدیگر در نظر گرفت بلکه همیشه یک پیوند ناکستنی بین آنها وجود دارد و در



حقیقت هر دو باهم واقعیت واحدی را تشکیل می‌دهند. برای اینشتین کوپل واحد « زمان - مکان » واقعیت دارد و در حقیقت میدانی است که کلیه مشاهدات و رویداد های فیزیک در داخل آن صورت می‌گیرد دستگاه مزدوج و در عین حال واحد « زمان و مکان » منحصرأ از ماده ساخته شده و ماهیت این دو عامل طوری است که جز ماده چیز دیگری نمی‌تواند در ساختمان آن‌ها شرکت کند و اگر ماده از بین برود دستگاه زمان و مکان نیست و نابود خواهد شد.

با اعلام این نظریه در سال ۱۹۰۵ یعنی هنگامی که اینشتین بیش از بیست و شش سال نداشت سنگ بنای مهمترین و معروفترین نظریه اینشتین یعنی تئوری نسبیت عمومی گذارده شد و در دنبال آن دگرگونی عجیبی در فیزیک کلاسیک که از سال ۱۶۶۶ یعنی موقعی که نظریه نیوتون اعلام گردید همچنان اعتبار و آفائی خود را حفظ کرده بود پدیدار شد.

هر چند بعضی اوقات با کشف فرمولهای ریاضی و وضع قوانین جدید فیزیکی تغییر و تحولی در برخی نظریه ها و افکار پیدا میشود این بار با اعلام نظریه اینشتین انقلابی بوجود آمد و از این پس روابط موجود بین افراد و دنیا مورد توجه قرار گرفت \*

اینشتین ثابت نمود همانطور که زمان و مکان هر کدام بتنهائی قابل اندازه گیری نیستند جرم و انرژی را نمیتوان بتنهائی اندازه گیری نمود و بدون در نظر گرفتن سرعت حرکت جسم و عبارت دیگر انرژی آن امکان ندارد جرم جسمی را معین کرد.

رابطه جرم با انرژی موضوعی است که کسب اهمیت بسیار کرد زیرا در واقع مرکز هسته کیه فعالیتهای مربوط با انرژی اتمی و انواع مختلف بمبهای اتمی را تشکیل میدهد. این رابطه که در معادله اینشتین بخوبی نمایان و مشخص است و طبق آن انرژی برابر با حاصل ضرب جرم در مجذور سرعت نور میباشد از آن جهت مهم و مؤثر نیست که با استفاده از آن توانسته‌اند شهری را در چند لحظه با خاک یکسان نمایند و در نتیجه صدهزار نفر از ابناء بشر را بهلاکت برسانند بلکه از آن حیث واجد اهمیت است که موفق شده‌اند طبیعت را بصورت یک واحد بزرگ و با قدرتی نمایان سازند بنا بر این انرژی همان جرم است و جرم نیز چیزی جز انرژی متراکم نیست.

در زبان جاری ما معمولاً از جرم کمتر صحبت میکنیم. نیوتون هم بسیار کوشش کرد تا از جرم تعریف کامل و جامعی بکند ولی توفیق نیافت ولی در زبان معمولی ما همیشه از وزن صحبت میکنیم اینشتین در جریان ده سال بعد از ۱۹۰۵ مطالعاتی در این زمینه نمود و موضوع را اینطور برای خود طرح کرد:



چطور است که جرم و وزن یک جسم همیشه با رابطه مستقیمی بهم بستگی دارند؟ همچنین پیش خود میگفت چطور می شود اگر جسمی سقوط کند جرم آن در عمل سقوط مؤثر است ولی اگر جسمی را از زمین بلند کنیم وزن آن در عمل بالابردن اثر دارد و اصولاً چرا این دو عمل بهم ارتباط داشته و یکی تابع دیگری است؟

اینشتین بالاخره جواب این سؤال را در سال ۱۹۱۵ پیدا کرده با این پاسخ شالوده ثنوری نسبت عمومی اوربخته شد و نظریه جدیدی در باره میدان جاذبه زمین تدوین و بیان گردید.

اینشتین بسئالات فوق اینطور جواب میدهد که هر جسم صاحب جرم دستگاه زمان و مکان را که در آن قرار دارد تغییر شکل داده و در اطراف جسم یکتو حفره‌ای بوجود می‌آید.

وقتی که گلوله‌ای بزمین می‌افتد مثل این است که گلوله در حفره و یا شیاری که توسط زمین در دستگاه زمان و مکان ایجاد گردیده می‌چرخد و بزمین می‌افتد و خود کره زمین را می‌توان گلوله بزرگی فرض کرد که در مسیر حفره‌ای می‌چرخد که آفتاب در دستگاه زمان و مکان آنرا ایجاد کرده است.

این یک تصویر بسیار فشنکی از عالم است که در عین حال باسانی نیز قابل فهم می‌باشد. اما اگر این تصویر صحیح و حقیقی باشد و اگر نیز تغییر شکل دستگاه زمان و مکان بوسیله هر جسم صاحب جرمی صحت داشته باشد باستی هر چیزی که در داخل حفره‌ای که توسط آفتاب ایجاد شده حرکت کند دارای مسیر منحنی باشد. اعم از اینکه جسم متحرک بشکل یک گلوله و یا بشکل غیر مشخص دیگر و یا نیز بصورت یک شعاع نورانی باشد.

هیئت های اعزامی مأمور مطالعه خورشید گیری بهار سال ۱۹۱۹ که شرح آن باختصار در مقاله گذشته داده شد نظریه اینشتین را کاملاً تأیید و ثابت کردند که اشعه نورانی پیوسته بطرف خورشید خمیدگی دارند پس از آنکه نتایج تجربی هیئت های اعزامی مزبور بایشگوئی های اینشتین تطبیق نمود نظریه این دانشمند درباره نیروی جاذبه اعلام گردید و طبق این نظر جاذبه زمین بطور دقیق تعریف میگردد و در واقع همانطور که زمان با مکان، جرم با انرژی بستگی داشته و هر زوجی یک دستگاه واحدی را تشکیل می‌دهد نیروی جاذبه نیز با دستگاه زمان و مکان واحد مستقلاً تشکیل میدهند.

فکر عمیق و نافذ اینشتین بطوریکه ملاحظه می‌شود بیشتر متوجه این مطلب بود که یکبار چکی و وحدت طبیعت را نشان بدهد و الحق که در این طرز توجه موفقیت کامل نصیب او گردیده بطوریکه سال ۱۹۱۹ مانند سال ۱۹۰۵ نقطه عطفی در زندگی علمی

ایشین ۱۰ محسوب می‌شود و حوادث این سال بدون شك تاثیر زیادی در شخصیت و وضعیت آتی اینشتین داشته است.

بعد از سال ۱۹۱۹ با اینکه دنباله تحقیقات علمی خود را گرفت ولی بعلمت بعضی پیش آمدهای سیاسی و اجتماعی مثل اینکه وقفه‌ای در کارهای علمی اینشتین حاصل شد از جمله اینکه در سال ۱۹۱۴ که بخاطر او در اوانورسته برلن پست جدیدی ایجاد نموده بودند اینشتین بسمت رئیس انستیتوی سلطنتی تحقیقات فیزیکی برگزیده شد و درست در همین سال بود که جنگ اول بین المللی شروع گردید. حکومت امپراطوری آلمان از ترس اینکه مبدا عده زیادی از روشنفکران مجذوب افکار و نظریات اینشتین شوند فشار زیادی روی شخصیت های مشهور از جمله اینشتین اعمال میکرد. در آن زمان بیانیه‌ای با مضای نودوسه نفر از روشنفکران منتشر شد که ورود آلمان را بجنگ تجویز و تأیید میکرد ولی اینشتین باین اقدام متعرض بود و عقیده داشت که آلمان نباید وارد جنگ شود و نظر خود را با مضای بیانیه دیگری که طی آن میلیتاریسم آلمان را محکوم کرده بود با اطلاع عموم رسانید و این اقدام اینشتین برای ناسیونالیست های آلمان در حکم «جنایتی» بود که نمیتوانستند آنرا ببخشند خاصه اینکه عمل اینشتین يك امر تصادفی نبود و باروحیه و اقدامات او در گذشته کم و بیش مطابقت داشت.

در اولین فرصت اینشتین که هنوز جوان بود تابعیت آلمان را رها کرد و بتابعیت سوئیس درآمد برای اینکه آلمان آنروز با انضباط خشک نظامی که داشت با روحیه آزادمنشانه اوسازگار نبود. در سال ۱۹۱۸ پس از خاتمه عملیات جنگی مجدداً تابعیت آلمان را پذیرفت و این عمل بیشتر به ژستی شبیه بود که اینشتین میخواست موافقت خود را با جمهوری و ایماوردنیا نشان بدهد.

اما طولی نکشید که از جمهوری و ایماوردن نیز دلزده شد بخصوص وقتی که نظریه های او مورد قبول جهانیان واقع شد و از دوست مورد فشار و حمله قرار میگرفت. نازیها از جناح راست باو حمله میبردند زیرا برای حزب نازی که تدریجاً پیشرفت میکرد تئوریهای اینشتین با اصطلاح غیر آلمانی و غیر ژرمانیک بود باین ترتیب نفرت افکار عمومی را بر علیه اینشتین برمی انگیزتند. برای ناسیونال سوسیالیست ها اینشتین یکنفر «جهود سوئیسی» بیش نبود که افکار ضد ژرمانیک را در ذهن جوانان تلقین میکرد بدنبال این حملات اینشتین در سال ۱۹۳۲ با آمریکای شمالی مهاجرت کرد و از آن ببعد در زمره ستارگان انستیتوی پرینستون بتحقیق و تتبع پرداخت.

تاقبل از مهاجرت اجباری با آمریکای شمالی اینشتین يك صلحدوست واقعی بود ولی از سال ۱۹۳۲ ببعد تشخیص داد که اصل صلحدوستی و صلح طلبی باید مانند سایر اصول با مشاهدات و رخ داده ها مورد آزمایش قرار بگیرد و محقق شود تا چه اندازه

تئوری باعمل واصل صلحدوستی باوضع دنیا تطبیق میکند .  
 دوم اوت ۱۹۳۵ با گذشته خود که همیشه از اصل صلحدوستی و صلح طلبی  
 دفاع میکرد وضع رابطه کرد نامهای بهروزولت رئیس جمهور فقید آمریکا نوشت و  
 طی آن خاطر نشان کرد که می توان از کار های جدید فیزیک اتمیک استفاده کرد و  
 بمب اتمی ساخت و تأکید کرد که در آلمان کار های مشابهی در شرف انجام است و اگر  
 در این زمینه تأخیری بشود سرنوشت دنیا طور دیگر خواهد شد . اینشتین که در سن  
 ۲۶ سالگی رابطه بین انرژی و جرم را طی مبادله ای معلوم کرد در سن شصت سالگی  
 دریافت که دنیا از نتایج این مبادله بطرز عجیبی مورد تهدید قرار گرفته است .  
 جنگ عالم گیر دوم بهیچوجه مانع فکری برای اینشتین ایجاد نمود و دنبال  
 کارهای علمی خود را گرفت و دائماً در تلاش بود تا تمام قسمت ها و موضوعات علم فیزیک  
 بصورت يك واحد در آمده و بین تمام مطالب علم فیزیک يك هم آهنگی کامل  
 برقرار گردد .

بنظر اینشتین هنوز مبحث الکترومانیسم جدا و مستقل از سایر موضوعات علم  
 فیزیک مانده بود قبلاً اینشتین کوشش کرده بود تا این موضوع را بجاذبه زمین ربط بدهد  
 و باین ترتیب آنرا در تصویر جامع و کلی دنیا وارد سازد آخرین تلاش او در سال ۱۹۵۳  
 بعمل آمد و در واقع بتوجیه معادلات ما کسولن پرداخت . ما کسولن موضوعات سه گانه  
 مانیسم الکتروستیه و نور را بهم مربوط و متحد میدانست ولی اینشتین با اینکه از معادلات  
 ما کسولن استفاده می کرد این نوع ارتباط و اتحاد را هنوز کافی نمی دید و معتقد بود  
 که این يك نوع ترکیب ساده ای است که طبق فرمولهای ما کسولن بین سه موضوع بالا  
 موجود است . اینشتین از بهم آمیختن و نوب کردن نتایج حاصل از معادلات ما کسولن و  
 خودش موفق گردید منظور خود را تأمین نماید .

اینشتین تقریباً تنها فیزیک دان برجسته ای است که از ابتدا باصل اتفاق و  
 تصادف ابدأ اعتقادی نداشت واصل علیت و سببیت و معلول را بدون کم و کاست پذیرفت  
 و عقیده داشت اگر برای کسی تصادف یا اتفاقی روی می دهد و یا بعبارت صحیح تر حادثه  
 ای بصورت تصادف یا اتفاق جلوه می کند باین علت است که آن شخص باندازه کافی از  
 کنه موضوع آگاه و مطلع نیست زیرا اگر باسرار درونی موضوع وقوف کامل داشت  
 آنوقت ملتفت میشد که در درون و قلب هر چیزی يك راهنمای عقل و منطق وجود دارد  
 که همرا در امور هدایت میکند و جای شك و تردید و اعتقاد بانفاق و تصادف را برای کسی  
 باقی نمیگذارد .

پایان



## کنفرانس حزب سوسیال دمکرات ژاپن

(جناح راست)

مجله برای آشنا کردن خوانندگان با جریانهای مختلف نهضت سوسیالیستی جهان اطلاعاتی دربارهٔ احزاب سوسیالیست وجناحهای مختلف آن منتشر می‌سازد. نظر ما از اینگونه انتشارات این نیست که محتویات آن با عقیده نویسندگان مجله کاملاً موافق باشد بلکه ما هر آنچه را که ارزش انتشار داشته باشد منتشر می‌کنیم. تا حالا اطلاعاتی در باره احزاب سوسیالیست مختلف جهان از نشریه مذکور در بالای صفحه منتشر ساخته ایم و از جمله در باره کنفرانس حزب سوسیال دمکرات ژاپن (جناح چپ) اطلاعاتی در شماره‌های گذشته منتشر شد آن‌سند نشان می‌داد که جناح چپ این حزب خود را مستقل از دایر بلوک جهانی دانسته و خود را جزئی از نیروی بزرگی می‌داند که در جهان امروز در مقابل دایر بلوک قد علم کرده است ولی جناح راست این حزب ضرورت و لزوم حتمی در این مسئله نمی‌بیند که مانند جناح چپ حتماً نیروی سومی در مقابل دایر بلوک قدرت جهان بوجود آورد آنها از اینکه در چهار چوب مبارزه دو اردوگاه بزرگ برای حفظ استقلال وارد شوند ابا ندارند

### (نبرد زندگی)

یازدهمین کنفرانس حزب سوسیال دمکرات ژاپن از تاریخ ۱۸-۲۰ ژانویه در توکیو تشکیل یافت و این کنفرانس با شرکت پانصد نفر از نمایندگان حزب، منتخب از نقاط مختلف کشور، منعقد شد و در این کنفرانس تصمیمات زیراتخاذ گردید:

### اول. اساس روش حزب

یکسال و سه ماه از شکاف ناسف آوری که در حزب ایجاد شده بود و علت آن اختلاف عقیده‌هایی راجع به بیمان صلح و بیمان امنیت کشور بود گذشت. در این مدت حزب فعالیت زیادی کرد تا بتواند مسائلی را که بواسطه این شکاف ایجاد شده بود حل

کند و نفوذ خویش را همچنان توسعه دهد خوشبختانه در نتیجه فعالیت‌های خود توانستیم از انتخابات عمومی گذشته مجلس بعد قوای خودمان را دو برابر کنیم گرچه ما به‌دفعه‌های خودمان نرسیدیم ولی در شرائط بی‌نهایت سخت سیاسی و اقتصادی مایبشرفت خودمان با قدرت و استحکام زیاد ادامه دادیم و این پیشرفت مامدیون زحمات و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر رهبران حزب می‌باشد و ما عهده دار هستیم که با تجدید فعالیت خویش برای پیشرفت‌های آینده حزب خودمان مبارزه کنیم.

کوشش‌های اخیر ما برای غلبه بر مشکلات موجودیت حزب ما را برای پی ریزی پایه‌های سوسیالیسم دموکراتیک روشن می‌کند.

مارکسیسم و نسبتاً لنینیسم هنوز در بین جنبش‌های کارگری ریشه‌های عمیق و قوی دارد و حتی امروز وقتی سرنوشت تأسف انگیز حزب کمونیست ژاپن مورد نظر قرار می‌گیرد واضح می‌گردد که اکنون این جنبش توده‌ها در ژاپن باید تئولوژی مزبور هدایت می‌شده است. در حالی که طبیعی بود که حزب کمونیست از مارکسیسم لنینیسم دفاع می‌کرد. ولی این باعث تأسف بود که این همه مردمی که ادعا داشتند که مخالف روش‌های (مارکسیسم-لنینیسم) هستند در حقیقت در راه آن قدم بر می‌داشتند و آیا این اهمیت نداشت که این خطاها و فریب‌ها خیلی هم فرادان باشند؟ و آیا ما باید از وظایف خود بدانیم که از آن اجتناب کنیم یا نه؟

ما سال ۱۹۵۲ را صرف فعالیت‌های حزبی و تصفیه عقاید و ایدئولوژی خود کردیم و حالا هدفمان به پیشرفت‌های زیادی نائل شده در ۱۹۵۳ از معتقدات ماست که در مدت کوتاهی حزب ما قادر خواهد بود بنام نماینده توده‌های ژاپنی وظایف فعالانه خودش را انجام دهد فعالیت‌های حزب ما در ۱۹۵۳ شامل هدف‌های زیر است.

بوسیله تجدید نظر در فلسفه سوسیالیسم دموکراتیک ما باید بر علیه فلسفه ماتریالیستی که بشریت را تحقیر و ایده‌های آنرا انکار می‌کند مبارزه کنیم.

الف: آزادی سیاسی - نتیجه بزرگ انقلاب کبیر فرانسه - ایجاد دموکراسی در مؤسسات سیاسی آمریکا و انگلیس - عدالت اجتماعی که بر روی پایه‌های برابری اقتصادی قرار گرفته شکل سوسیالیسم دموکراتیک می‌باشد بر روی این پایه‌ها سوسیالیسم بین‌المللی دموکراتیک بنا شده و همین آنها هدف‌های حزب ما را تدوین و وضع کردند.

ب: ما مخالف درک و ماتریالیستی که تاریخ را یک عنصر مفردی از مبارزات موفقیت‌آمیز طبقات مردم می‌دانیم که بنا بر آن بشر آلتی است برای پیش‌بینی روش و مشی تاریخ. برابری اقتصادی لازم و ملزوم تکامل بشر است و نباید برای رد افکار عالی بشری بکار رود.

ج - دموکراسی بیش از یک وسیله ساده برای حقیقت و ژنالیسم سوسیالیسم ارزش دارد ولی البته سوسیالیسم در یک محیطی از امکانات حقیقی و ژنالیستی دموکراسی می‌تواند اجرا شود بدین دلیل مایک حزب مخالف دیکتاتوری می‌باشیم و اهمیتی نمیدهیم که آن کمونیسم باشد یا فاشیسم ما همین تصمیم داریم که با هر گونه تمایلات بطرف توتالیتاریالیسم مبارزه کنیم .

در روش سوسیالیسم از سوسیالیزه کردن صنایع و دموکراتیک کردن پستها و سمت‌ها شروع می‌شود . در اثر وجود این روش محصولات توسعه یافته ، سطح زندگی بحد اعلی خود بالا میرود . سیستم امنیت سوسیالیستی جلو می‌رود و شرایط زندگی مردم را ترقی میدهد .

۵ - برای حمایت خرده‌مالکین و درآمدهای متوسط مؤسسات تعاونی رله مهمی را در ژنالیسم، سوسیالیسم بازی می‌کند . ما نباید ادعا های پی‌درپی برای از بین بردن سرمایه‌های شخصی نه آن‌ها را از بین ببریم و نه آن‌ها را در حالتی قرار بدهیم که تابع کارگران باشند . ما هیچ رهبر و لیدری جز طبقات مردم نمی‌شناسیم .

۶ - سوسیالیسم دموکراتیک برای آزادی‌های فردی و عظمت بشریت ، از بین بردن تمام امتیازات نژادی و جنسی - تکامل آزاد شخصیت - بالا رفتن سطح کشاورزی مقاومت می‌کند و حزب ما برای وصول باین هدف‌ها مبارزه می‌نماید .

۷ - برقراری صلح هدف بین‌المللی حزب ماست اما صلحی آرزوی ماست که با صلح تدافعی که وظیفه اش مانند اسلحه‌ای است برای تهاجم و تجاوز تماسی نداشته باشد . برقراری صلح در میان اتحادیه‌های بین‌المللی و امنیت دسته‌جمعی سازمان ملل متحد هدف ماست در شرایط کنونی و اوضاع و احوال فعلی - و بهر حال حزب ما روش جدائی و تفکیک - خنثی ماندن و موافقتنامه آکادمیک برای نیروی سوم را رد می‌کند . هدف حزب ما توسعه سوسیالیسم با وسائل صلح جوانه و مسالمت آمیز بوسیله تشویق و همکاری برای بردن اکثریت می‌باشد . ظلم تعدی و خرابی دشمنان ما محسوب می‌شوند بر اساس این اصول و پایه‌های اصلی ما باید سعی کنیم که شرایط حاضر دنیا را دقیقاً تعیین و مشخص کنیم : گرچه نه موقعیت ملی و نه بین‌المللی در طول سال گذشته تغییر معناتابه و مهمی نکرده و بنظر می‌رسد که آن لحظه که ما بایستی بر سر چهارراه جنگ و صلح بایستیم نزدیک شده و بدین طریق باید روش بین‌المللی خود را معین کنیم .

۸ - صحبت بر سر موقعیت بین‌المللی این مطلب را پیش می‌کشد که عقیده ما این است که دوبرلوک متخاصم قادر خواهند بود بوسیله یک راه کوتاه از این بحران اجتناب نمایند گرچه جنگ سرد شدیدتر و جدی‌تر گردد .

اگرچه چشم‌انداز بین‌المللی خیلی تیره و تاریک است ولی یک امکان کوچک



وجود دارد که این جنگ سرد را بیک جنگ گرم در آینده نزدیک مبدل کند .  
 ۲ - يك امید کوچک برای متارکه جنگ کره وجود دارد . نهضت های ملی در جنوب شرقی آسیا ، کشورهای عربی ، کلونی های شمال افریقا که قدرت و قوت گرفته اند و نقصان نفوذ کمونیسم در این نواحی مستعد بنظر می آید ولی بعبارت دیگر ممکنست خیلی خوب هم توسعه پیدا کند .

۳ - نه امریکا و نه شوروی هیچکدام مایل بچنگ نیستند و بهر حال نه تغییر عمده ای در میزان وسعت ارتش امریکا بنظر می رسد و نه دفاع صلح طلبانه روسیه این کشمکش جهانی را برطرف خواهد کرد و هنوز نمی توان درباره اثر دفاع از صلح و نقشه های اقتصادی شوروی پیش بینی کرد :

۴ - تلاش های بین دو بلوک متخاصم چه در امور سیاسی و چه در امور نظامی ادامه دارد و بعلاوه انحصار و تحدید تجارت وضع بد اقتصادی دنیا را شدید تر کرده و سبب می شود که بازار های دنیا کوچک و محدود شوند و اقتصاد دنیا محدود بکنترات ها و عهدنامه ها گردد . در این موقعیت البته وسعت ارتش امریکا قادر نخواهد بود که مدت طولانی این وضع بد اقتصادی را خنثی کند و از بین ببرد و همچنین وسعت نظامی کشور ها اروپای غربی یکی دیگر از علل بدی وضع اقتصادی می باشد .  
 در این اوضاع و احوال قدم های مؤثر سیاسی برای برطرف کردن این کشمکشها خیلی فوری و لازم بنظر می رسد .

۵ - کنفرانس کشورهای مشترک المنافع بریتانیا نیز يك واقعه مؤثری نبود . این سؤال که آیا بک سیستم جدید اقتصادی برای دنیا ترتیب داده خواهد شد یا اینکه کوشش هائی برای نزدیک کردن دو بلوک متخاصم انجام خواهد گرفت جزء برنامه سال ۱۹۵۳ می باشد .

۶ - در این موقعیت سوسیالیسم بین المللی تنها امید است امید دنیا تنها بقدرتی است که هر دو بلوک را آشکارا انتقاد کند .

تقلیل سلاح های نظامی و بهمان ترتیب پیشرفت بسوی آسایش اجتماعی بر طبق اصول اتحاد بین المللی برای برقراری يك صلح حقیقی .

۷ - بهر حال اگر ضعفی در سوسیالیسم بین المللی باشد آن را در تر کیب سوسیالیسم که بستگی تام بدول اروپای غربی دارد باید جستجو کرد و همچنین بواسطه نقصهائی که در رهبری جنبش نهضت های ملی در ممالک بطور کلی وجود دارد باید دانست

خوشبختانه باین موضوع توجه شد کنفرانس اخیر سوسیالیست های آسیا در رانگون با ارتباط بسوسیالیسم بین المللی تشکیل شد بوسیله برخورد با خواسته های جنبشهای ملی در نواحی کلنی و نیمه کلنی سوسیالیسم بین المللی بایک سازمان دنیائی

وسعت یافتند و این خود يك جهشی است برای صلح جهانی بوسیله رقابت موقیقت آمیز با کمونیست‌ها .

۸ - در کشور خودمان هرج و مرج و بدی وضع اقتصادی خیلی جدی شده ، نقصان و انحطاط تجارت ، ذخیره شدن سرمایه‌ها ، تنزل قدرت خرید و نفوذ آن در بیکاره‌ها خیلی جدی و قابل اهمیت شده و محصولات نه تنها وسعت نیافته بلکه نقصان هم یافته است . کمک آمریکا هم برای برطرف کردن این انعطاف و نقصان کافی نیست و بطریق اولی توسعه قدرت نظامی هم نمی‌تواند این وضع را زائل و برطرف کند .

۹ - تجدید تسلیحات نه تنها وسیله مؤثری برای مقاومت کردن بابدی وضع اقتصادی نیست بلکه خود موجب طرح مسائل اقتصادی جدیدی می‌گردد . ما با تجدید تسلیحات نه تنها از جهت حفظ صلح مخالفیم بلکه از نقطه نظر اقتصادی نیز مخالف می‌باشیم .

۱۰ - وخامت وضع اقتصادی موجب ناراحتی اجتماعی می‌شود و عقب نشینی و شکست ظاهری کمونیست های ژاپن نایستی با عجله و بمنزله نقصان نفوذ آن ها تفسیر شود .

قدرت آنها برای تجهیز و بحرکت درآوردن نیروهای مختلف بدون هیچ تعارفی ضعیف شده ولی این توهم را ایجاد می‌کند که ممکنست آنها از ناراحتی های اجتماعی نتایجی بگیرند و دومرتبه روی صحنه ظاهر گردند ولی بهر حال ما باید يك روش مثبت و قاطعی برای روبرو شدن با آنها درپیش گیریم .

## پاولویسم

از نظر فیزیولوژیک - خوابیدن و خواب دیدن - درد - زایمان بدون درد - تداوی باخواب - ارثی شدن انعکاسات شرطی : غریزه - پولویسم و روانشناسی .

اساس آزمایشهای پاولوف بر روی {Réflexe Conditionnel} که در کتب فارسی به « انعکاس شرطی » ترجمه شده است می باشد . شاگردان این دانشمند بعد از او آزمایشهای استاد خود را ادامه دادند و اگر از آن قسمت از نوشته‌هایی که می‌خواهد با قید قسم و آیه برای نظریات و تئوریهای ( ستالین کبیر ) مدارک و دلائلی بیولوژیک بترشد صرف نظر شود کارهای این عده از هر لحاظ قابل مطالعه و بحث می‌باشد .

م مسلماً وقتی **Conformisme** و تسایید بدون چون و چرای فرمایشات « بزرگان » در شئون یک رژیم رخنه کرد جای تعجب نخواهد بود که دیگر مثلاً کارهای پاولوف ( چه قبل و چه بعد از انقلاب ) مؤید صریح نظریات رهبر مرحوم درباره ماتریالیسم دیالکتیک بوده و از نظر ( ارتشناسی ) نیز عقاید **Lyssenko** می‌چوبین را راجع بصفات اکتسابی و غیره و غیره ، صد درصد تایید نماید ! در این شرایط اگر کسی دست از پای خطا کرده و عقاید آن رهبر بحر العلوم را قبول نکند بالطبع با تمام تئوریها و مشاهدات تجربی پاولوف نیز مخالف بوده و حق بحث درباره آنها را ندارد .

ما باید اینکة تحولات اخیر شوروی ( ولوا اینکده خیلی ظاهری وسط‌چی باشد ) روزی در زمینه مسائل علمی - هنری نیز رسوخ پیدا کرده و آن را از حالت مضحک و مسخ شده فعلی اش نجات خواهد داد بخود اجازه می دهیم چند کلمه در باره کارهای پاولوف صحبت کنیم .

\*\*\*

قبل از ورود در بحث لازم است یاد آور شویم که تا آنجا که مقدور بوده است از ورود در مسائل پیچیده فیزیولوژی و بحث در باره آنها خودداری شده است ولی از نظر اینکه برای فهم مطالب بعدی یک حداقل اطلاع در باره بعضی از این مسائل لازم است



ما در چند مورد بطور خیلی سطحی اشاره‌ای در این موارد کرده‌ایم .  
**از نظر فیزیولوژیک**

**چ** نانکه گفتیم انعکاس شرطی اساس تجربیات پاولوف را تشکیل میدهد . خوانندگان عزیز مطلعند که قبل از پاولوف ، فیزیولوژیست ها فقط یک نوع انعکاس می‌شناختند و آن « انعکاس ساده » بود که امثالش در نزد موجودات زنده بوفور دیده می‌شود . بهترین مثال برای این انعکاس ، آزمایش قورباغه سر بریده است که در کتب فیزیولوژی دوره دوم متوسطه نقل شده است : وقتی در پای قورباغه ای که سر آنرا بریده‌اند سوزنی فرو می‌برند ، پای مزبور خودبخود عقب کشیده می‌شود اهمیت مطلب در اینست که عمل انعکاس بدون دخالت مغز صورت می‌گیرد .

**ف** رق اسامی انعکاس ساده با انعکاس شرطی در همین جاست یعنی در حالی که غشاء خاکستری مغز در انعکاس ساده هیچگونه دخالتی ندارد ، در مورد انعکاس شرطی دارای نقش بزرگی بوده و در واقع انعکاس مزبور بدون دخالت غشاء خاکستری رنگ مغز امکان‌پذیر نیست . از طرف دیگر برای ایجاد يك انعکاس شرطی لازم است مدتی حیوان مورد آزمایش را تعلیم داده و آماده کرد ، مثلا در آزمایشی که پاولوف بر روی سگ انجام میداد و در کتب فارسی بنام ( تشریح روحی ) معروف است لازم بود که چندین بار محرك مشروط ( صدای زنگ ) و محرك مطلق ( نشان دادن گوشت ) با هم عمل کنند تا بعد از چندین جلسه محرك مشروط بتواند باعث تشریح معدی گردد ( شاگردان پاولوف معتقدند که تعداد جلسات تعلیمی برای ایجاد يك انعکاس شرطی در نزد انسان خیلی محدود بوده و حتی ممکنست که يك جلسه هم کافی باشد . )

**ی** کی دیگر از خصائص انعکاس شرطی موقتی بودن آنست که پاولوف اهمیت بسیاری به آن داده است و ضمن تعریف انعکاس مزبور میگوید : « انعکاس شرطی رابطه‌ایست موقتی که بین عامل محرك و ارگانسیم بوجود می‌آید . »

**د** ر آزمایش « تشریح روحی » محرك شرطی خارجی بود ( صدای زنگ ) ولی ممکنست محرك مشروط از خود ارگانسیم سرچشمه بگیرد ( فی المثل انقباض یکی از احشاء ) . اهمیت این امر را در تئوری شاگردان پاولوف راجع بزایمان بدون درد خواهیم دید .

**ع** لاره بر محرک‌هاییکه بآنها اشاره شد ، عامل دیگری وجود دارد که مخصوص نوع بشر است و آن قوه ناطقه است که علاوه بر صوت ، دارای محتوی مفهومی است که بنوبه خود نقش يك محرك مشروط را بازی میکند ؛ از این لحاظ است که پاولوف دو سیستم تشخیص میدهد « اولین سیستم علامت‌دهنده » که بین حیوان و انسان مشترك است که عناصری که آنرا تشکیل می‌دهند همان چیزهایی است که حواس بمانقل میکنند . و دومین

دستگاه علامت دهنده، که شامل قوه ناطقه میشود.

### خوا ایدن و خواب دیدن

تربك تحريك بر روی غشاء خاکستری رنگ مغز ممکنست مثبت باشد در اینصورت آنرا تحريك بمعنای متداول کلمه می گویند [Excitoin] ولی امکان آن نیز هست که يك تحريك اثری منفی بر روی يك باخته عصبی نماید چنین حالتی را (وقفه) تحريك منفی مینامند

پ اولوف عقیده دارد که نباید تصور کرد که تحريك منفی يك حالت خنثی و غیر فعالی را برای سلول عصبی تشکیل می دهد بلکه ترجمان يك نوع استنکاف و امتناع از جانب یاخته است که تحت نفوذ تحریکات متعدد خسته شده است و در حقیقت در اینجا نقش این وقفه ظاهری ؛ محافظت سلول مورد نظری باشد .

وقتی که محرك شرطی باشد وقفه حاصله از آن نیز شرطی خواهد بود و پاولوف

آنرا وقفه داخلی . یا، [Inhibition interne]

نیز می نامد در حالت معمولی مابین سلولهای که ظاهراً از کار افتاده اند و آنهايکه تحريك شده اند تعارلی برقرار است هنگام خواب ، در نتیجه تحریکات شرطی شدید یا تحریکات ضعیفی که اثرشان باهم جمع شده **Sommation** و در مدت بیداری فرد بر روی غشاء خاکستری رنگ وی تاثیر بخشیده اند ، تعداد سلولهای که وقفه در کارشان پیدامی شود زیادتر می گردد و در حقیقت وقفه داخلی بسط پیدا کرده ، اکثر سلولهای غشاء خاکستری وبعد بیشتر سلول های نقاط دیگر سلسله پی را دچار وقفه می کنند . همانطور که ذکر شد ، نقش وقفه مزبور در حقیقت يك نوع محافظت از یاخته های عصبی است ، در تجربه میتوان به آسانی با ایجاد تحریکات مکرر و يك آهنگ **Monotone** نزدیک فرد ایجاد خواب کرد (۱) از این طریق چنانکه خواهیم دید در «نواوی بوسیله خواب» استفاده می شود .

د ر هر حال چنانکه مشاهده میشود تئوری خواب پاولوف کاملاً با آنچه فیزیولوژیستهای دیگر عقیده دارند مغایرت دارد چه بعقیده دانشمندان اخیر خواب مرکزی دارد که محل آن در تشکیلات زیر غشاء خاکستری قرار دارد و بطور تجربی نیز توانسته اند با تحريك این مرکز ایجاد اختلالات در خواب حیوان مورد آزمایش بنمایند علاوه بر آن در کلینیک طی بعضی از امراض که در آن تشکیلات مزبور مخصوصاً مختل شده اند مریض دچار اختلال خواب می گردد .

[۱] همه میدانیم که وقتی سخنان ناطقی مونوتون و شبیه بهم گردید با کثر شوندگان حالت خواب است (مثل اکثر سخنرانیهای راديو تهران ...)



### خواب دیدن

**ب** رای پاولوسم خواب دیدن نتیجه فعالیت آن دسته از باخته های عصبی است که هنگام خواب ظاهراً از کار باز نایستاده اند یا با مصطلح دیگر *Inhibé* نشده اند و این سلولها نیز اثر تحریکاتی هستند که بیشتر مربوط بموضعاتی است که خود در موقع بیداری بیش از سائل دیگر متوجه آن بوده است. تئوری مزبور شاید از نظر ماتریالیسم قانع کننده باشد ولی در هر حال بسیاری از آنچه را که ما درباره خواب می دانیم نمی تواند شرح بدهد.

### درد

يك درد ممکنست از احشاء بدن سرچشمه بگیرد و یا از سایر نقاط بدن اگر فرقی بین این دو نوع درد قائل می شدیم از این لحاظ است که معمولاً فقط احساساتی را مربوط با احشاء نیستند حس می کنیم و گرنه روده و معده در حالت طبیعی دارای حرکاتی هستند که ما بهیچوجه آنها را حس نمی نمایم.

**ف** یزولوژیستها همیشه معتقد بوده اند که حرکت و حساسیت احشائی مربوط بغشاء خاکستری رنگ مغز نبوده و بنا بر این آنچه که با غشاء مزبور در رابطه نیست نمی تواند در ضمیر آگاه ما *Conscience* وارد شده و ما آنرا درك نمی کنیم ولی باید از خود پرسید که چگونه در موارد غیر طبیعی که دردی در احشاء ما ایجاد می شود ما آنرا حس می کنیم؟

**پ** اولوف و شاگردانش معتقدند که غشاء خاکستری رنگ مغز سایر احشاء را نیز تحت کنترل خود دارد [۱] منتهی اگر در موارد طبیعی، احساسات احشائی را درك نمی کنیم از آن جهت است که احساسات مزبور از آنهایی که از سایر نقاط بدن می آیند ضعیف تر و آهسته تر میباشند ولی در مواقع پاتولوژیک این گونه احساسات بخوبی درك میشوند. درد يك نوع تعبیری است که غشاء خاکستری رنگ مغز از يك دسته از احساسات می نماید چنین تعبیر «دردناك» تعبیر باخته و حتی نوعی از لذت جانین آن

(۱) - آزمایش بیکوف بخوبی نشان می دهد که امکان آن هست که غشاء خاکستری رنگ بر روی احشاء حکومت نماید: بیک سگ مقداری انسولین که خاصیتش پائین آوردن مقدار قند خون است تزریق مینمایند و در همان هنگام زنگی را صدادر می آورند، بعد از چند جلسه تعلیم فقط صدای زنگ (بدون تزریق انسولین) در سگ مورد آزمایش ایجاد *Hypoglycémie* یعنی کم شدن قند در خون را مینماید چنانکه می دانیم برای اینکه سگ صدای زنگ را شنیده و تعبیر نماید لازمست که غشاء خاکستری رنگ در این عمل دخالت نماید. آزمایشات اخیر *Fulton* (که از فیزیولوژیستهای غربی است) وجود قسمتی از غشاء خاکستری رنگ منزه را که با کار احشاء در رابطه است ثابت مینماید.



شود. پاولوف برای ایجاد يك چنین انعكاس شرطی، يك سگ غذای خوب می داد و در همان هنگام نیز تحريك دردآوری را در سگ بوجود میآورد. بعد از چند جلسه هنگامی که فقط جانور را بطرز درد آورد سابق تحريك می کردند تا بدون آنکه غذائی بوی دهند، در حیوان مورد آزمایش بجای درد نشانه يك نوع لذت وشادی دیده می شد.

مشاهدات فوق اساس تئوری پاولوف را در مورد زایمان بدون درد تشکیل می دهند

### زایمان بدون درد

مدن امروزی شاید علت عمدهٔ زیاد شدن حساسیت بشر در مقابل درد باشد چه از آنچه روایت شده است سابقاً در جنگها، سر باران را بدون بسی هوشی عمل می کردند و اشخاص مزبور بخوبی اینگونه عملیات را تحمل می کردند در حالی که در نزد اسلاف همان مردان، امروز حتی يك ناخن را هم نمی توان بدون بیهوش کردن برداشت!...

زایمان در وضع زنان قبائل اولیه، تغییرات زیادی ایجاد نمی کرد و زنان مزبور هر کجا که امکان آن بود وضع حمل کرده و تقریباً بلافاصله بر خاسته و بکارشان می پرداختند در حالی که رمانتیسزم قرن نوزدهم برایمان يك جنبهٔ مرض مانند داد و دیگر موضوع بچه دار شدن همیشه توأم با مرگ و درد و غیره گردید! در هر حال اینطور بنظر میرسد که بازگشت به طبیعت و سادگی در مورد زایمان مثمر نتایج خوبی بوده است چه از سال ۱۹۲۸ به بعد که Read در انگلستان و بعداً Velvosi در شوروی بمطالعهٔ مسأله زایمان «بدون درد» پرداختند تا حد قابل ملاحظه ای در تخفیف درد زایمان موفقیت حاصل شد. ولی اگر Read در چاپ اول [1933] کتاب خود را (زایمان طبیعی) نام داد و تقریباً ده سال بعد ضمن چاپ دوم آنرا (زایمان بدون ترس) که بحقیقت بیشتر نزدیک است نامید، ولوسکی در شوروی متد خود را زایمان «بدون درد» اسم گذاشته و حتی امروز مدعی است که ۹۰ الی ۹۲ درصد زنان شوروی در نتیجهٔ تعلیم و آموزش مخصوص، بدون کوچکترین دردی وضع حمل می نمایند!

و راست یا دروغ زایمان «بدون درد» در سالهای اخیر مستمسک خوبی برای کمونیستها بوده و مثلاً در فرانسه ماهی نیست که در حوزة های حزبی کنفرانسی دربارهٔ روش مزبور برای زنان کارگر تشکیل نداده و آنرا نتیجهٔ مستقیم پیشرفت های عظیم «میهن سوسیالیسم» و سیاست «صلحجویانه» آن ندانند بهر جهت اگر مطلب مزبور برای زنان بارور آبی نباشد لاقلاً برای کاخ نشینان کرملین نانی است!..

از نقطهٔ نظر تئوریک برای پاولوف موضوع درد زایمان نتیجهٔ يك نوع انعكاس شرطی است بدین معنی که انقباضات رحم، که معمولاً باید مانند انقباض طبیعی هر يك

از احساس بدون درد باشد، هنگام زایمان رل یک نوع محرك مشروط را بازی کرده و موضوع درد را در مغز زن باردار بیدار می‌تواند. بنابراین اگر زنان مزبور را مورد تعلیم قرارداد و مکایسم زایش را برایشان شرح داده و از طرفی دیگر نفس کشیدن و غیره را هنگام عمل با آنها بیاموزند موضوع زایمان خود بخود جنبه درد ناک خود را از دست داده مانند هر عمل طبیعی دیگر بدون درد انجام خواهد گرفت و بدین طریق محرك مشروط (انقباضات رحم) دیگر نخواهد توانست موجب درد گردد.

بین متد [رید] و ولوسکی در عمل اختلافاتی وجود دارد که در اینجا جای شرح آن نیست از نظر تعبیر نظری هم بین دوروش اختلافاتی مشاهده می‌شود چنانکه گفتیم از تعبیر اثر متد خود، و ولوسکی اساس کارش را روی انعکاس شرطی قرار می‌دهد در صورتیکه [رید] معتقد است که این نتیجه مستقیم تلقین می‌باشد.

د هر حال موضوع اینکه آیا با طرق مزبور کاملاً درد زایمان بر طرف می‌شود هنوز صد درصد با ثبات نرسیده و آینده این امر را روشن خواهد کرد.

### تداوی با خواب

Cure de sommeil که ما آنرا تداوی با خواب ترجمه خواهیم کرد یکی دیگر از نتایج کارهای پاولوف است. برای پاولوف اختلال فعالیت عصبی فوقانی تحت اثر تحریکات شدید با تناوب تحریکات مثبت و منفی [excitation-inhibition] منشأ غده بزادی از امراض است. در شرایط مزبور در طی این امراض بجای اینکه سعی شود علائم و آثار مرض را تک تک از بین ببریم باید یکباره بوسیله غشاء خاکستری رنگ مغز (۱) با ایجاد یک خواب طولانی، بر روی دستگاه مریض اثر نماییم. قبلاً مریض درباره طرز بوجود آمدن مرضی که بدان مبتلاست و در عین حال راجع به خواص تداوی بوسیله خراب توضیحاتی داده می‌شود و بعد از دادن مقدار مختصری از یک داروی خواب آور و صرف سر و صدای اطراف محلی که مریض در آن بستری است مریض مزبور را خواب می‌کند خواب مزبور که ۱۸ ساعت (از ۲۴ ساعت) طول می‌کشد کاملاً طبیعی است و با آنچه در طی یک بیهوشی می‌گذرد کاملاً متفاوت است. امروزه به‌علاجه توسط خواب در کشورهای اروپای غربی نیز رایج است. دانشمندان شوروی مدعی هستند که بوسیله آن توانسته‌اند حتی، زیادی فشار خون، زخم معده، بعضی امراض پوستی و اغلب امراض دماغی [Psy choses] را علاج دهند.

(۱) همانطور که می‌بینیم در تئوری فیزیولوژی یک پاولوف غشاء خاکستری مغز نقش مهمی را بازی می‌کند و به همین علت طبی را که پایه‌اش بر اساس تئورهای پاولوف است: **Medicine Cortico-viscerale** می‌نامند

### ارثی شدن انعکاسات شرطی - غریز

مکتب پارلوف معتقد است که بعضی از انعکاسات شرطی (که بمنزله صفات

اکتسابی هستند) می‌توانند ارثی شده و در طی تاریخ یک نوع *Philogenèse* بصورت یک انعکاس ساده جلوه کنند [۲]

مثلاً شاگردان پاولوف مشاهده کرده‌اند که در نزدخ گوش تعداد جلسات لازم برای یاد دادن یک انعکاس شرطی از یک نسل به نسل دیگر تقلیل می‌یابد یا بمعنی دیگر درخ گوشهای نسل بعدی همان انعکاس زودتر ایجاد میشود تا جائی که دیگر انعکاس شرطی بدون اینکه احتیاج بتعلیم قبلی داشته باشد بصورت یک انعکاس ساده درمی‌آید حتی *Nesmeianov* که از شاگردان پاولوف است اخیراً

بموضوع عمومیت داده و معتقد است که در حقیقت غریزه نتیجه تجربه تاریخی یک نوع بوده و عبارست از تبدیل یک انعکاس شرطی بیک انعکاس ساده و چنانکه می‌بینیم این تعریف غریزه کاملاً با آنچه که فروید درباره آن فکر می‌کند مغایرت دارد

ف روید غریزه را تا حدی با انعکاس قابل تشبیه میدانند ولی معتقد است که (انعکاس دارای یک علت خارجی است و از بیرون نقل میشود در حالی که غریزه از داخل

و حتی از درون اندام *Organisme* اشتقاق می‌یابد انعکاس یک نیروی محرکه‌آنی است، یک تغییر مکان و فرار از مقابل تحریک علت آنرا از بین میبرد در حالی که غریزه بصورت یک قدرت ثابت عمل کرده و نمی‌توان بوسیله فرار از آن رهایی یافت. فقط ارضای احتیاج می‌تواند آنرا نابود کند. بنابراین سیستم اعصاب دستگاه مأمور حذف تحریکات و تخفیف آنها تا آخرین حد ممکن است و در صورت امکان سعی می‌کند خود را در حال آرام و غیر تحریک شده حفظ کند)، نقل از کتاب فروید و

فروید بس ۲۷ ترجمه ۱ - و کیلی - تهران

### پاولویسم و روانشناسی

برای مکتب پاولوف *Reflexologie* تحریکاتی که از خارج سر چشمه

می‌گیرند در مغز ما انعکاس پیدا کرده و بوسیله آن نه تنها در طرز کار تمام دستگاههای بدن تأثیر میکند بلکه اثرات محیط خارج در طریقه رفتار خارجی و طرز تفکر و غیره نیز مؤثر می‌باشند و اگر انیسم در تغییرات مداوم محیط خارج توسط انعکاسات شرطی با آنها سازش پیدا میکند این طرز در نظر گرفتن مسأله همانطور که نویسنده صاحب نظر آقای خالانتیان در شماره دهم سال اول مجله «علم و زندگی» بدان اشاره کرده‌اند بسیار قابل تأکید است «مکتب رفلکسولوژی انسان را بعنوان ماشین متحرک می‌مچسب می‌نماید که فقط عکس العمل هائی در برابر اثرات محیط خارج ابراز میدارد معذالك

(۲) در اینجا پاولویسم موید نظریات *Lyssenko* و میچورین می‌شود در -

صورتیکه میدانیم و این من و سایر علمای ژنتیک ارثی شدن صفات اکتسابی را نمیپذیرند



همیشه و در همه جا تابع مطلق شرایط زمان و مکان است» در هر حال با وجود اختلافات اساسی بین مکتب روانشناسی کلاسیک و مکتب رفلکسولوژی، Paul Chauchasy در کتابی که امسال انتشار داده است سعی میکند برای ضمیر آگاه *Conscience* که مورد قبول پاولویسم نیست، با استفاده از تئوریهای انعکاس شرطی، تعریفی پیدا نماید. بعقیده این نویسنده، انعکاسات شرطی بمرحله ای از تکامل خود در نزد موجود انسانی میرسند که مجموعه کارهایشان ضمیر آگاه را تشکیل داده و در مرحله نهائی ضمیر آگاهی که اینطور بوجود آمده است برخورد، انعکاسات شرطی تسلط پیدا کرده و بر آنها حکمفرمائی می کند!

امروز خود شورویها معتقدند که در روانشناسی هنوز چنانکه شاید باید از تئوریهای پاولوف استفاده نشده است «در سال ۱۹۵۲» طی انجمنی که در مسکو تشکیل شد و شامل روانشناسان و پداگوگهای جمهوریهای شوروی بوده، بعد از چند روز بحث و مطالعه نتیجه گرفته شد که کوشش در راه هم آهنگ کردن تحقیقات روانشناسی با نظریات پاولوف تا کنون بهیچوجه کافی نبوده و در این راه باید بفوریت اقدامات لازم بعمل بیاید..»

[نقل از ص ۷۵ شماره چهارم سال ۱۹۵۳ مجله «مسائل علمی» که در فرانسه از طرف اداره روابط فرهنگی فرانسه و شوروی منتشر می شود]

چنانکه می بینیم یکبار دیگر فرمان داده شده است که در روانشناسی نیز باید مکتبی سوسیالیستی!! بوجود آمده و با نظریات پاولوف کاملاً وفق دهد و این چیزی جز فرمالیسم و کنفرمیسم نمی تواند باشد.



در خاتمه باید متذکر شد که در باره تئوری پاولوف راجع به و آزمایشهای وی در این باره در این بحث اشاره نشده است. ماضن بحث مختصری که در مقاله آینده در اطراف نظریات فروید راجع به این امراض خواهیم نمود. بعقاید پاولوف نیز در این مورد اشاره خواهیم کرد.

## برای شناختن فکر گاندی

اسم و هدف کتابی است که آقای کامیل دروه بزبان فرانسه تألیف کرده است فصل سوم آن دارای عنوان « ازسانیاکراها تا مقاومت کشوری » است . دراطراف گاندی و مقاومت او که اغلب مقاومت منفی نامیده‌اند ( ولی جنبه مثبت آن نیز کم نمی‌باشد ) بحث زیادشده . گاندی راعامل امپریالیسم یا تخریرکننده افکار انقلابی و غیره نامیده‌اند ، ولی او مدعی و مؤمن بود که تعالیم او بااصول انسانی بنتیجه خواهد رسید .

نویسندگان این مجله بدون اینکه پیرو گاندی و یا مبلغ مؤمن بافکار او باشند عقیده دارند که صحت و یا عدم صحت فرضیه‌های اجتماعی در صورت تطبیق صحیح و کامل آنها درضمن عمل معلوم می‌شود . اعم از اینکه روش گاندی در کشورهای دیگر قابل تطبیق باشد و یا نباشد و بالااقل قسمتی از آن افکار قابل پیروی باشد و یا نباشد ، اعم از اینکه موفقیت نهضت ملی و نهضت مقاومت هند کلا مدیون تعالیم گاندی باشد و یا نه ، در هر حال بدون تردید پیدایش و تکامل افکار او از بزرگترین مظاهر فکر عصر ما است . امروز تمام مخالفین و معاندین هم بعظمت فکر و اقدام او پی برده‌اند یکی از بزرگترین علل موفقیت گاندی در این بود که او نه تنها پیروان خود ، حتی يك ملت چندصد ملیون نفری را با انضباط فکری تربیت می کرد . هر وقت میدید که رهبری افکار عمومی ورستاخیز ملی بدست شعاردهندگان و فریاد و نعره کشان توی خیابان افتاده فوراً دخالت می کرد و حتی در موقع لزوم نهضت را موقتاً متوقف می ساخت تا تربیت فکر مردم و انضباط آن هارا تکمیل کند و در آن مدت فقط شخص خود او با قدرت روح و فکرش ادامه دهنده نهضت بود . در هر حال فصل سوم کتاب مذکور در دو قسمت برای خوانندگان تقدیم میشود که در شناساندن فکر این مرد بزرگ که بقول رومن رولان « در زمین ماثهور کرد که مبارزه روحی ( فکری ) را رهبری کند » کمکی شده باشد .

نبرد زندگی

## از « ساتیاگراها » تا مقاومت کشوری

خود را قربانی کنیم بمراتب بهتر است که دیگران را  
م . ك . گاندی

### « مقتضیات و موجبات ساتیاگراها » و « آهیما »

هنگامی که گاندی در آفریقا در کار نخستین تجربیات اجتماعی خود بود و پس از تفکر بسیار ، خودش نام « ساتیاگراها » را برگزید . در همین يك کلمه بر نامه کاملی برای زندگی معین کرد .

او میگوید : « کلمه ساتیا (Satya) بمعنی حقیقت است و از کلمه سات (Sat) می آید که بمعنی وجود است . هیچ چیز جز حقیقت وجود ندارد . حقیقت ، خداست . بنابراین ساتیاگراها نیروئی است که از حقیقت ناشی میشود [۱] »

گاندی در سراسر زندگی خود در جستجوی این حقیقت ربانی بوده و در خلال تجسّسات خود نوعی نیروی روحی استثنائی و همچنین حالت وجد و سرور شدیدی بدست آورده است . زیرا این حقیقتی که هر کس باید آن را از روی هوش و فهم شخصی خود کشف کند و اعمال و افعال ما تحت الشعاع آن باشد منبع فیاض و جدوسرور است .

گاندی با صدای رسا میگوید : « چه خوب میشد اگر همه ما از پیر و جوان و زن و مرد ، خود را کاملا فدای حقیقت می ساختیم و این معنی در تمامی اعمال ما در حال بیداری . وجهه نظر ما می بود ؛ یعنی در موقع کار کردن ، غذا خوردن ، آشامیدن یا بازی کردن باین فداکاری توجه می داشتیم بحدی که هنگام انحلال بدن یعنی موقع مرگ بخداوند می پیوستیم . »

راه حقیقت بسیار تنگ و باریک است .

« سپردن این راه دشوارتر از گذر کردن از روی ریسمان بندبازان است . »

حقیقت امری است کاملا درونی و بنابراین نباید آن را در خارج از وجودمان جستجو کنیم و هم نباید بخواهیم از راه مبارزه سخت و شدید بادشمنان خارجی بآن

(۱) این عبارات مستخرج از نامه های گاندی است که از زندان یراودا در سال ۱۹۳۰ به همکاران صومعه خود در احمدآباد نوشته است . این نامه ها حاوی جوهره افکار او در باب ساتیاگراها و همچنین شامل توصیه های خصوصی او است . آخرین نامه در ۱۹۳۱ نوشته شده و بانگلیسی و فرانسه ترجمه گردیده و ترجمه انگلیسی آن را خود گاندی ملاحظه کرده است . در ۱۹۳۸ ژ . هربرت ترجمه فرانسه آن را منتشر نموده و بعداً تجدید طبع هم شده است .



تحقق بخشیم. ما بر آنها، بر آن دشمنان خارجی جز بوسیله ندای محبت، جز بوسیله آهیم سا غلبه نخواهیم کرد.

آهیم سا چیز ساده‌ای نیست. کافی نیست که بدی نکنیم، بلکه لازم است خود را از هر گونه آندیشه‌بد، هر گونه دروغ و کینه برکنار سازیم.

وقتی حقیقت را بهمسری انتخاب کنیم باید بآن وفادار مانیم و از هر آنچه رنگ تعلق پذیرد آزاد باشیم. آهیم سا که عبارت است از عشق جهانی، یعنی محبت بهمه چیز و همه کس، ما را مجبور می‌کند که انسانیت را بطور کلی مانند خانواده خود بشگریم و بما اجازه نمیدهد که خود را فقط برای یک شخص خاص فدا سازیم و خود خواهانه با او بس بریم. بنا بر این برای آنکه حقیقت بوسیله عشق تحقق پذیرد لازم است که بر اشاماریا یا طهارت روحی مورد عمل واقع شود. صرف طهارت روحی هم کافی نیست بلکه باید تمام حواس خود را بمنظور غلبه بر غرائز تحت مراقبت در آوریم و چون بنظر می‌رسد که مسئول اصلی دهان است، باید قبل از همه مخصوصاً مواظب تغذیه خود باشیم.

گاندی که از زهد و ریاضت هم فراتر می‌رود بمریدان صومعه خود سفارش می‌کند که غذا را بمنزله دوا بدانند و جز بمقداری و از نوعی که برای بدن ضرورت دارد صرف نکنند و فقط بدینگونه ممکن است تملک نفس حاصل گردد.

باید آهسته و آرام بر کوشش خود بیفزائیم تا خود را از شهوات و لذات رها سازیم.

« بیست و چهار ساعت شبانروز با آنچه می‌خوریم نیندیشیم. » اگر بتوان یک آشپزخانه دستجمعی تدارک کرد، کار بسیار آسان می‌شود. غایت مطلوب این است که « آشپزی جز خورشید نداشته باشیم. » (۱)

همچنین کافی نیست که حواس ما در اختیار مان باشد بلکه لازم است که مالک تمايلات خود نیز باشیم و از هر گونه دزدی احتراز جوئیم. ربودن یا آرزو کردن آنچه متعلق بدیگری یا خانواده ما یا جامعه ما است نوعی دزدی است. پذیرفتن یک چیز زیادی یا میل بداشتن آن نوعی دزدی است. جمع آوری و ذخیره برای آینده یکنوع دزدی است. باری تعالی هر روز رزق روزانه ما را عطا می‌فرماید. برای آنکه ایده آل

(۱) مراقبت حواس و مخصوصاً مواظبت دهان منجر می‌شود باینکه رژیم طبیعی و در کمال اعتدال مورد عمل قرار گیرد، گاندی پس از تجربیات فراوان باین نتیجه رسید که ازغذای خود بمیزان قابل ملاحظه ای بکاهد و نمک و قند را ازغذا حذف کند و در منتهای دقت خود را محدود سازد بغذا هائی که برای زندگی ضرورت دارد.

«عدم تملك» تحقق یپذیرد، باید آدمی مانند پرنده‌گان نه‌سقفی بالای سر داشته باشد، نه لباس دربر، نه آذوقه و نه غذائی برای فردای خود و بنا براین باید احتیاجات خود را تقلیل داد و در سادگی مطلق زندگی نمود و مخصوصاً باید در بیک حالت سادگی و بی تکلفی روحی بسربرد. نباید مغز خود را از افکار بیهوده بیاکنیم که ما را از خدا دور سازد. فروتنی تنها چیزی است که عنوان معرفت بر آن صادق است و هر چه جز آنست جهالت است. اما غرض از این سخنان این نیست که ما باید ساکن و بی جنبش زندگی کنیم. بلکه باید تکاپو داشته باشیم. منتها در اینجا تشخیص بین فعالیت های خوب و بد اهمیت دارد.

تهور از جمله صفات ضروری است که ژیتا (Gita) تعلیم داده است و ما را از ترس بیماری و مرگ رها می‌سازد و بما اجازه می‌دهد که فقدان آنچه نزدمان عزیز است و از دست دادن منافع زودگذر را تحمل کنیم. غلبه بر ترس از مرگ چنان است که بر هر گونه بیم و هراس خارجی دیگر غلبه کرده باشیم.

اما همواره باید «ترس از دشمنان داخلی» را مدنظر داشته باشیم. این دشمنان داخلی عبارتند از: سودپسندی، تکبر و نخوت، هوس حیوانی و خشم. ایده آل اینست که بفهمیم چگونه هر چیزی را در محل خود بکار بریم و چگونه از ثروت های زمین بهره‌مند شویم در عین حالی که با آنها دل‌نسته باشیم و از او پانینشادها پیروی کرده باشیم که بما سفارش می‌کنند «از علائق خود نسبت باشیائی که از آنها منتفع می‌شویم دست برداریم. زیرا همه چیز متعلق بخداوندی است که ما خدمتگزاران اوئیم.»

علاوه بر این گاندی ما را ملزم می‌کند که دست از عقیده بحرمت آمیزش بانجس‌ها برداریم و همینقدر نان خود را تحصیل کنیم و تمامی ادیان را بپذیریم. حیاتی که وقف خدمت شده است باید با خاکساری توأم باشد. برای خدمت بخدا باید با انسانیت خدمت کنیم اما بدان گونه که بی هیچ رنج و احساس خستگی بخداوند خدمت می‌کنیم.

«قطره آبی که از آقیانوس جدا شده ممکن است چندی راحت بسر برد، اما قطره‌ای که در آقیانوس است هیچگاه راحتی نمی‌شناسد.» (۱)

باید بیاد خداوند زندگی کنیم و با فکر او بخواب رویم.

برای نیل بحقیقت خوب است که بنذر وعهد متوسل شویم چه نذر تصمیمی غیر قابل‌ع‌ول است. حقیقت سختگیر است. مانمی توانیم رفتار خود را به «حتی المقدور» و «حتی الامکان» محدود سازیم. (۲) آنچه بر عهده ماست باید بهر قیمتی هست انجام دهیم. نذر همچون فرمان خداوند است، از آن رو که چون قانون الهی سخت پاورقی هادر صفحه بعد

ثابت وی چون و چراست .

فداکاری هم لازم است . باید فرا بگیریم که چگونه از علقه‌های خود بکاهیم بدون اینکه ترک دنیا کرده باشیم ، بدون اینکه مثلاً بجنسگر رفته اتروا بجوئیم . معنی این ترک‌علائق باید این باشد که علی‌الدوام باروحی فداکار در تکاپو باشیم .

«زندگی مقرون بفداکاری قلّه شامخ هنر است که مملو از شادمانی حقیقی است .» (۳)

پس باید بیش از هر چیز دوست بداریم و بخشاینده باشیم .

**بخشایشندگی** از ضعف نیست بلکه نیروئی است چون نیروی فرود آینده «شاخ پر بار که بهنگام بار آوری سربزمین می‌نهد . وعظمت آن همچنان در فروتنی پر شکوفا و جلوه گر است .» (۴)

نیز ممکن است بخشایشندگی منجر به تحمل شدائد گردد ، اما این رنج بردن «تنها وسیله پیروزی است» . (۵) خود را قربانی کنیم «بمراتب بهتر است که دیگر آنرا فدا سازیم» (۶)

گاندی بر تمام این قواعد اخلاقی قاعده سوادشی یعنی استعمال‌امتعّه وطنی را هم می‌افزاید . این قاعده در نظر گاندی بمنزله «ام‌القوانین عصر حاضر» است .

«سوادشی را اگر بمعنی روحانی و کامل آن در نظر بگیریم مرتبط می‌شود برهائی قطعی روح از رفیت دنیوی . این کالبد خاکی آرامگاه ابدی و طبیعی روح نیست و روح را در سیر ارتقائی خودش آزار میدهد و مانع از اتحاد آن با جهان هستی میشود . بنابراین هواخواه سوادشی در عین حال که کوشش می‌کند با جهان هستی متصل شود ، سعی دارد راهی بیابد تا خود را از اسارت پیکر طبیعی خویش وارهاند.» (۷)

این تلاش روحانی برای گاندی وظیفه دیگری بدنال می‌آورد ، بدنسان که او را بفداکاری در راه دیگران می‌کشاند و وادار می‌کند این فداکاری را «از آنان که نزدیکترند آغاز کنند» و بقول خود گاندی این بدان معنی نیست که با آنان که دورترند آسیب برسانیم زیرا «این فداکاری همچنان که در نفع فرد است بسود اجتماع نیز می‌باشد» . این يك اصل مسلم وی چون و چراست . بی آنکه مجذوب سراب فریبنده

(۱) و (۲) و (۳) مستخرج از نامه‌هایی که به صومعه خود نوشته است

(۴) از «هند جوان» ص ۱۸ (۵) از خطابات و مقالات ص ۸۶

(۶) از «حکومت ملی هند» ص ۸۷

[۷] این شرح و بیان و بقیه آن عصاره نامه‌هایی است که گاندی به صومعه خود

نوشته و بوسیله ژ . هربرت ترجمه و طبع شده است .



دور دست شویم ، باید اول بهمسایه خود خدمت کنیم و بآنان که بما احتیاج دارند و چشم امیدشان بماسست مساعدت نمائیم . کوششی « مردانه و کاملاً رایگان » در طریق نیل بههدف می تواند درجمع کوچک اطرافیان شورش و آشوبی بیافکند . باید با وسائل منصفانه وبدون کمترین خود خواهی ازعهده انجام تکالیف مشروعی که نسبت بنزدیکان خود داریم برآئیم . همچنین باید فرا گیریم که چگونه بهنگام ضرورت جمع کوچک خانواده را قربانی اجتماع بزرگ بسازیم . مثلاً هرگاه بیماری طاعون شیوع یابد وما اقوام خودرا بپرستاری بیماران بکشانیم « نابود کننده خانواده خود نخواهیم بود، بلکه بالعکس مهربانترین دوست آنان هستیم » .

بدینگونه مهادماندگی قبلاً بهپیرامون خود می پردازد ولا ینقطع می گوشد که بدائره خود وسعت دهد تا سرانجام همه جهانیان بپردازد .  
دربی این تعقل گاندی دریافت که بهترین خدمت بهندیان بینوا اینستکه برای آنان کار آسان ومفیدی تهیه بهیینداز اینرو بجهتجو برخاست تا استعمال چرخ نخریبی وپارچه های دست بافرا عمومیت بخشد

این دو قدم نخستین گامهایی است که هندیان بسوی سوادشی بر می دارند . هواخواه واقعی سوادشی باید پیررسی محیط خود بپردازد تا ببهترین طریق ممکن همسایه خویش را مساعدت کند وهمواره محصولات محلی را ترجیح نهدی آنکه اینکار او را بر علیه خارجی تحریک کند . زیرا سوادشی نباید بمنزله اصول عقاید کینه توزی ونفرت وائزجار تلقی شود ، بلکه خدمتی است بیقرضانه که ریشه آن درخالص ترین نوع آهیم سا یعنی درعشق فرورفته است .

## گاندی طبعاً مذهبی وبرحسب ضرورت بیامتداری است (رومن رولان)

### مقاومت بدون اعمال شدت علیه هرگونه بی عدالتی

ایده آل ساتیا گراها چگونه گاندی را بهعدم همکاری و مقاومت کشوری کشانید ازاین طریق که بدون اینکه هرگز اتر جاری نسبت بمردم داشته باشیم ، خودرا با جرئت ازهر گونه ظلم و بی عدالتی برکنار نگهداریم .

گاندی می نویسد : « اگر پسر من هرزه وفاسد شود ، تمامی عشق من مجبورم می کند که دست ازکمک او بردارم حتی اگر بمیرد ، وهمین عشق امر می کند که اگر آرتوبه کرد وبازگشت آغوش برویش بکشایم . اما من حق ندارم نسبت باوبقهتر وزور متوسل شوم . »

بدینگونه اوداستان كودك و لخرج انجیل را بر سیل تمثیل تفسیر می کند و در جستجوی حقیقت خیلی دورنمیرود. این مقاومت بدون اعمال شدت که باید در مقابل بدیها و تجاوزات ابراز گردد؛ ممکن است شمارا مجبور بترك خانواده و اجتماع کند. آزادی فقط بدین قیمت بدست میآید.

همچنین ممکن است این مقاومت شمارا مجبور سازد که در مقابل حکومت بایستید و در نتیجه مشقات و تنبیهاتی را که باید بآن کردن گذارد، متحمل شوید. رنج و مشقت آدمی را صفا و خلوص می بخشد. از این گذشته رنج و مشقت خود عظمت دارد و ترقیات روحانی حاصله از آن با عظمت تراست. حیات از رنج و مشقت و از مرگ زائیده می شود.

«هیچ کشوری هرگز ترقی نکرده است بی آنکه از آتش رنج و مشقت صافی و خالص بیرون آمده باشد (۱).»

گانندی اصل مقاومت بدون اعمال شدت را از انجیل و مخصوصاً از تولستوی اقتباس کرده و عبارت «عدم اطاعت مدنی» را هم از **Thoreau** نویسنده آمریکائی به عبارت گرفته است. این عبارت را (تور) قبلاً در یکی از نطقهای خود بسال ۱۸۴۹ بکار برده بود (۲).

عدم اطاعت مدنی نوعی «عصیان بدون عتف و شدت» است معمولاً باید بقوانین دولتی کردن نهاد. این کردن نهادن بقوانین قیمت آزادی است. اما اگر قانون ظالمانه باشد، در اینصورت مبادله و معاوضه برخلاف انصاف می شود و باید آنرا مردود ساخت.

زمانی که گانندی در آفریقای جنوبی با مقررات اداری ژنرال اسموتس بمبارزه آغاز کرد، از اول می دانست که کوشش در این زمینه سخت و طاقت فرسا خواهد بود، ولی این راهم می دانست که نهضت مقاومت گسترش خواهد یافت زیرا تمام نیروهای اخلاقی و معنوی بکمک او خواهند شتافت. همچون رودخانه هائی که بشط گنگ می ریزند بی آنکه راه ابدی گنگ را بدریا منحرف سازند

- ۱- مستخرج از «هندجوان» ۱۶ ژوئن ۱۹۲۰ ۲- چنین معلوم است که **Thoreau** هم کوشش داشته زندگی شخصی خود را با اصول ابداعی خویش هم آهنگ سازد.
- ۲- اما درباره کتاب **Rus Rin**، باید گفت که وی در زندگی گانندی تغییری آنی ایجاد کرده و با چنین فهمانده است که: ۱- ارزش فرد مستحیل در ارزش همگان است ۲- هر کس حق دارد با کار شخصی زندگی خصوصی خود را ترتیب دهد ۳- تنها زندگی کشاورز و صنعتگر درخور گزینش است.

### چگونه گاندی نهضت مقاومت را سازمان میدهد

جالب توجه است که ملاحظه کنیم این ساتیا گراهای آفریقای جنوبی چگونه توسط گاندی بمرور زمان و با احتیاط تمام سازمان داده شد. بدو روز نامه خود را بنام استقلال هند **Hind Swaraj** منتشر کرد که در آن برنامه خود را اعلام نمود و هدف خود را که عبارت از تصفیه روحانی کشورش بود در آن شرح داد. بعداً هموطنان خود را دسته بندی کرد و مردمان خود را بیک نوع زندگی ساده و برادرانه کشانید. درستون (جمعیت) کشاورزی که مبتنی بر اصول تولستوی است منحصرأ زیر خیمه ها بس می برسد و با دستهای خود کار می کنند، بدون رئیس متشکل میشوند، و هر کدام سهم خود را از فعالیت مشترک ایفای کنند بدین منظور که هر کدام حاضر باشند بتنهائی جنگ را ادامه دهند. فقط و فقط از آنها می گیرند.

از آنجا که گاندی خودش بهترین هواخواه ساتیا گراها است، به همه اعتماد می کند حتی به دشمنی نیرومند که ژنرال سموتس باشد. وی میدانند که اشخاص معدودی به پیشرفت مبارزه او باور دارند ولی او خودش با قوت و استحکام بدین پیشرفت ایمان دارد زمانی که موفق میشود مقررات قابل قبولی را از ژنرال سموتس تحصیل نماید، بهندیان توصیه می کند که آن مقررات را بپذیرند و بگذارند بر حسب مقتضیات قانونی نامشان ثبت شود. از آنجا که گاندی متعلق به سکت بانیان و علاقه مند آن است، یعنی فرزندی یکی از رجال دولتی و نوه سودا گران است، همواره آماده معامله و مذاکره می باشد.

اما ژنرال سموتس وعده های خود را فراموش می کند و ازاله این مشور آسایشی که بسختی تمام مانع آزادی هندیان است سرباز می زند. گاندی بی درنگ دستور مقاومت صادر می کند. در این هنگام است که هندیان، با جنبشی شوق انگیز عموماً گواهی ثبت نام خود را آتش میزنند و نسبت به ساتیا گراها سوگند وفاداری یاد می کنند. لحظه حساس یعنی موقع بزنگاه برای گاندی فرامی رسد، او میدانند این سوگند ناچندان از با اهمیت و چهره فداکاری ها بدنبال خواهد داشت. در این هنگام عشقی که گاندی به حقیقت دارد خطابهای را بوی الهام می کند که در آن جمیع جهات مسئله جهان را نمایان می سازد. باخبر از تمام خطرات، کلیه دلائل و مستندات را مورد استفاده قرار میدهد، تمام تهدیدات را خاطر نشان می نماید به منظور اینکه مستضعفین را از جاده سخت و نا همواری که در پیش است بدر کند. خودش با ایمان کامل عهد میکند که: « بقول خود گاندی: فقط و فقط بیک راه برای من گشوده است ست یعنی مردن



بدون کردن گذاشتن بقانون . حتی در صورتیکه تمام مردم مجبور شوند خود را کنار بکشند و مرا تنها بگذارند اطمینان دارم که عهد خود را نخواهم شکست. ۴  
می دانیم که پس از نخستین نبرد موافقت نامه‌ای تحصیل کرد. دومین نبرد بتاريخ ۱۹۰۸ سخت شد : جرمه های نقدی حبس ها، شکنجه ها طرفداران ساتیا گراها را بستوه آورد .

اما آخرین مرحله در ۱۹۱۳ هجوم حقیقی بدون علف و قهری صورت گرفت که ۶۰۰۰ معدنچی در حال اعتصاب بمنظور نقض قانون با يك حمله عبور از جبهه ترانسوال در آن شرکت داشتند . سه هزار نفر هندی مردوزن و کولک با مصائب بی نظیر بدون آنکه غارت کنند ، با بوحشی کربهای پلیس پاسخ گویند با ژنرال سموتس جنگیدند و او را در موقعیت سختی قرار دادند و باو حالی کردند که نیروی روحانی مردانی معنوی بر رهبری رئیسی مانند گاندی مقاومت ناپذیراند .

در ۱۹۱۴ منشور آسیائی ملغی شد و پیروزی ساتیا گراها کامل گشت .  
در این هنگام گاندی می تواند بگوید « انقلابی صورت گرفت بی آنکه خونى ریخته شود منحصرأ بوسیله نیروی با انضباطی که متحمل مشقات میشود . (۱) »  
و گاندی که خود الهام بخش این انقلابات است ، آنرا با شجاعت و احتیاط رهبری نموده در حالیکه جنگ مقاومت را بیک هدف منحصر محدود میسازد و همواره حاضر برای مذاکره و معامله جهت وصول باین هدف است اما هیچگاه جنگ را رها نمی کند مگر وقتی که به هدف رسیده باشد .

### قسمت دوم در شماره آینده

(۱) مستخرج از نوشته دکتر لوئی کورهان در « يك مکتب قهرمانی » تحت عنوان : مبارزات بدون علف گاندی .

## تأثر

هنر بطور کلی و ادبیات بالاخص ، دارای نقش بزرگی در تکوین جریانات وسیع اجتماعی و تاریخی بوده و بمثابه آوانگارد (پیشرو؟) تاریخ : توده ها را مستعد درك متفکرین و سپس پیروی از انقلابیون و ایجاد کنندگان تحولات عظیم می نماید...

ادبیات خود نیز دارای شعبات متعددی است که گاهی نویسی (؟) (Humorism) با طرز نزدیک شدن (Approach) فوق ، میتوان گفت برنده ترین آنهاست . نشان بشنیکتاشلیان با تحلیل های هومربک و بالنتیجه نقدی خود ، قیافه اصلی وی بی ماسک اجتماعات فعلی و علی الخصوص محیط بورژوازیائی فرانسه را بروز داده و محصول آنرا ، - انسانهای در بدر وحشت زده امروز را بدون روپوشهای « تمدن » معرفی می نماید و درعین دارا بودن عناصر بیدار کننده ، دارای جنبه رهبری کننده نیز هست ...

اثری که ترجمه اش معرفی میگردد ، نمونه کوچکی از صدها نوشته ای است که در صفحات مجلات و روزنامه های مختلف و متعدد پخش شده است . نشان بشنیکتاشلیان غیر از نوشته هائی که در مجلات و روزنامه ها دارد ، تا حالا ۱۸ کتاب قطور نیز منتشر ساخته است که بعضی از آنها گل های سرسبدا ادبیات معاصر ارمنی هم در خودارمنستان و هم در خارج ازارمنستان محسوب میشوند . یکی دیگر از نمایانمهای مهم همین نویسنده اثریست که در دوده قبل درباره استالین ، - بعنوان بزرگترین تافی سوسیالیسم و بشر دوستی ، برشته تحریر در آورده است . البته بدون اینکه نامی از استالین یا دیگران ببرد.

نشان بشنیکتاشلیان از مفاخر معاصر ارمنی در زمینه ادبیات محسوب میشود و با وجود حمله های ناروای بلشویکها ، با سرعتی هر چه بیشتر در رشته خودپیش میرود . و اینک ترجمه نمایانمهای کمی تک پرده « تأثر »

تیریز - ۲۴۴۳۴ هر ایرحالا نیان

## تأثر

## اشخاص :

وارد ماردریوسیان ، شوهر ۶۰ ساله  
شوشان ماردریوسیان : زن او ۵۰ ساله

هاسمیک: دختر آنها ۳۰ ساله  
دکتر مانوشاک داکتور: داماد آنها ۴۰ ساله  
غررانیل...

(اطاق پذیرائی با اثاثیه متوسط . یک در و دو پنجره . در ته اطاق یک میز گذاشته شده که در بالای آن آئینه ای بزرگ بچشم میخورد . گلدانهای پر از گل . محیط نشاط انگیز )

## سمن شوشان

شوشان - (تلفن میکنند) توئی ؟ دامادم ... به بین مشتری داری؟ سر مریض خواهی رفت ؟؟ نه ؟؟ خوب . دخترم کجاست ؟؟ یکساعت دیگر بر میگردد . بهتر . دکتر تو خودت زود بیامنزل ما . خیلی مهم است . فوراً میائی ؟؟ دیگر بهتر ... بیا می فهمی ... بخانه هم خبریده تادخترم بعد از برگشتن بیامنزل ما ... ناهار در منزل مامهمانید ... باتلفن نمی توئم بیشتر از این بگم ... زود بیامنزل ما تااز همه چیز مطلع شوی ... بابی صبری منتظرتم ... عجله کن ... امشب جشن مجلل و حیرت انگیز و بی سابقه درخانه مان برپا خواهیم ساخت ... یک شب نشینی ممتاز و مسرت بخش ... ولی اتفاق غیر مترقبه ای هست ... نه . نه متأثر نیستم . گرچه تأثر باتمام قوا میخواهد در روح من رخنه کند و از بیرون فشار میآورد ، ولی من مانع میشوم . مطمئن باشید روحیه من قویست و تازه متأثر شدنم هم آنقدرها مهم نیست ... عجله کن . دامادم . عجله کن دکترم . یکی دو دقیقه دیگر در منزل منی ؟ زنده باد ... منتظرتم ... نه . نه همه چیز خوب است ، بلکه بهتر و حتی از آنها هم بهتر ... (از سینه اش یک بلیط بخت آزمائی در آورده و با نمراتیکه در روزنامه روی میز است تطبیق میکند ) چهار... چهار، چهار، چهار، چهار ... یک ، یک ، یک ، یک ، یک ، یک ، یک ، یک ، نه ، نه ، نه ، نه ، صفر... صفر، صفر، صفر، صفر ... دو... دو... دو... سه... سه... سه... سه... سه... سه... باز درسته . خدایا درسته... خدایا تراشکر... صد میلیون باور نکردنی است ولی درعین حال واقعیت مطلق... ۵ روزنامه اشتباه چاپی نهی کنند . آنها هم درست همان اشتباه بخصوص را . علی الخصوص که این روزنامه در چاپخانه های ارمنی چاپ نمیشوند. اشتباه امتیاز منحصر بفرد



ارامنه‌است. صد میلیون خدا با. آه اگر ده سال پیش از این اتفاق می‌افتاد... باز خدا را شکر (میرود نزدیک پنجره) دامادمان دکتر هم هیچ به بین می‌آد؟ دو قدم راهه... آه اگر میدانست که چی اتفاق افتاده... آه، آمد، آمد، آمد... دست پاچه نشم، خودم را خونسرد نگهدارم... (روزنامه‌ها را تا کرده در یک گوشه میز می‌چیند و بلیط بخت آزمائی را هم بسینه‌اش میزند).

## سن ۲

### شوشان ودکتر مانوشاک

دکتر- سلام مادر زنم، انشاءالله که خیره.  
 ش - خیره، حتی خیر بزرگی.  
 دکتر- چه خبره؟ ترسیدم که مجدداً عارضه قلبی به پدر زنم دست داده‌است.  
 ش - نه عارضه قلبی بهش دست نداده. ولی احتمال دارد یک عارضه شدید بهش دست بدهد...  
 دکتر- عجیب است... پس دیگر «بهر» کدام است... بالاخره چه اتفاق افتاده است.  
 ش - خبری هست بسیار هیجان‌آور که اگر مطلع شود، متأثر شده و عارضه قلبی بهش دست خواهد داد، می‌ترسم...  
 دکتر - ولی مطلب چیه؟ پس چیز حزن‌آوری است.  
 ش - آه، برعکس؛ بسیار مسرت بخش است.  
 دکتر - حالا که اینطوره...  
 ش- مگر تو خودت همیشه نمیگی که شادی هم باندازه غم قلب را میتونه متأثر بسازه.  
 دکتر- درسته...  
 ش- من می‌ترسم خبر مهبجی که نباست بهش بدهم، او را متأثر کنه و باعث عارضه قلبیش کرده. وقتی فکر میکنم. می‌ترسم وقتی شنید که از قرعه کشی ۱۰۰ میلیون فوانک برده از شدت شادی نقش زمین کرده. سکنه کنه و بمیره.  
 دکتر- (باهیجان زیاد) چی؟ چی؟ چی؟ صد میلیون گفتی؟ صد میلیون گفتی صد میلیون؟  
 ش- آره... آره... صد میلیون...  
 دکتر- صد میلیون \* آه من اینجام \* من باید این خبر را که بیشتر به بمب اتمی شبیه بهش بدم...\*

ش- داماد عزیزم \* برای همین ترا خواستم \*  
 دکتر- ولی بگو مادرزن عزیزم ، این شانس بزرگ چطور و از کجا بشما روی آورد ! بگو گوش می‌دهم .  
 ش - (ساکت ، سرور و فاتحانه) داماد عزیز ، دکتر گرامی \* از قرعه کشی صد میلیون برده‌ایم .

دکتر- باور نکردنی است ثروتمند شدید ولی چطور؟...  
 ش - متأثر نشو...  
 دکتر- اگر بر است بودنش خاطر جمع بشم دیگر متأثر نخواهم شد ولی تو خودت تصدیق کن که نداشتن دلایل مکفی برای یک همچو خبری . الحق که تأثر آور است \*

ش - (بلیطرا از سینه‌اش درمی آورد) این نمره را بخوان  
 دکتر- ۴۱۹۰۲۳  
 ش - (بلیط رامی گذارد تو سینه‌اش) یادت نره .  
 دکتر- هرگز- ۴۱۹۰۲۳ . یک همچو نمره ای هم از یاد آدم میره . نامم ،  
 \*لمیتم ، دینم ، علمم خلاصه همه چیزم را فراموش میکنم ولی این نمره رانه ...  
 ش . - حالا برو بانمرا تیکه توی روزنامه های روی میز هست تطبیق کن .  
 دکتر- (باعجله تطبیق میکند) ۴۱۹۰۲۳ - ۴۱۹۰۲۳ - ۴۱۹۰۲۳ - ۴۱۹۰۲۳  
 ۴۱۹۰۲۳ \* صاعقه طلائی ، رعد و برق نقره ای ، تکرک جواهرات ... دیوانه  
 شد نیست ... صاعقه ای بزرگ و طلائی بر خانواده مادر و پسران فرود آمد و همه چیز را  
 تبدیل به طلا نمود... آه این چه شانسی است ... هدیه نخستین : صد میلیون ...  
 ش- بشین دکترم ، بشین تامن بدون تأثر حکایت کنم و تو بدون اینکه متأثر بشی  
 گوش کن.

دکتر- نشستم و با کمال خونسردی دارم گوش میدم .  
 ش- سه روز پیش بود ، داشتم میرفتم بازار . شوهرم اینجابود .  
 دکتر- حالا کجاست \* \* \*  
 ش - توی قهوه خونه ، کجا باید باشد \* کجا میره ؟ اصولا شوهران ما کجا  
 میرند ، چکار میکنند؟ بالطبع بازی میکنند \*  
 دکتر- بگذریم . کی بر میگردد ؟  
 ش- نیم یا یکساعت دیگه اینجاست \*  
 دکتر- حکایت را بکن . مادرزن دوست داشتنی‌ام \* .

ش- آره ، داشتم میرقم بازار که شوهرم گفت . شوشان امشب خوابی بسیار عالی دیدم . از این قرعه کشی فوق العاده یک بلیط بخیر ، یک بلیط تمام . گفتم عاقل شو . قیمت هر بلیط ۵۰۰۰ فرانک است دیوانه شدی ؟ در جواب گفت . بهت میگویم بخیز . با مار کوسیانها شریک میشم ۲۵۰۰ فرانک را آنها میدهند .  
دکتر - شریک شدید ؟

ش- بنا بود مار کوسیانها بیایند خونه ما وبعد از پر داخت ۲۵۰۰ فرانک با ما شریک شوند . مار کوسیانها نیامدند . شوهرم میبایست بره منزل ایشان که نرفت . بنا بود نامه بنویسد ، نمره بلیط را بفرستد تا بدین طریق نصف پول بلیط را زنده کند که ننوشت . مگر وقت دارد ؟ تمام روز مشغول بازی ورق است .

دکتر- عالی ، عالی ، یکدفعه دیگر عالی آخر سر ورق بازی پدرزنم بدردی خورد خوبه که مار کوسیانها نیامده اند . خوبه که بخانه مار کوسیانها نرفته . خوبه که به مار کوسیانها نامه ننوشته . بدین طریق صد میلیون ماند فقط برای پدرزنم .

ش- عیناً همینطور . و دیشب قرعه کشی شد . امروز صبح رفتم بازار روزنامه ای خریدم و به نمره اش نگاه کردم دیوانه شدم . ناگهان کوچه مبدل به گهواره ای طلائی شد و مرا بسوی بهشت حرکت داد . زبر گوشه هایم هزارها پرنده بنای آواز خواندن را گذاشتند شاخهای پراز گل بنای نوازش گونه هایم را کردند . . . . . توی روحم فواره های روشنائی ایجاد شدند و فرشتگان آسمان شروع بخواندن ملودیها کردند . خلاصه دوروبرم همه چیز مبدل به تبسم و عطر و رنگ و طلا گشت و مرا مست و گیج نمود . بالاخره توی کوچه داشتم تلو تلو میخوردم . . . . .

دکتر- بقیه اش را حکایت کن ای مادرزن شانس آورم موقع شعر و شاعری نیست . . .

ش - از خوشحالی تعادل مرا از دست دادم . دو مرتبه تطبیق کردم . داشتم بی هوش میشدم . باز درست بود . نمرات را یکبار تطبیق کردم . آره ، آره هدیه بزرگ : صد میلیونرا برده بودیم . ناگهان شکی در سرم ایجاد شد . بخود گفتم اشتباه چاپی باشد برگشتم و از روزنامه فروش ۴ روزنامه دیگر خریدم . . . . . بگوشه ای رفتم و یکبار با تمام نمرات تطبیق نمودم باز درست بود برده بودیم تو راه دو مرتبه تطبیق کردم . تا رسیدم خانه ، توی آشپزخانه یک دفعه دیگر تطبیق نمودم . آمدم اینجا تطبیق کردم . رفتم آنجا تطبیق نمودم . بالاخره تطبیق کردنم جنبه مرض آلودی بخود گرفت . صد مرتبه تطبیق کردم . تو خودت هم یکخورده پیش تطبیق نمودی . خودم را کنترل کردم : ظهر خبر را به اوارد نگفتم . با خودم فکر می کردم که چطور این خبر بزرگ را بهش بگویم تا متأثر نگردد و عارضه قلبی بهش دست ندهد . زیاد فکر کردم و آخر سر بخودم



کفتم : - دامادم کتره، اورا صدا کنم و بهش سپارم تا طوری خبر را به شوهرم بگه که تهیج نشه و متأثر نکرده ... مگر این نیست که تو مکرر تأکید میکنی که تأثر اصولاً بسیار موحش است علی‌الخصوص برای وارد ...

دکتر-خودش هیچ دربارهٔ بلیطچیزی نگفت ؟ ...

ش- مگر عقلش سر جاش است ؟ ورق بازی که کلاماً او را اسیر کرده . يك دکان داشت فروخت . یکدختر داشت او را هم بتوفروخت وحلا همه چیز را ترك کرده و خودش را کلاً به بازی سپرده است . مثل من راول کردن ؟ ...

دکتر - مادر زن عزیز حالا هیچ موقع طرح این قبیل مسائل نیست که مضافاً متأثر کننده نیز هستند . پس چیزی نپرسید ؟ راجع به نتیجه قرعه کشی هیچ جواباً نشد ؟ ...

ش- امروز با فردا یقیناً خواهد پرسید . حالا هر کجا باشد میآید . داماد عزیزم و طیفه تو است که طوری او را مطلع کنی که متأثر نشود . تمام علم و استادیت را بکاره بند . تو متخصص تأثری .

دکتر- مادر زن خوشبخت و مهربانم . میتونی با اطمینان کامل انجام این موضوع را بمن بگذاری . خاطر جمع باش . صدمیلیون ... ولی این دیگر جاودانی است . جاودانی کامل .

ش - اصل کلمه را پیدا کردی . جاودانی ... ولی میترسم توی جاودانی مرگ اتفاق بیفتد ... آه باور کردنی نیست ... صاحب صدمیلیونم ...

دکتر- صاحبش هستی ؟ یا صاحبش هست ؟ صاحبش هستی ؟ یا صاحبش هستیم ؟ ...

ش- صد میلیون هست توی خاندام ، توی سینه ام .

دکتر - با صد میلیون هست توی جیب پدرزنم ... ؟

ش- راستش رامیخواهی ، صد میلیون هست توی جیب شوهرم ولی فراموش نکن که شوهرم نیز توی جیب خودمه .

دکتر- جیبت کو ؟

ش- وقتی میگم جیبم . تو حسابش را بکن ...

دکتر- ولی اگر آدم صدمیلیون تو جیبش پول داشته باشه، میتونه از جیب زتش درآمد و تمام دنیا را به جیبش فرو کند .

ش- مرانشوشان میگویند .

دکتر - آره . شوشان سمبول پاکست .

ش- و در عین حال گل هم هست ، یادت نره  
 دکتر صدای پا میآد  
 ش- آره • من میرم • کار با تو است • (میرود)

### سن ۳

#### ( دکتر، نوشاک و وارد )

وارد - سلام دامادم ، انشاءالله خیره •  
 دکتر - خیره، مادرتنم با تلفن گفت که امشب را باهم شام بخوریم •  
 و - مثل اینکه شام خوبی است • خوب دخترم هاسمیک کجاست؟  
 دکتر - امیدواره تا نیمساعت برسد • رفته بود منزل و ارطانیانها • خبر دادم که  
 موقع برگشتن بیاد اینجا •  
 و - خوب بشین به بینم چه خبره •  
 دکتر - پدرزن عزیز میخوامم بات صحبت کنم •  
 و - صحبت کن •

دکتر دیشب رساله ای خواندم که با دلایل قاطع نظریه مرا درباره تأثیر تأیید  
 میگرد. پدرزن عزیز در رشته خودم متخصص هستم تا با تمام قوا ازت دفاع کنم • مطمئنم  
 که برات يك زندگانی دراز، سالم و خوشبخت تأمین خواهم کرد • ولی تو نیز در عوض  
 باید بمن کمک کنی •

و - کمک میکنم • کمک میکنم • صحبت این بود ؟ چه مواظبتی ؟  
 دکتر - بیشک • بعد از این هر وقت گذارم با اینجا افتاد يك سخنرانی کاملی  
 ایراد خواهم کرد • • • •  
 و - تو اول بیا این بازی بلوت را یاد بگیر تا هر وقت میائی خانه چهار نفری  
 باهم بازی کنیم •

دکتر - بلوط نه ولی بعد از این باید بازی بریج را یاد بگیریم • بریج  
 اعیانی تره •

و - می کند خیلی متأثر کننده است •  
 دکتر - پس اگر اینطور است ، دراز ما • تأثیر زهره و خنجر • مخصوصاً برای امثال  
 تو که دارای قلبی ضعیف هستی • بهر قیمتی که شهه باید از این دیو و وحشت آوردوری جست  
 رمان ، شعر ، تاریخ نباید بخوانی ، متأثر میشی • • • • • و زبک نباید گوش کنی : متأثر میشی  
 به چیزهای قشنگ و میل آور نباید نگاه کنی : متأثر میشی • باید بر تمام این دیوارهای  
 این خانه بنویسند : متأثر نکید و متأثر نشوید • این جمله را باید بر تمام دیوارهای  
 دنیا منقوش کرد •

- و- و زبرش هم علاوه کرد : د کتر ما نو شاک دا کتور .  
 د کتر - من آدم جاه و مقام نیستم . بگذار مردم متأثر نشوند و مرا فراموش کنند .  
 و - ولی فرزندی . افسوس که شادی و لذت و خود ورق بازی نیز متأثر کننده هستند . پس مردم باید شادی را هم کنار بگذارند .  
 د کتر - مطلقاً درست است . از غم و غصه بزرگ و علی الخصوص شادیهای بزرگ باید بر حذر بود . چون شادیهای بزرگ بعلمت غیر عادی بودنشان بیشتر متأثر کننده هستند . بشر فعلاً بعلمت نداشتن زندگی شادی آور از این جهت هیچ مؤردی<sup>۹</sup> برای نگرانی ندارد . ولی بشریت را ول کنیم و بپردازیم بشو . تأثر گاهی یهو میکشد و گاهی هم تدریجاً . ولی خواه یهو بکشد و خواه تدریجاً در هر دو حال تأثر دپوی است مهلك و جنایتکار . مواظب باش و هیچ متأثر نشو و متأثر نکن . عشق تأثر آور است . نباید عشق ورزید . حسادت تأثر آور : نباید حسادت ورزید . عصبانیت ، تأثر آور است : نباید عصبانی شد . ناامیدی تأثر آور : نباید ناامید شد . امیدواری نیز تأثر آور : نباید امیدوار بود . بالاخره نباید هم ایمان داشت .  
 و - منم بهت امید واریهائی داشتم . پس باید مثل جسدی بی جان زندگی نمود .  
 د کتر - ولی زندگی کردن . بهر قیمت زندگی کردن . چون زندگی کردن فتح کردن است .  
 و - تعجب نمیکنم . فتوحات معاصر جلوی چشم هستند . مردگان فاتح در اطرافمان می‌پلکنند ...  
 د کتر - فاتح همیشه فاتح است .  
 و - تو عوص اینکه سخنرانی ایراد کنی خلاصه اش را بگو : زندگی کردن تأثر آور نباید زندگی کرد . مرگ متأثر کننده نیست و بعلاوه سلامت آور هم هست . پس باید مرد .  
 د کتر - عزیزترین پدرزم . میشه زندگی کرد بدون اینکه متأثر شد . آدم باید مثل درخت کاج همیشه سبز و بی حس و پیر از ویتامین باشد .  
 و - درخت قبر . من آنقدرها بی حس نیستم و نمیخواهم هم باشم . دیگر زندگی برای چیست ! توی زندگی چه میشه کرد ؟  
 د کتر - تو زندگی هنوز کردنی زیاده هست . آدم بدون اینکه متأثر بشه میتونه پول بدست بیاره . البسه فاخر بپوشه ، بخوره ، بیاشامه ، مورد تکریم و احترام قرار بگیره ، مسافرت بکنه ، خانه و ملک بخره ...  
 و - اینتهائی هم که گفتی کار مانیست .  
 د کتر - کاملاً کاملاً ماست . (باتشریفات) و حالا عزیزترین پدرزم ، خیره همی را



میخواهم بسمع شمارسانم. اگر تصادف کرد و بهو ۲۵ میلیون بردی، چکار میکنی...؟  
و - (از صدلی برمیخیزد) خوب یاد آمد. سپرده بودم یک بلیط تمام بخره.

آیا بنمراهش نگاه کرده.  
دکتر - این را بعداً تحقیق میکنی. تو حالا این را بگو که چطوو میشی و  
چکار میکنی اگر ۲۵ میلیون را ببری؟

و - هیچ طور هم نمیشم.

دکتر - حتم دارم که خیلی متأثر میشی.

و - هیچ هم متأثر نمیشم.

دکتر - ولی تو که دیگر متأثر شدی، مگر نه اینست که از صدلی

بلند شدی.

و - تو مگو، در این دنیا آدم برای اینکه متأثر نشود همواره باید صاحب  
صدلی باشد و بروش بچسبد. تازه حالا میفهمم که چرا صاحبان صدلی اینقدر  
یشرف میشوند.

دکتر - چون با صدلی ترکیب میشوند، مبدل بچوب میگردند و یک جزء  
صدلی را تشکیل میدهند و دیگر بوسیله تأثر از بین نمیروند. روی این اصل بشین،  
متأثر نشو و بگواگر ۲۵ میلیون ببری چکار میکنی؟

و - من اگر متأثر بشم، سیکار میکشم، چپ نگاه میکنم و همه چیز را  
معکوس می بینم.

دکتر - بشین، سیکار نکش، چپ نگاه نکن، و معکوس مبین. یادت نره  
که من دکترم و دکتر ها مدعی نیم پیغمبر بودن هستند. فرض کنیم ۶۵ میلیون را  
برده ای، چکار میکنی...؟

و - چکار میکنم؟ چکار ها که نمیکنم ...

دکتر - باخونسردی سنگ جواب ده و یادت نره که من پیغمبرم.

و - تو خودت را پیغمبر کردی و میخواهی مرا هم مبدل بسنگ نمائی؛ تا با زدن  
ضربه ای بر سرم، آبازان جاری کنی...

دکتر - طلا جاری خواهم کرد ... طلا ... ولی تو این را بگو اگر ۲۵ میلیون  
ببری چکار میکنی؟

و - خانه ای با باغچه میخرم. خانه را تزئین میکنم و در باغچه هم گل و درخت

های میوه میکارم. یک خانه کوچک هم در اطراف میگیرم با باغچه بزرگ. باز خانه را  
فرش میکنم و باغچه را هم درخت کاری و آخر سر خانه شهریم را با خانه اطرافم مرتبط  
میسازم: یعنی یک ماشین قشنگ نیز میخرم.

- دکتر - همه اینکارها را باخونسردی میکنی  
 و - با کمال بی حسی ، درست مثل سنگ .
- دکتر - باز الله . خوب حالا اگر ۵۰ میلیون ببری چطور میشی و چکار میکنی؟  
 و - خیلی ساده است . یک میلیون حسابی میشم .
- دکتر - هیچ متاثر نمیشی . خوب فکر کن . ۵۰ میلیونها ...  
 و - چرا باید متاثر بشم . آدم از نداشتن پول متاثر میشه . بعد از اینکه صاحب  
 ۵۰ میلیون شدم دیگر چرا متاثر بشم ، این دفعه دیگر نوبت مال دیگرانه ...
- دکتر - بسیار عالی . ولی چکار میکنی ؟ شاید دست بکارهای متاثر کننده میزنی .  
 و - هرگز . میروم مسافرت بدور دنیا و در میان عناصر و افراد دلخواهم دوستی  
 و اتحاد تبلیغ میکنم ...
- دکتر - همین .  
 و - همین .
- دکتر - بسیار خوب . حالا اگر ۷۵ میلیون ببری آنوقت چکار میکنی ؟  
 و - اگر ۷۵ میلیون ببرم کردنیهایم را بگذارم برای خودم ...
- دکتر - ولی پدرزن عزیزم من باید بدانم ...  
 و - ( از صندلی برمیخیزد ) نمیتونم بگم .  
 دکتر - از صندلی بلند شدی .
- و - آدم اگر ۷۵ میلیون ببرد ، از صندلی هم بلند میشه ، از دایره هم میگذره  
 و از حدود خیلی چیزهای دیگر هم میگذره . خلاصه همه چیز اتفاق میافته ...
- دکتر - پس خیلی هم متاثر میشی .  
 و - نه . بیشتر متاثر کننده میشم . اگر مردم بدانند که من صاحب ۷۵ میلیون  
 آنوقت دوسانم میدانند می پرستم ، احترام میگذارند ، لذا متاثر می شوند و شروع به  
 تملق و چاپلوسی می کنند . من دیگر چرا متاثر بشم ...؟
- دکتر - بسیار خوب . و اما بگو چکار میکنی ؟  
 و - خجالت داره ...
- دکتر - خجالت ندارد . همه چیز رو راست بگو .  
 و - گفتم خجالت داره .
- دکتر - متاثر کننده نباشه ، بگذار خجالت داشته باشه . ولی مگر برای کسیکه  
 مالک ۷۵ میلیونه ، خجالت هم هست ...؟
- و - اینهم درست است . خجالت<sup>۳</sup> برای بی پولهاست .  
 دکتر - پس ...

و- بتو نمیتونم بگم ، چون دامادم هستی و فرزندم محسوب میشی .  
 دکتر - یادت نره که دکتر هستم و دکترها اقرار گیرنده هم هستند .  
 و - آنهم درست است . همانقدر درست است که تو بعنوان داماد ، فرزندم نیز محسوب میشی . دکتر اقرار گیرنده بشمار میره و داماد نیز فرزند محسوب میشه .  
 پس بدینطریق هم پدرم هستی و هم فرزندم . تو بعنوان اقرار گیرنده مرا واداره دنباله روی از خودت میکنی و من بمنزله پدر زنت از تو خجالت میکشم \*\*\*  
 دکتر- در حال حاضر آنکه اینجاست فقط اقرار گیرنده تست \*\*\*  
 و - ولی داماد پدر سگم نیز غائب نیست . معذرت میخواهم . ولی فکر میکنم بعد از این میتونم بهت فحش بدهم . مگر نه اینکه که مالک ۷۵ میلیونم ؟ این- طور نیست ؟

دکتر- بیشک . پدر زن عزیز دین و علوم دارای اقرار گیرندگان میباشند و در تحلیل آخر فقط پدری مهم است بقیه از قبیل داماد ، فرزند و غیره اجزاء زائدی هستند .

و - پس تو خودت بعنوان داماد يك جزء زائد هستی .  
 دکتر- اگر میخواهی در حال حاضر همینطوره .  
 و - خوب حالا که اینطوره ، بگم . (سرفه میکند ) پدر و فرزند محترم . اگر ۷۵ میلیونرا ببرم ، بعد از عمل کردن آنچه که قبلا گفتم \*\*\*  
 دکتر- آره \*\*\* آره \*\*\* بگو \*\*\*  
 و - يك معشوقه نورسیده ، باسلیقه ، خوشگل ، توپول ، شیرین ، غمخوار و راحت کننده میگیرم \*\*\*  
 دکتر- ( در حال پریدن از صندلی ) زنده باد ، خیلی خوب هفت مرتبه خیلی خوب \*\*\*

و- ولی تو چرا متأثر میشی ؟

دکتر- من برای خونسردی تو و نقشه منطقی تو کف میزنم .  
 و - پس موافقی با اینکه من يك معشوقه كوچك و خوشگل بگیرم \*\*\*  
 دکتر - معشوقه ات خواه كوچك باشد و خواه بزرگ مهمش اینست كه قلب را تقویت بکند .

و - پس تو مرا محکوم نمیکنی ؟

دکتر - تبریک عرض میکنم .

و - پس بیا آغوش کنم و بیوسم ای یگانه پدر و فرزند من \*\*\*  
 دکتر - (بعد از بوئیدن ) همدیگر را بیوسم ولی متأثر نشویم .



## سخن ۴ (همانها و شوشان)

- شوشان - صحبت شما تمام نشد؟  
 دکتر - نه هنوز مادرزدم.\*  
 و - به شیرین ترین نقطه صحبتمان رسیده ایم.\*  
 دکتر - در نیمه‌های صحبتمان هستیم.\*  
 و - خانم يك نیم ساعت دیگه هم ماراتنها بگذار.\*  
 ش - این چه صحبت گرم و نافع است که هر دوی شما را بشوق آورده.\*  
 و - همه چیز گرم و نافع است.\* و حتی بیشتر از آنهم گرمتر.\*  
 دکتر - ذوق زده است ولی متأثر نشده و نمیتونه هم کسی را متأثر بکنه.\* مادیرگر  
 از تأثر بالا تر قرار داریم.\* مامخلوقات عجیبی شده ایم.\* ما سوپرمان هستیم.\*  
 ش - مهمش متأثر نشدن است.\*  
 دکتر - پدر زرم يك همچو تصمیمی برای متأثر نشدن گرفته که : اگر کسی  
 از بالا سنگینی بزرگی را هم بر سرش بکوبه متأثر نمیشه.\*  
 و - اینجا دیگه نگهدار.\* چون داری اغراق میکنی.\*  
 ش - بدون تأثر جواب داماد عزیزمانرا بده.\*  
 و - ولی شنیدی چه گفت.\* دامادمان میگه اگر کسی از بالا سنگینی بزرگی  
 را بر سرش بکوبه من هیچ متأثر نخواهم شد.\*  
 دکتر - گفتم و حالا هم تکرار میکنم و مطمئنم که متأثر نخواهی شد.\* اگر  
 بخت آزمائی ۷۵ میلیون یا ۱۰۰ میلیون بزنه متأثر میشی...؟  
 و - اگر ضربه را قرعه کشی بخت آزمائی بزنه که متأثر نمیشم، بلکه  
 متأثر میکنم.\*  
 دکتر - گرچه با متأثر کردن دیگران بطور نصف از اصل مامنحرف میشوی.\*  
 ولی برای يك میلیون بزرگ همه چیز قابل عفو می‌باشد.\*  
 و - مطلقاً موافقم، برای يك میلیون بزرگ همه چیز قابل عفو است.\* خانم  
 این یکی را خوب تحویل بگیر و بخاطر بسیار.\* برای يك میلیون بزرگ همه چیز قابل عفو  
 است.\* موافقی...؟  
 ش - هرگز نمیتونم با این موضوع موافق باشم.\*  
 و - متأثر نشو.\*  
 دکتر - مادر زرم متأثر نشو، پدر زرم حق داره.\*  
 ش - هم متأثر میشم وهم متأثر میکنم و هیچ وقت نمیتونم موافق باشم که

شوهرم بعنوان يك مليونر بزرگ همه کارهایش قابل عفو باشد. اگر همه مردم هم او را عفو کنند من هرگز او را عفو نخواهم کرد.

دکتر- ولی قبل از همه تو خودت باید او را عفو نمائی تا متأثر نشود.

و - زنده باد داماد بلند نظرم.

ش - خوب اگر شوهرم يك مليونر بزرگ شد تمام کارهایش برای همه وحتى برای خودم قابل عفو واغماض خواهد شد.

و - زنده باد زن آزاد منشم.

دکتر - زنده باد مادرزن بلند فکرم.

ش - ولی...  
و - اما - ئی بمیان نخواهند آمد...  
ش - هنوز چی ها که بمیان نخواهند آمد...  
دکتر - اول علت بمیان آمدن این «اما» را بفهمیم.  
ش - دکتر شوهر يك مليونر بزرگ شود. تمام کارهایش برای همه وحتى برای خودم نیز قابل عفو خواهد بود. ولی اگر شوهرم يك مليونر بزرگ شود من نیز زن يك مليونر بزرگ خواهم شد. لهذا تمام کرده های من چه برای همه و چه برای شوهرم قابل عفو خواهد شد. موافقت...؟  
و - [ سرش را میخارد ]  
دکتر- پسر زن. میتونی سرت را هم بخاری وهم پوستش را هم بکنی. ولی برای این حرف حق دیگر چیزی نداری بگوئی.  
و - زن! توشیطانی!  
ش - من چه بودنم را خوب میدانم. تو اینرا بگو : موافقتی؟  
و - موافقت میکنیم...  
دکتر طول ندھیم. مجادله نکنیم. مادر زنم، خانمم نیامده...؟  
ش - نه - او کی سر وقت بجائی رسیده که...  
دکتر- بهتر. مایکخورده دیگر احتیاج به خلوت کردن داریم. صحبت ما هنوز تمام نشده.  
ش - میروم، میروم. صحبتتانرا تمام کنید.  
و - خانم به نمره بلیط نگاه کردی؟  
ش - کمی پیش میخواستم نگاه کنم که یادت رفت. الان میروم نگاه میکنم.  
(میروند)؛  
(بقیه در شماره آینده)

## « آثار قرن بیستم » « L'Oeuvre de xx Siecle »

چندی پیش در پاریس فستیوالی از آثار قرن بیستم تشکیل گردید که اشاره مختصر بعضی از قسمت های آن کرچه دیر شده ، برای خوانندگان مفید بنظر می رسد این فستیوال جالب توجه که مدت یکماه ادامه داشت آثار برجسته نیمه قرن جاری را بمعرض نمایش گذاشت . در این فستیوال قسمت کنفرانس ها ومباحثات قسمت سوم نمایش آثار قرن بیستم را تشکیل میداد مسیو ژان گهنو *Jean Guehenno* نماینده پاریس نطق بسیار قابل توجه در جواب مسیو سانتوس که از پناهندگان سیاسی اسپانیولی و رئیس این مجمع در پاریس میباشد ایراد نمود . نطق مسیو سانتوس بسیار مفید است فقط چند جمله از آن نطق برای نمونه درج می گردد :

- « من امشب در اینجا میخواهم از ۱۵۰ میلیون افرادی که بزبان اسپانیولی »
- « تکلم می کنند یاد نمایم این افراد که يك عطش سیراب نشدنی نسبت با آزادی و »
- « فرهنگ دارند در بعضی از کشورها يك ظلم و تعدی غیر قابل تحملی که ابدأ شایسته »
- « آن نمی باشند بآنها تحمیل می گردد . زیرا که طبیعت واقعی این افراد باهر نوع »
- « استبداد و زور گوئی مخالف است . زیرا که آنها زنده ترین احسانات دمکراتیک »
- « را دارا می باشند . زیرا که آنها باهر نوع امتیازات نژادی مخالف اند . »
- « تقریباً تمام این کشورها قریب بیست سال است که از نعمت آزادی برخوردار »
- « می باشند . اما حالایش از نصف این جمعیت مجبور به سکوت یا نیمه سکوت گردیده اند »
- « در بعضی از این ممالک افراد از دفاع آزادانه خویش محرومند و در بعضی از کشورها »
- « سانسور قبلی مطبوعات و افکار نویسندگان را در یک آزار و شکنجه دائمی قرار میدهد »
- « چاپ هر شماره از یک روزنامه و یا مجله يك مبارزه واقعی است که غالباً باشکست »
- « نویسنده مواجه است و این مبارزه يك مبارزه فوق العاده تلخ و شکننده است . »
- « و بالاخره در همین جلسات آخرین ناطق ( دینس دورژمون ) مسئله ( نویسنده ) را بنحو زیر شرح میدهد :
- ( متوقع هستند که ( نویسنده ) باید از تمام آثار و قضایای قرون قبل چیزهایی



بارت برده باشد، میل دارند که نویسنده بتناوب و در عین حال مذهبی و بت پرست باشد و با اهریمن و یزدان را درخوبستن جمع نماید، می خواهند نویسنده طرفدار اجتماع و مدعی آن نیز باشد، خلاصه انتظار دارند که نویسنده وسیله فروش مطبوعات بوده و در عین حال که در قید و بند مقررات اسیر است فوق العاده هیجان انگیز باشد در دوران های بحرانی اجتماع نمی داند که نویسنده را بیرستد و بایستی چوبه دار اعزام دارد؟ و اجتماع باین نحو ثابت مینماید که جای واقعی نویسنده را در اجتماع تشخیص نمی دهد. محققاً برای همین است که هنوز جای واقعی نویسنده در اجتماع معلوم نشده است. برای این است که نویسنده هنوز نمیداند در استخوان بندی اجتماع چه مکانی را باید انتخاب کند و جای او مانند جای سیاستمداران - اقتصادیان و سایر اعضای اجتماع معین و مشخص نگردیده است. مسلماً بهمین جهت است که نویسنده یک عامل بازی در میان چرخهای اجتماع گردیده است نه یک عامل آزادی. شغل واقعی او در اجتماع عبارت از آن است که کاری نداشته باشد و بالاخره مظهری از آزادی، و نه تنها مظهر آزادی شخصی و هنر خویش، بلکه مظهر آزادی تمام افراد و شرائطی که اجتماع او را بوجود آورده اند باشد.)

اکنون متن نطق ژان گنهو نماینده فرانسه را در این فستیوال عیناً نقل می کنیم.

### نویسندگان و هنرمندانی [ فرهنگیانی ] که سیاسی تر از تمام سیاسی ها گردیده اند

مسئله ای که این کلمات ساده حاوی آن می باشد (نویسنده در اجتماع) خیلی مهم است و در واقع برای ما مشکل است و بالا اقل برای من خیلی مشکل است که به آن جواب بدهم. این یک مسئله حیاتی است که درباره آن بسیار میتوان چیز نوشت و هنوز هم چیزهایی نویسد کافی است که امشب با طرف خودمان یک نگاه بکنیم تا حس بکنیم که شرائطی که در آن در این باره می توان قضاوت کرد گاهی بسیار مشکل است و وقتی که در این مجمع از تبعید شدگان - پناهندگان احاطه شده ایم لا اقل این فکر بوجود می آید که بر حسب پیش آمدهای مختلف سیاسی در برابر فلان دیوار و با در مقابل فلان درخت این آزادی روح بشری که آنرا شرافت می نامند روزی تیرباران بشود. مسئله این است و تکرار می کنم حل این مسئله بازندگی ما تماس دارد و وقتی که می خواهیم آنرا با ادراکات و افکار توصیف نمائیم اقرار میکنم که با اشکالات واقعی روبرو میشویم. فقط امیدی که دارم این است که شرائط هر چه می خواهند باشند این آزادی روح که آنرا شرف می نامند همیشه وجود خواهد داشت.

و انگهی اقسام شهرها و اجتماعات و نویسندگانش وجود دارند ولی ما که در این جا در این مجمع حرفهای دعوت داریم واضح است که هر یک از ما با اجتماع نطق های

رفقا باین سؤال برخورد کرده است که: [ يك نویسنده ایده آل در يك شهر ایده آل ]  
بر حسب عقیده او چیست و کیست .

خوب پس اول بگوئیم که يك نویسنده چیست و کیست . در هر صورت موجودی عجیب است شخصیتی است دارای تناقضات شخصی است مرهوز و در عین حال بسیار معمولی مردی است تقسیم شده مابین آنچه مایل است باشد و آنچه که بآن متظاهر است . دارای تمایلات محبوب مردم شدن و ( مستقل ماندن ) همان چیزی که مطمئن ترین وسیله عدم محبوبیت میشود . مردی است که میل دارد که چیزی را که میل دارد بگوید بگوید و فریاد بزند و در عین حال و در همان زمان چنان با هوش است که تمام حیلها و ملاحظاتی را برای رعایت مقررات و قواعد بکار برده و کلمات خود را بطوری سنجیده و مقصی بیان نماید که خود نیز در آن کم بشود . این نوع تناقضات داخلی باعث میشوند که نویسنده حتی بدون در نظر گرفتن رژیمهای مختلف سیاسی يك وضعیت اسفناک داشته باشد ،

بعقیده من هیچ اشکالی ندارد که در فعالیت نویسنده دو چیز را تشخیص داد : یکی بازی نویسنده کی و دیگری عمل شاهد و ناظر بودن اوست . متأسفانه قسمت اعظم مردم عقیده دارند که نویسنده باید حتماً مشغول کننده باشد . کتابها در زمستان بهتر فروش میروند زیرا که شبهای زمستان دراز هستند .

اگر من میخواهم تشریح کنم که نویسنده کیست بکاری فکر میکنم که شخصاً بآن مشغول بوده ام من مدیر مجله بوده ام و باین عنوان بسیاری از جوانها را پذیرفته ام آنها جلوی میز من سان داده و نوشتههای خود را عرضه می داشتند . هر کدام آنها با نوشتههای شان مثل این بود که سر خود را در میان دوست گرفته و بمن تقدیم می دارند . با وجود این نمی توانم تشریح کنم که این موضوع در عین حالی که مضحک است چقدر تأثیر انگیز و اضطراب آور است ! حتی یکی از آنها نبود که مطمئن نباشد که قبل از او کسی زندگی و عشق را شناخته است ، بقیه .... ؟ حتی یکی هم نبود تصور نکنند که اگر هم کسی ( زندگی و عشق ) را شناخته باشد مانند او با صداقت نوشته و یا گفته باشد . همه چیز فقط با خود او شروع میشود . بسیار خوب نویسنده همین است ، تاریخ ادبیات - شاهکارها و ادبیات با ارزشی که باقی هستند يك مجموعه از همین شهادت ها در طی قرون می باشند . این عشق شاهد و ناظر بودن و بیان مشاهدات است که تاریخ ادبیات را تشکیل میدهد ادبیات در مجموعه خود اگر بتوانیم بگوئیم عبارت است از يك نوع معرفی خود و یا دیگران ( Ecce Homo ) شرح حال شخصی و یا شرح حال دیگران است .

( در صورتیکه همین شرح حالها توسط خود مؤلف نقاشی میشود ) . و نیز تصویر نقاش نیز میباشد . بزرگترین نویسنده پس از همه چیز کسی است که بزرگترین و

صدیق‌ترین - راستگوترین و جسورترین شاهد و ناظر بوده باشد و در عین حال دارای ابزار و عوامل لازم برای اینکه شهادت خود را برای تمام مردم با غلبه و بطور غیر قابل ردی بیان نماید باشد. بدیهی است يك چنین شهادتی غیر از اینکه با آزادی مطلق توأم باشد غیر ممکن است. آزادی اولین و لازم‌ترین شرط کار نویسنده است.

این جمله و لترامی دانید که میگوید: «نویسنده باید در شهری آزاد زندگی کند» چون خود و لتر آن آزادی را نداشت خودش سعی کرده است آنرا ایجاد نماید و زندگی خود را برای ایجاد آزادی صرف کرده است. وقتی که آزادی وجود ندارد ما فقط يك وظیفه داریم و آن اینکه آن را ایجاد نمائیم.

قسمت دوم راجع بشهر ایده آل معذرت میخواهم که در این قسمت خیلی مختصر بیان خواهم کرد زیرا که چهل سال مبارزه دائم بمن یاد داده است که تشریح يك شهر ایده آل بسیار آسان است و در دو کلمه بیان میشود و آن شهری است که سازش مابین **عدالت و آزادی** را برقرار نماید.

بنا بر این تکلیف يك نویسنده محرز میشود و آن این است که این عدالت و آزادی را در موقع تحدید نجات بدهد. من تصور می کنم که بحث بزرگ قرن ما بهمین مسئله مربوط است متوجه باشیم که موضوع تشکیل این کنگره برای دفاع از آزادی، آزادی فرهنگ می باشد. آری باید خیلی هوشیار باشیم. من بسهم خود برایم قابل تصور نیست که بتوان فقط آزادی هنرمندان را! بنهایی تأمین نمود و تصور نمی کنم که يك کنگره که برای دفاع از آزادی فرهنگ تشکیل میشود بتواند کنگره ای برای دفاع از آزادی هنرمندان بوده باشد. هنرمندان نباید هیچگونه امتیازی برای خود قائل بشوند بلکه برعکس چیزی که عظمت و ارزش کار آن هارا نمایان می نماید عبارت از این است که آنها بخوبی هویت کار و زندگی خود را با کار و زندگی تمام مردم آمیزش داده باشند و در حالیکه از خود دفاع می نمایند از تمام نوع بشر دفاع نمایند. و این بنظر من فوق العاده مهم است. يك کنگره دفاع از فرهنگ که فقط دفاع از فرهنگیان بنماید عبارت از يك کنگره ظرفا خواهد بود در حالی که يك هنرمند غیر از يك آدم ظریف بوده بلکه شخصی است که سعی نماید مردم را در شخص خود جمع نماید.

(این اشعار سعدی با موضوع تناسب کامل دارد \*):

صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه      بگسست عهد و صحبت اهل طریق را  
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود؟      تا اختیار کردی از آن، این طریق را  
گفت آن کلیم خویش بدر میبرد ز موج      وین سعی میکند که: رهاند غریق را)

میشله Michelet (از نویسندگان بزرگ قرن ۱۹ فرانسه) در

[من] خودش [من] بشری را تشخیص میداد و من میگویم که بزرگی



يك هنرمندی بطور دقیق بستگی براهی دارد که او از [وجود خود] بسوی ( وجود بشری ) می پیماید پس آزادی فرهنگ عبارت از آزادی فرهنگیان و هنرمندان و هنر نیست بلکه عبارت از آزادی تمام مردم است .

جذبۀ آزادی ، رکارهای ما نمی تواند وجود داشته باشد مگر موقعی که مادران آزادی را بادبکران و بمعیت آنها بازی نمایم و اگر بهیئیم که دیگران تحقیر شده و با شکست میخورند ما نیز با آنها و در رنج آنها شریک باشیم . و تا وقتی که شرائط مادی زندگی شخصی را از آزادی محروم نمایند؛ فرهنگی که ما از آن دفاع می نمایم هنوز بشام وظیفه خود عمل نموده است .

بعقیده من سلب آزادی با سلب عدالت - چون آزادی بدون عدالت و عدالت بدون آزادی وجود ندارد بطور جدائی ناپذیری با همدیگر ارتباط و اتصال دارند .

در حال حاضر که باشما صحبت می کنم نمیتوانم از کنگره نظیر همین کنگره که ۱۷ سال پیش یعنی در سنه ۱۹۳۵ در آن شرکت نمودم یاد نمایم . خانمها آقایان آن کنگره نیز نامی خیلی شبیه به این کنگره امروز ما داشت فضائلی مانند ژید **Gide** و دیگران در آنجا صحبت کردند بعضی از آنها امروز در جمع ما هستند مانند کالسو - مارو و خودم و بعضی دیگر را دیگر شما نخواهید شنید که صحبت میکنند من یک کنگره ۱۹۳۵ با خوشحالی تمامی فکر میکنم و از آن نهایت رضایت را دارم و یاد کار هائی که از آن کنگره دارم هیچگونه تأسف برای من تولید نمی کنند که در آن شرکت کرده ام و خیلی خوشحالم که در آن زمان چیز هائی را که گفتن آنها را ضروری تشخیص میدادم بیان کرده ام . کنجکاوی باعث شد که به کاغذ های آزمون مراجعه کنم و بیم داشتم که تصور کنم و بخود بگویم : (بهیوفائی و بی ثباتی دنیای خواهی برد) ولی متأسفانه دیدم همان مسائل امروزی در همان روز هم مطرح بوده است و عین همان مطالب را می توانم همین امروز هم مطرح نمایم . البته با استثنای بعضی مجله های خوش بنیانه آن روز که امروز بواسطه پیری نمی توانم آنها را باور کنم . خوب حالا چه می گذرد ؟ همانطور که عرض کردم امروز بعضی از آتهائی را که در کنگره ۱۹۳۵ صحبت میکردند خواهید شنید . اما بعضی هارا هرگز نخواهند شنید .

ما این عده که می توانم بگویم در آن سال با همین عشق حقیقی به عدالت دور همدیگر جمع شده بودند ولی نمی توانم بگویم که عین همین عشق را به آزادی داشتند زیرا امروز باید جرئت داشته و اقرار نمود که يك خصومت باقی ما بین برادران دشمن وجود دارد . امروزه وقتی از همدیگر با منتهای محبت ممکنه میخواهیم صحبت کنیم اولین کلمه که بر زبان جاری میشود [خائن] است . ما برای یکدیگر خائنین محسوب

می‌شویم معه‌ذا من بسهم خود اجازه استعمال این کلمه را نمی‌دهم و ابدا کسی را پخیانت متهم نمی‌نمایم . من فقط فکر می‌کنم بامشکلاتی که در قرن ما وجود دارد اقتناع حس تمایل خدمت اجتماعی به عدالت و آزادی دچار مشکل شده‌است. در این جا حضور جمع اقرار می‌کنم که مردم باید بطور شرافتمندانه راه دیگری در پیش بگیرند : چه شده‌است بعقیده من بدترین چیزی که ممکن است پیش آمده‌است آن چیزی که در ۱۹۳۵ مردم عادی و نویسندگانش را متحد می‌نمود این بود که هر يك از آنها می‌دانستند که ترفی يك نفرو ترفی عموم نمی‌تواند عملی باشد مگر در حقیقت و بوسیله حقیقت . ولی حالا این قضیه مخوف اتفاق افتاده‌است که اگر ۱۷ سال پیش فرهنگیان بعضی وقت‌ها بخود حق می‌دادند روی بعضی موارد فرهنگی که گاهی وسیله استعمال دروغ و تزویر را از دست می‌دهد تردیدی بنمایند حالا خانها آقایان چیزی که بسیار مهم و خطرناک است اینست که امروز نویسندگان و فرهنگیان ظن وشك خود را روی خود تعلیم و تربیت و نه بعضی مسائل آن انداخته حتی روی مقصود و منظور اصلی آن که حقیقت و درستی است شك می‌آورند! این مسئله است که ه‌خوف و مهم است نویسندگان سیاسی تر از سیاستمداران شده‌اند فرهنگیان ه زور تر و دروغ گو تر از سیاستمداران بار آمده‌اند من کاری بدلائل آنها ندارم من میتوانم باور بکنم که برای عده زیادی از آنها بدلائلشان شرافتمندانه باشد . و من اینهارا بعقیده خودم مردمان گمراهی میدانم اما درباره موارد بسیاری تردیدی در شرافت روح آنها ندارم .

این آقایان برای خود دلیل اقامه می‌کنند که دردنیائی که نادرست هستند نمیتوان بغیر از وسیله نا درستی موفقیت اخذ کرد . مردم عادی می‌توانند چنین افکاری داشته باشند . اما برای کسی که نام نویسنده بروی خود گذاشته‌است این طرز تفکر کاملا غلط و ممنوع است .

بعقیده ن خیانتی بالاتر از این نسبت به فکر مردم نیست که حقیقت را در نظر آنها ه‌شكوك جاوه بدهیم . نویسنده‌ها و بطور اعم هنرمندان نباید و نمیتوانند در این تخریب افکار همکاری نمایند نویسنده بخواهد یانخواهد محکوم است که در حقیقت و بادرستی سروکار داشته باشد . هیچ شانس اینکه واقعا کار بازرشی جز در حقیقت و بوسیله دوستی بوجود آید موجود نیست نویسنده نمی‌تواند با مردم همکاری داشته باشد مگر اینکه از همان ایمان طبیعی که مردم و خودش بحقیقت آن واقفند کمک بگیرد . این است وضع اسفناکی که امروز داریم و بطور جدی فرهنگ بشری را مسموم می‌نماید اگر من سعی میکنم که نقش نویسنده و عملی را که در شهر باید انجام دهد تشریح کنم تمام این قضایا هیچ چیز را تغییر نمی‌دهند و وظیفه ما همان است که بوده‌است علی رغم این مکتب جدید نقش

ماها، ماهائی که خود را نویسندگان واقعی می‌دانیم ( زیرا که عده نویسندگان غیر واقعی بسیار زیادتر از نویسندگان حقیقی شده‌است ) هیچ وظیفه غیر از خدمت بحقیقت نداشته و مخصوصاً باید بملاقات مردم رفته و بان‌ها مجدداً بگوئیم و همیشه تکرار کنیم که هیچ راه نجات غیر از حقیقت و درستی نه امروز و نه هیچوقت وجود ندارد و وظیفه ما این است که از آهنگ پروپاگاندا اجتناب بجوئیم .

من قدری تندوبلند احساسات خود را بیان کردم و باور فرمائید که خیلی متأسفم زیرا مطمئن هستم که همین بیانات را هر قدر هم آهسته میگفتم حتی زمزمه میکردم کمتر از آنچه گفتم صحیح و دقیق نمی‌بود .

من کاملاً مطمئن هستم که وظیفه ما همان است که بوده‌است . نباید کمک کرد که مردم نسبت بهم‌دیگر کینه بورزند و نباید باضافه شدن دشمنی و کینه در جهان کمک کرد . رئیس این مجمع مشیو ساموس الان متذکر میشد که ما باحکومتها کاری نداریم و فقط سر و کار ما با مردم است و ما فقط مردم را باید مخاطب قرار دهیم و من خوشحال که امشب خطاب بمردمی بکنم که مطمئن هستم همه آنها را دوست میداریم و باندازه سایر ملل دنیا دوست می‌داریم و آن ملت روس است من خودداری نمیکنم که ما آنها را صمیمانه دوست می‌داریم و برای آنها مانند سایر ملل آرزوی خوش بختی می‌نمائیم و خیلی خوشحال خواهیم شد که دکترین دیاما *Diamat* افلا از يك نقطه نظر صحیح باشد که دیکتاتوری پرولتاریا همانطوری که مارکس *Marx* وعده داده است و همانطور که لنین آرزو کرده است خاتمه پذیرد . آرزوی صمیمی من این است که ملت روس خوشبخت بشود که دیگر ترس نداشته باشد و بالاخره در صلح و آزادی بسر ببرد . و آرزو مندم که در این دنیا غیر از رفاقت و اتحاد آرزوی دیگری نکنیم .

**ژان کهنو**



## فلسفه تاریخ ابن خلدون

### مقایسه افکار ابن خلدون با شپنغر

کم کم بعلمی که ذکر میشود سیر صعودی تمدن تغییر جهت داده و اسباب اضمحلال و انهدام آن فراهم می آید .

### علل انحطاط و سقوط تمدن شهری

ابن خلدون معتقد است همانطوری که برای يك شخص طبیعی مراحلی مثل تولد جوانی و پیری وجود دارد که این مراحل را روی هم عمر آن شخص میگویند و پس از گذشتن این مراحل و سر رسیدن اجل این شخص بناچار میبایستی تن به نیستی و مرگ دهد و وضع واحدهای اجتماعی بهمین منوال است . عمر يك واحه اجتماعی از نظر ابن خلدون ازشه « جیل » نسل تشکیل شده بدین ترتیب :

نسل اول دوره بدوات است قبل از تشکیل حکومت . نسل دوم تشکیل حکومت و ایجاد تمدن بدوی است و نسل سوم استحاله تمدن بدوی بتمدن شهری . پس از انقضای این سه نسل دوران مرگ و نیستی فرا میرسد و چاره‌ای هم بر آن نیست . « ... فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون (۱) ... »

« ... جز آنکه عمر دولت معمولاً ازشه « جیل » نسل تجاوز نمی کند نسل عمر متوسط يك انسان عادی است که معمولاً از چهل سال تجاوز نمیکند چنانکه خداوند می فرماید « ... حتی اذا بلغ اربعین سنة ... (۲) »

بنابر مطالب فوق عمر يك واحد اجتماعی از نظر ابن خلدون صدویست سال است و پس از گذشتن این صدویست سال میبایستی بناچار راه نیستی را در پیش گیرد . نکته جالب توجه آنکه وی تدبیر بشر را برای ممانعت و جلوگیری از این امر بیهوده و عبث میدانند چنانکه میگوید :

« ... در فصول گذشته علل و اسبابی که موجب پیری دولتها میشوند بیکان یکسان بر شمردیم و گفتیم که پیری بطور طبیعی بهر دولتی عارض میشود و همچنانکه در سایر

امور طبیعی دخل و تصرف غیر ممکن و محال است وضع دولتها هم بهمین گونه است .  
پیری از امراض مزمن است که نه میتوان آنرا رفع و نه علاج کرد باین علت که از  
امور طبیعی است ... ۱»

« ... دیده شده که بعضی از زعمای قوم وقتی این امر میشوند بخیال آنکه  
می توان آنرا جلو گرفت یکسلسله اقدامات مشبث میشوند و تصور می کنند علت  
این ضعف و پیری در اثر غفلت و بی توجهی ایشان بوده است و حال آنکه چنین نیست ...  
(۲)» حال می پردازیم بعللی که موجب پیری و بالاخره مرگ یک واحد اجتماعی میشوند:  
سابقاً گفته شد اقوام و قبایل بدوی در اثر گذشت زمان و اختلاط و امتزاج با یکدیگر  
و تشریک مساعی برای گذراندن زندگی و مبارزه دسته جمعی با موانع طبیعی کم کم  
دارای یکسلسله آداب و رسوم و عادات و عنائن مشترک میشوند که این آداب و رسوم  
و شعائر موجب پیوستگی و همبستگی ایشان با یکدیگر میباشد و بمثابة روح واحدی  
است در کالبد این اقوام و قبایل . مجموعه این آداب و رسوم و شعائر را ابن خلدون  
« عیبت » قومیت نام می نهد . وی معتقد است مردم بدوی باقتضای محیط مسکونی  
و عدم برخورداري از مواهب طبیعی دارای خصایصی و ممیزاتی میشوند که همین خصایص  
موجب پیشرفت ایشان میگردد از جمله این ممیزات اتحاد و اتفاق شجاعت و دلوری  
مناعت ، اتکای بنفس ، صبر و شکیبائی در برابر مشکلات و شادانند و جز آنست .  
رقه رفته مدارج ترقی و تکامل را پیموده و ابتدا با تشکیل حکومت اقوام و قبایل همجوار  
را یا بزور و یا بایمان و قسم در تحت فرمان خود در آورده و اساس و شالوده تمدن بدوی را  
میریزند و بعد همچنانکه قبلاً شرح داده شد این تمدن بتمدن عالی تری متحول و  
متبدل می گردد . و با این تحول و تبدل همچنانکه در قشر و رودیه اجتماع تغییرات و  
وتطوراتی صورت می گیرد که از لحاظ صوری تمدن را بارونق و ابهت حلوه میدهد . در  
عمو وزیر اجتماع نیز تحولاتی بوقوع می پیوندد که رفته رفته اسباب زوال و انهدام این  
تمدن را فراهم می آورد بدین ترتیب که پس از ایجاد حکومت و تحت فرمان در آوردن  
اقوام و قبایل همجوار و پیوسته پس از تشکیل تمدن شهری در بین ملت غالب يك نوع حس  
حقارت نسبت بملل مغلوب که هر کدام بنوبه خود دارای عصبیت و قومیتی هستند پیدا  
میشود . ملل مغلوب در اثر برخورد با این امر کم کم بپاد افخارات در بین خود افتاده  
و بتکریم بزرگداشت آنها می پردازند و رقه رفته کوشش میکنند تا خود را از زیر  
یوغ اطاعت ملت غالب خارج نمایند . از جانب دیگر عادت کردن مردم بشهریگری و  
تمدن و برخورداري از رفاهیت که از خصایص شهرنشینی است مسائل و اموری را پیش  
می آورد . از جمله این مسائل یکی از دست دادن خلق و خوی بناوت است . دلیل آن

اینست که مردم شهرنشین در اثر وفور نعمت احتیاجی بتلاش برای بدست آوردن مایحتاج خود ندارند بهمین علت به تن پروری و راحت طلبی خومی گیرند و بالنتیجه مانند زنان و کودکان در کثرت حمایت دولت درمی آیند. مسئله دیگر که آنهم معلول شهرنشینی است احساس بی نیازی مردم ارداشتن عصیت است. همین بی نیازی از داشتن عصیت موجب اصلی ازین رفتن تمدن این واحد اجتماعی است بعد از این تمدن چون لاشه‌ای بیجان مرآن در معرض تلاشی و زوال است. در این وقت است که اولیاء امور و زعمای قوم بفکر چاره افتاده از یکطرف برای اسکات ملل تابعه که در اثر بد رفتاری ملت غالب بیاد افتخارات خود افتاده و دعوی استقلال دارند امر حکومت را بین زعمای ایشان توزیع می کند و از طرف دیگر شروع به تبلیغ برای تقویت حس قومیت در بین مردم نماید ولی هیچکدام از این دو تدبیر نه تنها نمی تواند تمدن را از زوال و سقوط حتمی نجات دهد بلکه تدبیر اول خود موجبی برای تجزیه و تفکیک می گردد. و این هنگامیست که برف پیری بر سر این واحد اجتماعی نشسته و خلق عالم از رفتن آن عاجزند. این خلدون در اینجا برای اثبات نظر خود که این امر تقدیر نیست نه تدبیری می گوید در بعضی از جوامع دیده شده که در موقع ضعف حس قومیت عده‌ای از عقلای قوم این ضعف را در نتیجه عدم لیاقت و بی کفایتی خود دانسته و خواسته اند بر آن تدبیری بیابند و از سقوط و ازین رفتن آن جلوگیری نمایند بهمین جهت در صدد چاره برآمده اند و حال آنکه چقدر ایشان در اشتباهند زوال و انحطاط عصیت و بالنتیجه تمدن در دست این و آن و یا کفایت و عدم کفایت عمر وزید نیست بلکه امری است ضروری و امور ضروری را نمی توان مانع شد و ادامه می دهد چاره اندیشی و تدبیر این اشخاص که خواسته اند تمدن خود را از زوال و سقوط حتمی نجات دهند گاهی از اوقات با این امر مواجه می شود که تمدن برای مدت کوتاهی بطور کاذب بسیر صعودی خود ادامه میدهد ولی یکباره ناگهان سقوط می کند مثلاً چراغی که روغن آن تمام شده و قبل از اینکه یکباره برای همیشه خاموش شود شعله‌ای میزند و میمیرد.

«... چه بسا در آخر عمر یک دولت این توهم حاصل می شود که پیری از آن زائل شده و حال آنکه چنین نیست بلکه این حالت چراغی را ماند که روغن آن تمام شده و قبل از اینکه یکباره برای همیشه خاموش شود شعله‌ای میزند و سپس می میرد (۱)...»

### مقایسه بین آراء ابن خلدون و اشپنگلر

با توجه بآراء و عقاید ابن خلدون در زمینه فلسفه تاریخ و همچنین مطالعه نظریات اشپنگلر در این زمینه مشاهده می شود که آراء و نظریات این دو در چند مورد با یکدیگر مشابهت دارد. بدین جهت در خاتمه این سلسله مقاله کوشش می شود تا روش



این نظریات مشابه از نظر خوانندگان محترم بگذرد. بطور کلی آراء این دو فیلسوف و محقق تاریخ در این موارد بایکدیگر همانند و شبیه است.

۱- اینکه هر دو ایشان پس از بررسی و مطالعه کل تاریخ بشری باین نتیجه رسیده‌اند که علت واحد یا علل چند گانه‌ای مورد تغییرات و دگر گونیهای تاریخ عالم است. این امر می‌رساند که ایشان برای تاریخ عالم وحدتی قائلند زیرا در غیر اینصورت علت واحد یا علل چند گانه‌ای نمی‌توانست موجب تغییرات و دگر گونیهای تاریخی در جمیع ازمناه‌ها باشد.

۲- هر دو معتقدند که هدایت يك واحد اجتماعی بدویت و نهایت آن شهرگیری و حضارت است یعنی تمدن از مرحله بدوی شروع شده و در میان جلال و ابهت تمدن شهری جان می‌سپارد.

۳- هر دو تغییرات و تطورات عالم را بنظام و مشیتی فوق قوه و اراده انسانی نسبت می‌دهند و کوشش و تدبیر بشر را برای جلوگیری و معانعت از وقوع این حوادث امری عبث و بی‌پهلو می‌پندارند.

۴- و بالاخره هر دو ایشان برای واحد های اجتماعی عمری قائلند که پس از گذشتن این عمر و سر رسیدن اجل بناچار باید تن به نیستی و مرگ دهند. در اینجا از جهت احتیاط و عدم اطاله مقال از تشریح و تفصیل سه مورد از موارد چهار گانه فوق صرف نظر کرده فقط مورد اخیر را که ضمناً موارد دیگر را تا اندازه ای شامل است قدری مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهم.

از نظر این خلدون عمر يك واحد اجتماعی از سه «جیل» نسل تشکیل شده و بطور معمول از صد و بیست سال تجاوز نمی‌کند و در این مدت با تغییرات و تطوراتی رو برو می‌شود که برای آن لازم و ضرور است. وی معتقد است که يك واحد اجتماعی قبل از تشکیل بصورت اقوام و قبایل پراکنده‌ای بطور جدا گانه در صحاری و کوه پایه ها و دشتهای برای امرا حیات و گذران زندگی روزگار می‌گذرانند و با موانع و مشکلات طبیعی دست بگریبان میشوند کم کم در اثر گذشت زمان و مروردهور بعلت احتیاج کرد هم آمده و در اثر يك سلسله اعمال شرك داری یگانگی و وحدتی معنوی می‌گردند و بعد بوسیله همین وحدت که بقومیت یا عصبیت موسوم است تشکیل تمدنی می‌دهند که این تمدن هم بنوبه خود بتمدن عالی تری بالاجبار و ضرورت متحول و متبدل می‌گردد. لکن در همین هنگام بسبب بی‌نیازی که از داشتن حس قومیت در خود احساس مینماید رفته رفته این حس ضعیف شده و با ضعف آن که در حقیقت بمثابه روح در کالبد این واحد اجتماعی است این تمدن راه زوال و نیستی را در پیش می‌گیرد و این بدان سبب است که

برای هر مدنیت در این جهان سهم و حصه ایست همین که عمر آن محسوب می شود و پس از سر رسیدن اجل بناچار بایستی بسابودی و اضمحلال تن در دهد «... فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون...» «...والله یقدر اللیل والنهار...»<sup>۱</sup>

اشپینگلر تقریباً همین مضمون را تنها با با واحد مقیاسی بزرگتر و از نظر گاه و بنیشتی وسیعتر و بیسان دیگر ابراز میکند. وی میگوید یک واحد اجتماعی در طول عمر یک هزار و چهارصد ساله خود دستخوش تغییرات و تبدلاتی میگردد که ناچار و ناگزیر از تن در دادن بآنست. از نظر وی نیز عمر یک واحد اجتماعی بدو دوره منقسم میشود (دوره فرهنگی و دوره تمدنی). دوره اول نیز خود بر حسب اقتضا مراحل را که مشابه است با مراحل گذشت یک سال مثل بهار، تابستان، پاییز و زمستان پشت سر گذاشته و وارد دوره تمدنی می گردد. طی دوره اول (دوره فرهنگی) در طول یک هزار سال صورت می گیرد و طی دوره دوم (دوره تمدنی) که در اتر ازین رفتن روح واحد اجتماعی کم کم در حال تلاشی و انحطاط است حداکثر از چهارصد سال تجاوز نمیکند و پس از انقضای این مدت دیگر از این واحد اجتماعی اثری درین نیست زیرا این دگرگوئیها ناشی از «سرنوشت بر فرهنگ است» حال بگفته خود او توجه کنیم:

«... این فرازونشیب و ترقی و انحطاط شبیه تضادفات و اتفاقات روزگار نبوده بلکه از جمله خواص ذاتی هر فرهنگ است، سیر طبیعی یا مقدرات قطری هر فرهنگ همین بوده و تمام فرهنگهاییکه تا کنون پدید آمده اند همین راه را پیموده اند و سرانجامشان همین بوده است. دوران نیرومندی و جنبش درونی هیچیک از فرهنگها بیش از هزار سال نبوده و هر کدام از آنها بدون استثناء پیش از انحراف و زوال خود تمدن عظیمی برپا نموده و لحظات آخر عمر خویش را در میان شکوه و جلال ظاهری ولی عاری از روح و احساسات نژادی بی پایان رسانیده اند...» (۲). از آنچه در طی این سلسله مقاله از نظر این خوانندگان محترم گذشت این نکته معلوم میشود که آراء و نظریات ابن خلدون چه در زمینه متد تاریخ نگاری و چه در زمینه تحلیل و تعلیل تغییرات و تطورات تاریخی تاجه پایه وحد به بنیان گذاری دو علم تاریخ و جامعه شناسی کمک و مساعدت نموده است و دو علم مذکور تعیین و تشخیص خود را تاجه اندازه مرهون دانش وسیع، تیزبینی، موشکافی و وسعت اندیشه و فکر این محقق دانشمند میباشند.

### پایان

در شماره های آینده زندگی سیاسی ابن خلدون همراه با نظریات وی در زمینه سیاست از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت.

## اکنون چه باید کرد؟

پیشرفت‌هایی که ملل شرق و غرب در جهت نزدیک شدن بیکدیگر کرده‌اند همه مردم را به امیدواری تشویق می‌کند و این امید ضرورت دارد. مذاکره کنندگان در هر جا در هفته‌های آینده یکدیگر را ملاقات می‌کنند، باید پشتیبانی و حمایت افکار عمومی را احساس نمایند تا در پشت میز کنفرانس مجدداً عدم اعتماد بر صلح مستولی نگردد. نقش فرانسه در تعدیل اوضاع بین‌المللی و در این تجدید اعتماد مهم بوده است. در ظرف چندماه کشور ما توانسته است با تمام قوای خود، ابتدا با استقرار صلح در آسیا سپس با الحاق به اتحاد ملل اروپائی غربی که مقدمه واجبی برای مذاکرات مهم جاری بوده، بجزایان کمک نماید.

امروز ما میوه‌های آن جنبش را میچینیم و دولت که کشه را در تدارک صلح قرار می‌دهد می‌داند که در پشت سر خود اراده پشتیبانی هشیارانه ملت را دارد.

پس، آیا اکنون هنگام استراحت. تماشای جریان حوادث و بیان تهنیت‌های متقابل درباره نتایج کار فرارسیده است؟ این تصور به سرعت گمراهیها و مرازبه‌های زیادی بیارمی آورد کوشش دیر و در دناك بود و لازم هم بود که گاهی با خشونت توأم باشد زیرا دبررس بود ما نباید این خطای تراژیک را از نو مرتکب شویم.

بیش از این، حوادث در جریان نامنظمی بحال خود واگذار شده بود تا آنجا که جنگ در آسیا و از هم کسبختن در اروپا تقریباً خطرات قریب الوقوعی گردید. امروز ما می‌توانیم نفس بکشیم، اندکی آرامش را بازیابیم و میدان عمل داشته باشیم اما در حالی که در بالای سر خود پیدایش خطر وحشتناک دیگری را، که این بار مربوط به نظم اجتماعی است، از جانب دیگر مشاهده می‌کنیم نباید حوادث را دوباره بحال خود واگذاریم.

### اراده عمومی

از هم اکنون باید آینه‌ساخت • باید از هم اکنون که مذاکره کنندگان سیاسی کوشش راغبانه خود را دنبال می‌کنند، طرق اصلاحات داخلی را در نظر گرفت و طریق مختلف برای تأمین صلح و اصلاح کشور وجود ندارد؛ يك راه موجود



است و این تنها راه است: باید اراده ملی را بسیج کرد. نقش و وظیفه سران دولت و احزاب سیاسی دبارت از این است که در عین حال، عاملین و ابزارهای بسیج اراده عمومی باشند. باید اراده عمومی را برانگیخت، ترغیب نمود سپس آنرا مشخص ساخته و حفظ کرد، از آن تبعیت و بان خدمت نمود. در این مبادله دائم، در این عمل متقابل بین ملت و برگریدگان آنست که دموکراسی قدرت و صحت خود را بدست می آورد.

حزب رادیکال، بتازگی آزمایشی از اراده خود برای شرکت مؤثر در این تلاش نشان داد آنچه در جریان کنگره فوق العاده اخیر حاصل شده است موجب دلگرمی زیادی است نه تنها در یک موضوع و نه تنها برای رادیکالها - شده است.

اراده فعالین و احساسات اکثریت این بار بروشنی بیان گردیده است. گفته شده است که این کنگره پرهیاهو بود این درست است و من بنوبه خود از این موضوع متأسفم. این حقیقتی است که فعالینی از همه استانهای فرانسه آمده بودند و در قلب خود فصل نوی را آرزو داشتند، چنانکه در مورد اغلب آنها دیده می شد باتلخی سر خوردگی مراجعت نکردند. آنها بعد از اعلام اراده قاطع خود در پرداخت ابراز کار سیاسی خویش مملو از امید بازگشتند.

اگر چنین جنبشهایی، چنین منابع قدرتی در مقابله با فلالن نظم مستقر شده از «بالا» در هم می شکنند در آینده خشمهای بجائی را بیار خواهند آورد چنانکه برای ما، در مخالفت با ترقی، خطر هولناک جنگی که اکنون از آن اجتناب شده: تدارک شده بود اگر صلح بمنزله یک خلافت مداوم است. دموکراسی کمتر از آن نیست.

**حزب رادیکال ادعای کسانی را که «به سیاست بی علاقه اند» زیرا متقاعدند که نمی توانند در آن اثری ببخشند باشد رد کرد.**

آزمایش محسوس و غیر قابل انکار اخیر به تمام فرانسویهای مشتاق تغییرات، اصلاحات و اقدامات بزرگ ملی و بانها که جاه طلبیها و امیدهای خود را در پشت شکاکیت خویش متراکم ساخته اند و امر زاعلان کننده «بی تفاوتی» هستند؛ نشان داد که کار آنها می تواند تعیین کننده باشد.

### درس کنگره

در طی این کنگره صاحبان منافع متحده، یعنی «سیاست پیشگان حرفه ای فئودالی و صاحبان «ماشین» مجبور شدند در مقابل «سرباز پیاده»، در برابر این ولایتیهای ظاهراً بی سلاح، منفرد، گمنام، که فقط برای اظهار ایمان و بیان بی صبری خود آمده بودند، سرخ نمایند و بدین نحو بطالان افسانه «سیاست مختص به محارم و تکسین های سیاسی» اعلام گردید.

سیاست متعلق ب مردم است، اگر مردم بخواهند آنرا در دست گیرند

اگر فردا یکی از خوانندگان این مقاله تصمیم بگیرد در حیات سیاسی کشور شرکت کند، از همان لحظه تصمیم، واجد تأثیر معناداری خواهد بود؛ چه، او در يك حزب ثبت نام می کند، و بزودی صدایش و عملش در تعیین سرنوشت ملی وزن خود را نشان خواهد داد

اگر در هفته های آتی، چند هزار مرد وزن با حسن نیت مصمم شوند که در يك حزب ثبت نام کنند و با تفاق دوستان، خویشاوندان و همکارانشان به جنبش و فعالیتی که بیش از چند ساعت در هفته نخواهد بود بپردازند آینده آن حزب بزودی و بکلی تغییر خواهد نمود. من از چنان مردان و زنانی درخواست می کنم که باین کار برخیزند، تأمل نکنند و بدانند که حرکتشان و تصمیمشان میتواند همه چیز را تغییر دهد و خیلی زود در حمایت کمیته محلی آنها، فدراسیون آنها، حزب آنها و بالاخره حتی در حیات جمهوریت مؤثر واقع شود

هر نیروئی که با عضویت جدید یا عمل فردی مؤثری بوجود آید در جهت رستاخیز ملی خواهد بود و به کوششهای ضروری که ما با آن مبادرت ورزیده ایم، کمک خواهد کرد.

## تحقیق در هدف حکومت‌ها هدف حکومت در قرن بیستم

در ضمن مطالعه این مقاله تحقیقی و مفید باید توجه داشت که اگر مداخله دولت در امور اجتماعی در مرحله پیش از انقلاب فرانسه موجب فساد بود برای این بود که این مداخله دولت برفع طبقه کوچک فاسد و منحط بعمل می‌آمد. بورژوازی که در آن مرحله یک نقش مترقی بر علیه فئودالیسم و تنظیم تولید داشت تدریجاً این نقش مترقی از لحاظ تاریخی بعکس خود تبدیل شد، آزادی و رقابت در بازار گائی عملاً تبدیل به انحصار های بزرگ و تراست‌هایی گردید که پس از سلب مالکیت کردن از طبقه متوسط و از سرمایه داران کوچک میلیون‌ها مصرف‌کننده را مورد بهره‌کشی قرار دادند آنها اینرا قانون طبیعی! و یا «خدا دادی» تلقی کردند و امروز این تراستها بالاترین مظهر بهره‌برداری انسان‌های محدود از صد‌ها میلیون مردم زحمتکش و آباد کننده هستند بنوعی که این ضرورت پیداشده است که حتی خود دول سرمایه‌دار برفع مردم و برای جلوگیری از زیاده روی آنان دخالت بیشتر در امور تولید بکنند و در مواردی حتی تولید را در دست گیرند.

تحولاتی که از قرن هیجدهم در افکار و عقاید و علوم و صنایع پیدا شد و اندیشه های تازه که نسبت به طرز حکومت و وظائف آن بوجود آمد آثار جاویدانی در رشته های مختلف علوم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از خود باقی گذارد.

قرن هیجدهم و مخصوصاً نیمه دوم آن موجد دو انقلاب بزرگ: سیاسی و صنعتی بود که هر دو آثار مهمی در طرز زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی باقی گذارده اند انقلاب کبیر فرانسه موجب شد که ابتدا در فرانسه و بعد در سایر کشورها طرز حکومت تغییر کرده و حکومت‌ها برای مردم حقوق و آزادی‌هایی بشناسند انقلاب صنعتی انگلستان نیز بکلی اساس کهنه رژیم اقتصادی سابق را که بر روی رژیم صنعتی قرار گرفته بود.



فرو ریخت و بجای انحصارات شغلی و پیشه آزادی کسب و کار و تشکیلات و سازمانهای تولیدی و صنعتی و اقتصادی را برای مردم تأمین کرد بطوریکه در قرن نوزدهم در نتیجه این تحولات و تغییرات متدرجاً اجتماعات سیاسی و اقتصادی آزادی را برای مردم تأمین کردند؛ حکومت بعبوض اینکه همه اختیارات را در خود متمرکز کرده و منافع خود را مافوق و جایگزین منافع عمومی و افراد بداند ب مردم اجازه میدهد که آزادانه بدنبال منافع فردی خود رفته و ضمناً منافع عمومی را که در آن منافع اجتماع تأمین میگردد جدا از منافع دولت و حکومت بشناسد.

در صورتیکه تا قبل از این انقلابات و تا اواخر قرن هیجدهم حکومت ها بصورت فردی و ملوک الطوائفی اداره میشدند و منافع اجتماع و عمومی بصورتیکه فعلاً مورد نظر و توجه است مورد دقت و قبول نبود و سازمان اقتصاد ملی کشور تحت رژیم صنعتی و انحصارات طوری اداره میشد که منافع حکومت و سلطنت و خوانین ملوک الطوائفی تأمین گردد.

وظائف حکومت بیشتر متوجه انتظامات و بسط قدرت سلطنت و دولت در داخل و خارج کشور بود و اقتصاد عمومی و کشور نیز بهمین منظور اداره میگردد و برای این کار لازم بود که مشاغل تحت انحصار و کنترل طبقات معین در آید و سعی میکردند که با ازدیاد محصول و صادرات کشور ثروت عمومی که بیشتر در دست دولت و طبقات حاکمه بود زیاد گردد.

ملاك ثروت فلزات قیمتی بود که یا آنرا در کشورهای جدیداً کشف بدست آورده و به مملکت وارد می کردند و با صورتیکه در عقاید فلزیون دیده شده است **Merchantilistes** و بطرق مختلفی که آنها پیش بینی میکردند بوسیله تجارت و با صادرات محصولات صنعتی و با کشاورزی و غیره آن فلزات را بدست آورده و به کشور وارد می نمودند - و برای اینکه میزان صادرات زیاد شود به تقویت و حمایت صنایع داخلی می پرداختند و در حد اکثر ممکن سرحدات را بر روی محصولات سایر کشورها می بستند و دولت عوائد مختلفی را در کشور بخود اختصاص داده و در انحصار خود قرار میداد و نتیجه این امر فشار با کثرت افراد اجتماع بود بدون آنکه منافع افراد غیر ممتاز در نظر گرفته شود و با منافع عمومی که منافع اجتماع را تأمین کند مورد نظر قرار گیرد.

بطوریکه گفته شد در آن حکومت ها منافع افراد ( بطور کلی ) و اجتماع تحت - الشعاع منافع حکومت و دولت و طبقات حاکمه بود و اقتصاد کشور بصورت انحصارات و امتیازات که در دست دولت و با طبقات معینی بود برای تأمین منافع حکومت و هیئت حاکمه اداره میگردد و افکار اقتصادی بصورت مشروح و منظم و علمی در نیامده و علم اقتصاد وضع نگردیده بود .

قبلاً متذکر گردیم که در قرن هیجدهم تحولات افکار و عقاید موجب انقلاب و تغییراتی در طرز حکومت و اقتصاد کشورها گردید؛ چه همیشه وضع و شرائط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و تغییرات افکار در هدف و طرز اداره حکومت تأثیر مینماید و اگر هیئت حاکمه خواست و توانست هدف و طرز اداره حکومت را با تمایلات جدید عمومی و پیشرفت افکار تطبیق دهد این تغییر بصورت ملایم و تدریجی و بدون انقلاب انجام مییابد والا همانطوریکه مکرر در تاریخ دیده شده است حکومت هائی که نخواهند شرائط جدید و تحولات افکار را مورد نظر قرار دهند دچار انقلابات و عکس العمل های شدید گردیده و شرائط جدید به آنها تحمیل می گردد.

حکومت فرانسه در قرن ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ نمونه کاملی از حکومت فردی بود که در آن منافع حکومت و طبقات حاکمه بوسیله اقتصاد انحصاری و رژیم صنفی تأمین می گردید و مخصوصاً در قرن ۱۸ دولت تقریباً تمام فعالیت های اقتصادی را بخود انحصار داده بود مثلاً تولید مواد اولیه - صنعت - تجارت - حمل و نقل و حتی موزیک ، رقص و تأثیر در انحصار دولت در آمده بود و اجاره و منفعت شان عوائد اصلی دولت را تشکیل میداد و بقول یکی از نویسندگان حکومت فرانسه (Kaspar - Klock) بیش از ۴۰۰ نوع از این قبیل عوائد را بخود اختصاص داده بود .

در آلمان تقریباً تمام کارگاههای صنعتی و کارخانجات با بنگار حکومت بوجود آمده و تحت اداره او بود. بعضی از آنها کارخانجات سلطنتی بودند و بعضی دیگر امتیازاتی از طرف حکومت و سلطنت داشتند و دولت با آنها کمک های مختلفی میکرد و در نتیجه همین امتیازات تحمیلات زیادی با اجتماع و افراد غیر ممتازه می گردید . بعلاوه مداخلات دولت که ، ابتدا یعنی از قرن ۱۵ تا ۱۷ یکی از عوامل مؤثر برای پیشرفت و تکمیل صنعت و اقتصاد کشور بود از قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۸ که انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمد مانع پیشرفت و ترقیات اقتصادیات گردیده بود؛ چه مداخلات دولت ارفرن ۱۷ بیعد موجب تقویت امتیازات و انحصارات گردیده و همین امر سدی در مقابل پیشرفت اقتصادیات گردیده بود و مانع از این بوده که اقتصاد صنعت فرانسه نیز از ماشینیسیم استفاده کرده و وضع خود را عوض کند و با استفاده از اختراعات جدید و ترقیات تازه راه پیشرفت و تکامل را به پیماید.

در همین رژیم انحصاری و امتیازی بود که قسمت عمده مالیات از طبقات غیر ممتازه گرفته میشد و سنگینی آن بدوش طبقات اخیر بود در صورتیکه طبقات ممتاز از آن معاف بودند - یکی از مورخین میگوید تنها وسیله فرار از مالیات تهیه ثروت و امتیاز بود .

در آلمان طرز حکومت فرانسه و اداره اقتصاد عمومی و تحمیلاتی که به طبقات

غیر ممتازه میشد موجب شد که تحولاتی در افکار بوجود آید و نویسندگان و گویندگان معایب اجتماع فرانسه را تشریح و باطالع عموم برسانند و در نتیجه انقلاب فکری در جامعه بوجود آید ولی حکومت وقت و طبقه حاکمه در مقابل تمایلات جدید و افکار تازه مقاومت کرده و حاضر نبودند که هدف حکومت را از نظر سیاسی و اقتصادی با شرایط تازه و تمایلات عمومی تطبیق دهند؛ همین امر موجب عکس العمل شدید و انقلاب کبیر فرانسه گردید، این انقلاب نه تنها رژیم حکومت و اقتصاد را در فرانسه تغییر داد بلکه با هم آهنگی با انقلاب صنعتی انگلستان پیدایش و ماشینسیم بتدریج رژیم سیاسی و اقتصادی سایر کشورها را نیز تغییر داد و افکار اقتصادی که بر مبنای آزادی کار و حرفه و صنعت و نظم و نسق طبیعی خدا داد (*L'ordre naturel*) قرار داشت پیشرفت و نمو کرده و علم اقتصاد بوجود آمد .-

واضعین علم اقتصاد در فرانسه مکتب طبیعیون (*Physiocrates*) ها بودند و رئیس و معلم اولیه این مکتب (*Docteur Queney*) بود و در انگلستان آدام اسمیت (*Adam Smith*) بایان عقاید و افکار اقتصادی خود به تشریح و تکمیل این علم پرداخته است .-

باید تذکر داد که محیط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشورهایی که این دسته از علماء در آن زندگی میکردند و تجربیات تلخی که از اوضاع گذشته و موجود بدست آمده بود در افکار و عقاید آنان مؤثر بوده و بدین سبب در جهت عکس آنچه که موجود بوده یعنی آزادی کار و عمل و علوم مداخله دولت در تنظیم سازمانهای اقتصادی و انحصارات متوجه گردیدند و با مطالبات دقیق و منظم و علمی که در موضوعات اقتصادی نمودند افکار و عقاید اقتصادی را بصورت علم در آورده و علم اقتصاد را وضع نمودند افکار و عقاید علماء اقتصاد نیز مورد توجه محافل و مدیران و متصدیان امور اقتصادی و تجاری و صنعتی که وضع موجود در ارضایت بخش نمیدانستند گردیده و دولت نیز اجرا و عملی کردن افکار و عقاید آنان را راه بهبود و اصلاح اوضاع اقتصادی دانست بطوریکه تشکیلات جدید اقتصادی بر مبنای آزادی و استفاده از منابع طبیعی زمین و غیره بوجود آمد و موجب شد که طبقه متوسطین یعنی (*Bourgeois*) ها که اهل صنعت و تجارت و کشاورزی بوده و در گذشته عنوان و امتیازی نداشتند تقویت کردند .-

این دسته در گذشته بواسطه نداشتن امتیازات و عدم حمایت دولت نمیتوانستند از ابتکارات و فعالیت خود استفاده نمایند در صورتیکه با وضع و تشکیلات اقتصادی جدید که روی آزادی قرارداد داشت بفعالیت افتاده و ایجاد ثروت کردند و بطوریکه میدانیم بعد از انقلاب فرانسه مؤثر ترین و متمولترین طبقات اجتماع گردیدند، در قرن ۱۹ وضع دولت بکلی با دولت های سابق تفاوت کرد چه حکومت در نظر سیاسی با اصول آزادی اداره میشد



ومداخلات افراد و مخصوصاً طبقات متوسط درحکومت روز بروز زیاد تر میشد و از نظر اقتصادی دولت ازره گونه مداخله و امتیاز و انحصار صرف نظر کرده و تمام مقررات گذشته را که آزادی و رقابت را در امر تجارت و صنعت و کارهای اقتصادی از بین میبرد حذف کرد و در همین وضع بود که رژیم اقتصادی سرمایه داری آزاد بوجود آمد - سرمایه داران که غالباً همان طبقات **Bourgeois** ها بودند از آزادی کامل استفاده کرده و تمام فعالیت و فکر و ابتکار خود را برای ازدیاد منافع بکار میبردند - در این رژیم بهترین طریقه آزادی کامل بود تا افراد بتوانند بدنبال منافع خصوصی خود بروند و در حقیقت محرك اولیه و موجب فعالیت های اقتصادی و جلب منفعت شخصی بوده است و هر کس هر مقدار که میتواند منفعت می برد .

قیمت و منفعت دورکن اساسی و عامل مهم اقتصادی بودند که روی قانون عرضه و تقاضا تعیین و تأمین می گردیدند .-

در این رژیم دولت نسبت به زندگی اقتصادی و اجتماعی بی طرف بوده و مداخله در امر تولید نمی کرد و به انتظامات طبیعی خداداد احترام میکرد و آنرا منشاء تولید و ثروت برای اجتماعات می دانست

عالم اقتصادی معروف فرانسه بنام **Gaetan Pirou** این وضع را در کتاب معروفش

بنام **Néo-liberalisme , Néo corporatisme Néo socialisme**

کاملاً تشریح کرده و می گوید که اولین دسته از علماء اقتصاد که بیشتر طرفدار رژیم آزادی (**Liberalisme**) بوده جداً از رژیم اقتصادی طرفداری میکردند که در آن رقابت حکومت کند و رقابت را عامل ترقی و موجد تعادل اقتصادی میدانستند بعقیده علماء اولیه اقتصاد افراد منافع خود را بهتر از دولت میدانند و دولت يك ( بد ضروری است ) (**Wal Nécessaire**) و نتیجه این فکر این است که دولت زیاد در کار و امر حکومت مداخله نکند و بمردم بیشتر آزادی و فعالیت بدهد .-

بقول آدام اسمیت **Adam Smith** وظیفه دولت **The duties of Sovereign** تأمین احتیاجات اجتماعی افراد است و بدین طریق وظیفه دولت محدود و کوچک شده بیشتر جنبه **gendarme** انتظامات و مأمور داد گستری را پیدا می کند و آن باتیستی خود می گفت بهترین نقشه مالی آنست که دولت کمتر خرج کند و بهترین مالیاتها آنست که از همه کمتر اهمیت داشته باشد .

با این ترتیب وظیفه دولت محدود به دفاع از اجتماع و حمایت کردن از افراد میشد .-

در همین موقع بود که علمای اقتصاد متوجه و معتقد به مالکیت خصوصی بوده و آنرا امری مقدس و غیر قابل تغییر میدانستند و چون منفعت خصوصی را محرک و عامل اصلی فعالیت های اقتصادی میدانستند بنظر آنها اختلاف طبقات و وضع زندگی امر طبیعی بوده است و هرگونه مداخله دولت را در این امر مفید و لازم نمیدانستند، یکی از اصول اربعه آدام اسمیت راجع به مالیات محدود بودن مداخلات دولت بوده است و هنوز هم این اصل مورد توجه و بحث علما می باشد.

علماء اقتصاد فیزیکرات و طرفداران آزادی اقتصادی معتقد به **Laisser Faire** - **Laisser passer** بودند و روی همین فلسفه و وظائف دولت را محدود به انتظامات و مأمور دادگستری می کردند از طرف دیگر معتقد به تساوی بودند مگر تساوی در مالکیت و ثروت چه عدم تساوی آنها را نتیجه فعالیت خصوص افراد و اجتناب ناپذیر میدانستند. رژیم آزادی اقتصادی که نتیجه افکار علماء اولیه اقتصاد و طرفداران آزادی در اقتصاد بود تا اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت و در این قرن به منتهای پیشرفت و ترقی خود رسید ولی از اواخر این قرن شرائط جدیدی در اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بوجود آمد که افکار علماء سابق الذکر را مورد بحث و انتقاد قرار داد.

در شرائط جدید هدف و وظائفی که در رژیم آزادی برای دولت تعیین شده بود برای رفع احتیاجات عمومی کافی بنظر نمی رسید مخصوصاً از اواخر قرن نوزدهم طبقات کارگر بوسیله اجتماعات و تشکیلات خود بیشتر در امور اجتماعی و دولتی مداخله کردند برای تأمین منافع و رفع احتیاجات خود از دولت و وظائف و مداخلات بیشتری را در امور خواستند و از همین زمان است که کارگران فعالیت بیشتری بخرج داده و شرائط بهتری را در کار تقاضا نمودند و معلومست که این نوع تقاضاها با اصول آزادی و رقابت منافات پیدا میکرد.

از طرف دیگر نمو و توسعه سرمایه داری شرائط اقتصادی جدیدی بوجود آورد و ساختمان و تأسیسات مختلفه اجتماع و اقتصاد را عوض کرد.

بطوریکه دیگر افراد و احاد اقتصادی نبودند بلکه مؤسسات بزرگ اقتصادی مانند سندیکا و تراست و بانکها و غیره واحد اقتصادی شدند و در نتیجه همکاری و فعالیت مؤسسات بزرگ، مؤسسات کوچک نمی توانستند با آنها رقابت کنند و همین امر موجب شد که اصول اولیه سرمایه داری معمول در رژیم آزادی اقتصادی قرن نوزدهم یعنی رقابت و آزادی متزلزل گردید و سرمایه داری انحصاری جانشین سرمایه داری رژیم آزادی شد و مؤسسات آزاد و کوچک کمتر میتوانستند که در مقابل دسته بندیهای مؤسسات دیگر که بایکدیگر همکاری کرده و تشکیلات واحدی بوجود آورده بودند رقابت نمایند. از طرف دیگر همکاری تولیدکنندگان و تشکیلاتی مانند کارتل ها و تراست ها منافع مصرف

کنندگان را که در رژیم آزادی ورقابت تأمین می‌گردید بخطر انداخته و مصرف‌کنندگان نیز برای حمایت از منافع خود مداخلات دولت را لازم دانستند. بعلاوه بحران‌های اقتصادی که در نتیجه رژیم سرمایه‌داری متناوباً بوجود آمد و هر دفعه شدیدتر میشد مسائل تازه بوجود آورد و این مسائل در رژیم آزادی اقتصادی و عدم مداخله دولت قابل حل نبود.

در هر حال تشکیل واحدهای بزرگ اقتصادی و فعالیت آنها موجب شد که از اواخر قرن ۱۹ عده از علماء و متخصصین و مخصوصاً طرفداران رژیم آزادی نسبت به طرز عمل واحدهای بزرگ انتقادات شدیدی بنمایند.

آرتور رافالویچ Arthur Raffalovich در کتاب خود بنام سیستم اقتصاد فردی *Systemme Economique individualiste* مطالعاتی راجع به کارتل‌های آلمان در ابتدای قرن بیستم نموده و می‌نویسد یکی از انتقادات شدیدی که باید از کارتل‌ها کرد اینست که این تشکیلات موجب عدم استفاده کامل از منابع تولیدی ملی میشوند، چه بعقیده او اگر از تمام منابع ملی و طبیعی بطور کامل استفاده شود قیمت‌ها ۴۵ درصد تنزل مینمایند، بعلاوه او معتقد است که تشکیلات بزرگ و طرز عمل آنها موجب شده است که مقداری از منابع طبیعی تلف شود.

در همان زمان *Messenger de paris* که ارکان مالی فرانسه بود در تاریخ ۱۹۰۸ می‌نویسد که کارتل‌های آلمان و امریکا موجب عدم تنزل مواد اولیه شده‌اند، پرفسور Edg milhaud نیز از وضع این سازمانها انتقاد شدید کرده و در سال ۱۹۱۲ می‌نویسد که نتیجه عمل تشکیلات بزرگچه از نظر ملی و چه از نظر بین‌المللی موجب ایجاد انحصارات گردیده و این انحصارات از نظر تأمین منافع خود تولید را محدود می‌کنند و با این رویه و طرز عمل عقاید مالتوس و نظریات طرفداران او را تأیید می‌کنند.

در هر حال در مقابل شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی دولت‌های طرفدار آزادی (*L etat liberal*) خود را ضعیف و ناتوان نشان داده و نمیتوانستند طرز عمل خود را با اوضاع جدید هم‌آهنگ و منطبق نمایند در صورتیکه بعلت بالا رفتن سطح فکری و عوائد ملی که هر دو ناشی از رژیم سرمایه‌داری بود احتیاجات افراد زیادتیر شده و در نتیجه وظائف دولت نیز سنگین‌تر می‌گردید.

بحث ادامه خواهد داشت



## گل‌های شب - ۱۹۵۲

(( رویای شیرین ))

سناریست و کارگردان : رنه کلر

فیلمبردار : آرمان تیرار

دکور : لئون بارساک

موزیک : ژرژوان پاریس

ایفای رلها : ژرار فیلیپ (کلود) . مارتین کارول (ادمه) . جنیالو بوجیدا (لیلا) .  
ماگالی واندوی (نوزان ولوسیل) . برنادلا ژاریک (لئون-پاسبان) . رمون  
بوسی یر (روژه - مکانیک کاراژ) (رمون کوردی) (کاستون-صاحب کاراژ)  
ژان پاره دس (پل - دوافروش).

تهیه شده در استودیو بولونی - پاریس ۱۹۵۲.



گذشته از عنوان : کارگردان. کمتر هنرمندی درسینما مثل ؛ چارلی چاپلین

یارنه کلر وجود دارد ، که خالق صد درصد یک اثر خود باشد .

این دو استاد با سابقه و بانام شاید تنها کسانی هستند که با آزادی و اختیار کامل  
در پرورش سناریو ، میزانشن فیلم ، تعیین زاویه و حرکات دوربین فیلمبرداری و مونتاز  
فیلمشان شخصاً ابتکار عمل را در دست میگیرند و کسی جرئت ندارد بعنوان دادن  
«ایده» و نشان دادن راههای مختلف مزاحم کارشان شود.

بدینجهت میتوان این دو استاد را کاملاً از روی آثارشان داوری کرد در مورد  
چارلی چاپلین باید گفت در کشور ما بین تماشاچیان زبده ، کسانی هستند که او فلسفه اش  
را می شناسند ، اما در مورد رنه کلر ، باید اضافه کرد که بواسطه ندیدن بیشتر فیلمهای  
وی این مرد بزرگ سینما در ایران ناشناس مانده است ، فیلم های فرانسوی او مثل :  
«زیر بامهای پاریس» یا آثار آمریکائیش چون : «شعله نیو ارلئان» « با جادوگری  
از دواج کردم » خیلی بی سروصدا در ایران به نمایش درآمد و با فقدان یک منقد و  
مفسر سینمایی بمعنای صحیح ، تماشاچی نمی توانست فیلمهای رنه کلر را آنطور که

بابد بشناسد ، خوشبختانه سومین فیلم فرانسوی وی بود از جنک، که او در کشورش تهیه کرد و نام آن *Le sbelles.de.nuit* است ، با عنوان «روای شیرین» بادوبله فارسی نمایش در آمد. فیلمی که رنه کلر قبل از «روای شیرین» تهیه کرد «جمال شیطان» نامدار آن فیلم بواسطه نبودن مایه ، مقام خاصی رایین فیلمای رنه کلر دارد ، استاد در این اثر ماجرای دکتر فاست و جستجوی های علمی او را برای یافتن سنگ طلا ، بطوریکه گوته بما حکایت می کند ، در عصر حاضر قرار داد و در نتیجه اثری بوجود آورد که در نوع خود بی نظیر بود ، در مورد آن فیلم رنه کلر چنین گفت :

« بیکبار دیگر شخصیت فاست در روشنائی عصر ما ظاهر میگردد ، فعالیت عظیم علمی که یکرروز کیمیاگران را به جستجوی سنگ طلا کننده و کشف رموز مواد و میداشت تا این زمان که دوره اکتشافات اتمی است ادامه می باید ، همعصران ما در عهد عجیبی زندگی میکنند . امروز بشر مثل آن روزیکه فاست روح خود را به شیطان فروخت ، روحش را به علمی میفروشد که انهدام او را نوید میدهد سرانجام او بادست خود و با جستجوهایش خود را به گرداب میکشاند»

گفتیم فیلم نامبرده بمناسبت داشتن «تز» و «مایه» نو کمتر شباهت به سایر آثار رنه کلر داشت او میخواست بمسئله سابق خود رجعت کند به این مناسبت شروع به تهیه سناریو و کارگردانی «روای شیرین» که در عین حال لکسیونی از کلیه آثار وی از «پاریس خفته ۱۹۲۳» تا آخرین میلیاردر «۱۹۳۴» است ، کرد.

نام اصلی رنه کلر رنه شومت است ، او در یازده نوامبر ۱۸۹۸ در یکی از خانواده های قدیمی پاریس در همین شهر بدنیا آمد. بعد از پایان تحصیلات متوسطه ، برای امرار معاش وارد روزنامه نگاری شد . رنه از ابتدا جوانی لاغر و رنگ پریده بود ، از معاشرت با اشخاص و شرکت در مجامع ، چنانچه هنوز هم عادت اوست گریزان بود . یگانه دوست عزیز او شهر پاریس بود اغلب در محلات مختلف پاریس میگشت و در عادات و حرکات مردم آن دقیق میشد ، گاهی هم در ارتفاعات اطراف این شهر قرار میگرفت و محو نماشای «عروس شهرهای دنیا» و بناهای تاریخی باشکوهش که هر شب زیر پر تو نور افکنها مثل قطعه جواهری میدرخشد ، میشد.

دراوان کار سینما رنه کلر بعنوان آکتور وارد مؤسسه گومون شد و در چند فیلم هم بازی کرد ، چون بکار سینما علاقه داشت و آنرا شکلی برای ایجاد یک شعر مصور می دانست ، اطلاعات فنی اش را آنطور که برای یک کارگردان لازم است ، نزد یکی از بزرگترین کارگردانان قبل از جنک جهانی اول ، یعنی : لوئی فوی یاد ، تکمیل کرد ضمناً در مکتب کمیگ سینمایی که مؤسسه گومون در آنروز بوجود آورد و کارگردان معروف فیلم های کمیگ آن عصر ژان دوران دقیق شد ، از اولین فیلم او « پاریس خفته» تا « روای شیرین » تفوز مکتب گومون و ژان دوران بطور وضوح آشکار است . با این تفاوت که کلر یک محتوی اجتماعی و انسانی بدان افزود ، بدین معنی که پرسوناژ

های او آدمک هائی نیستند که بادنبال دویدن و پرش یاسقوط ، یا خراب کردن ؛ یک کمدهی بوجود آورند ، بلکه آدمک هائی هستند که هر يك مظهر يك تمايل انسانی میباشند و بالاتر از هر عیب و هر حسن فردی ، محبت و همدردی جمعی نزد آنان وجود دارد . « کلاه حصیری ایتالیائی » ، « زیر بامهای پاریس » ، « آزادی برای ما » « ۱۴ ژوئیه » آثاری است که نظر کلر را تأیید می کند .

در « رویای شیرین » مایه جالبی مورد بحث کلر قرار گرفته و آن عبارت است از تاسف اشخاص سالخورده بر دوران جوانی .

همه پیران بر جوانی خود غبطه میخورند و آندوران را بهترین دوران زندگی میدانند ، در صورتیکه کسانی که در عهد جوانی او هم پیر بوده اند باز بر دوران جوانیشان تأسف میخورند . بنابراین هیچ دورانی بهترین دورانی نیست و هر عصری با گرفتاری هسی خود همراه است و این « آنوقت ها » ئیکه اغلب اشخاص مسن با فرو بردن آب دهان از دوران گذشته می گویند ، تأسفی است که آنان بر جوانی خود میخورند نه بر اصرار گذشته . چنین نکته ای را رنه کلر ، چنانچه سلیقه اوست با فرم کمدهی بیان میکند . یک جوان که معلم موسیقی یکی از شهر های فرانسه است همیشه بین زندگی و رؤیا وجود دارد . آنچه را که در زندگی می بیند و میخواهد ولی نمی تواند بدان دست یابد در رؤیا می بیند ؛ آنوقت که زندگی او مغشوش است رؤیای او هم مغشوش میگردد .

نباید تصور کرد که رنه کلر در این فیلم تزه های دکتر فروید را در مورد رؤیای تائید میکند ، خود رنه کلر میگوید « فیلم من فانتزی است رؤیا هائی هم که در این فیلم نشان داده ام فانتزی است و ادعای تجسم « آرزو های گمشده » زندگی را ، در رؤیا نداشته ام » .

در فرم کمدهی این فیلم رنه کلر از کلیه منابع ایجاد انترتیک کمیک استفاده میکنند ، **کمیک حرکت** : دنبال دویدن و تعقیب ، **کمیک غیر همزمان** : روزنامه و عینک در عرص هجر و اتوموبیل جیب در اصرار گذشته ، **کمیک کارا کتر** ، حالت خواب زده دائمی « کلود » و نیز نارضایتی دائمی پیر مرد بر گذشته خود . **کمیک انتقادی** ( ساتیر ) : پرچم فرانسه هنگام حمله به الجزیره ، مقررات پست خانه ، **گیوتین** ضمناً رنه کلر چند نکته را که مورد علاقه سور رئالیست هاست مثل : ارکستر کاراژدار و آلات موسیقی عجیب و غریب ، در این فیلم بکار میبرد ( فراموش نکنیم که دومین اثر رنه کلر : « آتراك . ۱۹۲۴ » يك فیلم سور رئالیست است که در آن ، کلر برای « مرحوم برج ایفل » که بدست بورژوازی فرانسه دشمن آن ، هلاک شده بود مراسم تشییع و تدفین بعمل آورد . در آن فیلم از فرم کمدهی برای مضمون سور رئالیست استفاده شده بود ، سکاس ارکستر با آنا تیه کاراژ ، یادی است که رنه کلر از « آتراك » عصر طلایی « دادائیسیت » ها می کند .



احمد علی رجائی

## (( یادداشت‌هایی درباره موسیقی علمی و ایرانی ))

موسیقی شناسان بطور کلی معتقدند تا زمانی که موسیقی ایرانی روی مبنای علمی و استوار تنظیم و پایه گذاری نشود نمی‌تواند ارزش و جنبه جهانی پیدا کند، در کشور ما موسیقی اکثراً بجای آنکه نماینده سلامت ذوق و وسعت فکر و ارزش هنری باشد بعلل خاصی نشانه ضعف و سستی و تأثر است.

باید دانست پس از دوره برجسته‌ایکه باهتمام «مسلم بن محرز و ابراهیم واسحق موصلی و فارابی و صفی‌الدین ارموی» برپیشانی حیات هنری تاریخ موسیقی در کشور ما می‌درخشد از قرن هشتم هجری بعد در این قسمت نه تنها پیشرفت محسوسی حاصل نگردیده بلکه سیر نزولی آن کاملاً محسوس است تنها در دوران قاجاریه و آنهم بخصوص در هنگام صدارت میرزا تقی‌خان امیر کبیر بود که تأسیس دارالفنون و استخدام مسیو لومر از کشور فرانسه باین فعالیت‌های هنری شکل مشخص و معینی میدهد. در زمینه ابداع آثار هنری از شش قرن پیش تا کنون صد ها نفر آهنگ‌ساز خصوصاً بعد از دوره رنسانس که در اروپا هنر در خدمت طبقه حاکمه آلت‌تفنی بود یا موقعی که بدامان کلیسیا افتاده بود، در این زمینه گام‌های سریعی برمی‌داشتند.

در انقلاب کبیر فرانسه نیز همراه غریب و انقلابیون و فاتحین باستیل با سرود مارسیز **Marseillaise** تسلط و قیود اشرافیت بر هنر موسیقی درهم شکست و بخدمت جامعه درآمد. بعضی از آهنگ‌سازان نظیر بتهوون، شوپن، چایکوسکی و شوبرت آثار بی‌وجود آورده‌اند که تنها گذشت زمان توانسته است در معرفی هر چه بیشتر آنها مؤثر باشد و پیشرفت درک هنری است که توانسته است آن آثار را معرفی و ارزش آنان بهتر را جلوه گر سازد. مقارن با این تحولات هنری معدودی از دانشجویان و بزرگان حکمت کشور ما مطالعه در این زمینه‌ها را نموده‌اند و از زمره این سالکان «ابن سینا، فارابی و عبدالقادر مراغه‌ای» شهرت بسزائی دارند.

قبل از توضیح مختصر مقایسه بایستی توجه داشت که در موسیقی اصولاً سه پایه اساسی بترتیبی که شرح می‌دهیم وجود دارد:

الف - ریتم (**Rythme**) یا ضرب موسیقی و آن عبارت است از توالی ضربات آهنگ و اصولاً برای موزون کردن نوای موسیقی بکار برده می‌شود و می‌توانیم اهمیت

آنها در موسیقی مشابه با اهمیت (وزن) در شعر تلقی نمائیم .  
 ب - ملودی (Melodie) یا (نوا) نوا که همان پایه اصلی موسیقی میباشد.  
 ج Harmonie یا هم آهنگی، و آن قواعد مشهوری است که بین اصوات مختلف در یک قطعه چند صدائی هم آهنگی ایجاد می کند .

باید دانست علاوه بر Harmonie برای انجام همین منظور فن دیگری نیز وجود دارد که آنها را Contre point می نامند موسیقی ایرانی با همه علاقه‌ای که هر ایرانی باید نسبت بان در خود احساس کند ، متأسفانه فقط از نظر ملودیهایی غنی خود قابل ملاحظه است ، بخصوص از نظر Development یا بسط موسیقی و تکنیک بکلی خالی از ارزش می باشد ولی از لحاظ مایه وجود Theme های محلی شهرت جهانی دارد .

البته نخستین مایه موسیقی ملی در هر کشور همین ترانه‌های محلی و فلک‌های آن کشور است و این حقیقت نیز روشن است که هر تغییری که ضرورت آن حاصل گردد بایستی با حفظ Originalite موسیقی ملی و محلی صورت پذیرد .  
 با توجه باینکه کشور ما از نظر دارا بودن گنجینه گرانبهای از حیث ملودیهایی خود از کشورهای اروپای غربی مانند آلمان و فرانسه نیز ممتاز است مسلم است که با تکمیل نکات فنی و استفاده از هارمونی و ارکستراسیون جلوه خاص ونوی خواهند یافت و باین ترتیب این سرچشمه‌های زاینده، نو بدولت پابندهای را می دهند .  
 مطالعه مختصری روی آثار آهنگ سازان بزرگ جهان کم و بیش مؤید این نظریه است؛ اینک چند مصداق مقایسه :

الف - مکتب آهنگسازان کلاسیک - در آثار جاودانی یوهان سباستیان باخ (۱۶۸۵-۱۷۵۰) در میان دهها اثر بدیع هنری چهار سوئیت برای ارکستر وجود دارد که در سال ۱۷۲۱ تصنیف شده است . از این سوئیت‌ها شماره ۲ و ۳ آنها اشتهار جهانی دارد و سوئیت شماره ۲ بخصوص از آنجا که روی ذوق و علاقه مردم عادی تنظیم شده و از چند رقص مرسوم و معمول آن زمان ترکیب گردیده مانند رقصهای ژلک منوئه و بوره . سوئیت شماره ۲ درسی مینور برای فلوت و سازهای زهی تنظیم گردیده و شامل چند قسمت باین شرح است :

اورتور - روندو - ساراباند - بوره - منوئه و بادگیری

یکی از محققین در این زمینه عقیده دارد که قطعه Sarabande در اصل « ساربان » میباشد و از این نظر که این قطعه رقص آهسته‌ای است که حرکت شتر و کاروان را مجسم می کند و از نظر توصیف فراوانی که در گنجینه ادبیات کشور ما از شتر و کاروان گردیده است آنها را با قطعه شعر معروف سعدی ( ای کاروان آهسته‌ران ...) تطبیق کرده است .

ب - در مکتب آهنگ سازان رماتیک ، آهنگ فرانسوی Rando قسمتی از سوئیت محسوب می گردیده و گاهی آنرا بصورت آهنگهای شرقی تنظیم نموده اند و برای مثال می توانیم از قسمت آخر Divertissement شماره ۱۷ از Mozart Rondo که کاملاً ضرب نغمات ایرانی را دارد یاد آور شویم. در یکی دیگر از آثار Mozart بنام مارش ترك که بسال ۱۷۷۸ تنظیم گردیده تأثیر فراوان روح شرقی کاملاً روشن میباشد و گفته میشود که موزارت این آهنگ را روزی ساخته است که سفیر عثمانی بدیدن شاه فرانسه میرفته است .

بتهوون نخستین کسی است که باشکستن قالب موسیقی فرمایشی ورهائی هنراز تسلط طبقه ممتاز و برانگیختن و تهییج احساسات، مردم را بهنرواقعی موسیقی آشنا ساخته است. و برعکس هنرمندان دیگری که هنر را بخدمت اشراف می گماردند ، اشراف را بخدمت هنر گماشت و تا آنجا پیشرفت که ز روزور بهنرا و تعظیم کردند .  
در آثار جاودانی لودویگ بتهوون هم آثاری باین ترتیب یافت می شود و از آن جمله ( خرابه های آتن ) میباشد .

در این اثر روح آزاد بخواه و فکر مترفی بتهوون وضع اسفناك خرابه های مهد تمدن اروپا را در عین عظمت با یادآوری دوران درخشان گذشته توصیف می نماید و مارش تركوی مظهر این ایده است که یونان موجد تمدن دنیای نو در دست عثمانی ها اسیر و خرابه های آتن لگد کوب سربازان متجاوز آنان است .

ج - آهنگ سازان روسی - اینان نیز کم و بیش از آهنگهای محلی شمال ایران و نواحی قفقاز استفاده نموده اند و برای مثال دوتن از آنان را نام می بریم :

۱ - الکساندر بورودینی ( ۱۸۳۳ - ۱۸۸۷ ) که با اثر معروف ( درچمنزار های آسیای میانه ) که برای توجیه استعمار دولت نزاری روسیه ساخته بود خویشتر را شناسانید .

یکی از برجسته ترین آثاری اپرای پرنس ایگور میباشد که پرده چهارم آن با اهتمام گلزونوف و ریسمسکی کرساکف خاتمه یافته است و این اپرا شرح مبارزات شخصیت افسانه پرنس ایگور با قبیله پلونسی و رئیس آن کانچاک میباشد ، در این اپرا در قطعه رقص پولتسی که شاهکار بورودینی است آهنگ قفقازی بطور وضوح شنیده میشود .

۲ - نیکلای ریسمسکی کرساکف [ ۱۸۴۴ - ۱۹۰۸ ] که سوئیت سنفی معروف شهرزادوی را غالباً شنیده اند و آن داستان شهریار - پادشاه افسانه ایران است در این اثر وی نیز از آهنگهای محلی ایران کم و بیش استفاده نموده است .



## د - آهنگ سازان اسپانیولی

یکی از مشهورترین آهنگ‌سازان اسپانیا، مانوئل دوفابا [۱۸۷۶ - ۱۹۴۶] می‌باشد و یکی از آثار معروف وی بنام [شبی در باغ‌های اسپانیا] است که در سال ۱۹۱۴ هنگامی که دوفابا از سفر فرانسه مراجعت می‌نمود در مادرید آنرا تنظیم نمود این آهنگ شامل سه قسمت است قسمت اول آن توصیف باغ‌های ژنرالیف **Generalif** می‌باشد ولی قسمت سوم آن توصیف **Sierra de Cordoba** بوده و آن کوهستان زیبایی است که شهر کوردوبا در دامنه آن واقع گردیده و تم دوم آن کاملاً ایرانی است و با در یک قسمت از آهنگ مشهور به (کوسیکاس دگرانادوس) که توصیف مسجدی است که بفرمان عبدالرحمن در کوه‌های سیارادو گوردا ساخته شده و شباهت زیادی به تارانه محلی ایرانی موسوم به [رشیدخان] دارد.

ه - مورس راول آهنگ ساز بزرگ و معاصر فرانسوی [۱۸۴۴ - ۱۹۳۷] مطالعه در یکی از آثار این آهنگ ساز یعنی قطعه‌ای که بطرز ایرانی تصنیف شده است بنام **Alborada del gracioso** شاهد صادقی بر صحت نظر ماست.

با توضیحاتی که اجمالاً داده شد، شکی نباید باشد که ما در موسیقی باید در عین اینکه باصل اصالت هنر ایرانی عقیده داشته باشیم با مطالعه موسیقی علمی و اطلاع از رموز تکامل دیگران، دور از تعصب و تعرض در استحکام و پایه گذاری اساس موسیقی نوین ایران ساعی باشیم.

## شروع یک عصر نوین و باعلامت و نشانه آن!

تصمیم مجمع عمومی سازمان ملل متحد در بارهٔ اینکه موضوع الجزیره در دستور مذاکرات باشد شروع یک عصر نوین و بالا اقل علامت و نشانه این است که مطابق ضرورت و جبر تاریخ باید در عصر نوین اصول نوینی بر روابط ملل حکمروائی کند. دولت‌هایی که جزء هیچیک از دبولوک نیستند برای اولین بار موفق میشوند که از تناقض سیاست‌های دبولوک رسماً در سازمان استنتاج کرده و برای مبارزه با استعمار از این سازمان بین‌المللی استفاده کنند. آخرین تشبثات فرانسه و قهر از سازمان ملل نمی تواند سدی در مقابل اراده و تصمیم ملیونها مردم رنج‌دیده و از خود گذشته شود. جریان تاریخ در جهت ایده‌آلهای ملیون‌ها مردم زحمتکش و ابداع کننده آفریقا پیش میرود آنها مطابق جریان بزرگ تاریخ شنا می‌کنند. اگر فرانسه نیز از سیاست انگلستان درباره هندوستان پیروی کند لااقل در مقابل آنچه از دست میدهد دوستی مللی را که زیر یوغ بوده‌اند تاحدی جلب می‌کند.

## «حرکت به جلو»

رهبر حزب کارگر، کلمنت اتلی، با وجود اشتغال بمبارزات انتخاباتی انگلستان که ببحوجه خود را می پیماید، مقاله‌ای «برای اکتوبر» نوشته و در آن نقش بین‌المللی حزب خود و حکومتی را «که او، احتمالاً اگر در ۲۶ مه در انتخابات عمومی برنده شود، به تشکیل آن دعوت خواهد شد؛ نشان داده است.»

من نمیدانم که يك توافق کلی درباره آنچه امروز «همزیستی» نامیده می شود مشکل خواهد بود اما بنظر من، اختراع اسلحه انهدام دسته جمعی، دلیل مهمی برای وکلای مدافع صلح بدست میدهد. زیرا اکنون روشن است که جنگ آینده دیگر فاتحی نمی شناسد بلکه منجر به نابودی همه ملت‌های متخاصم خواهد شد مسئله جنگ باید با فکرواقع بین مطلق مورد بحث قرار گیرد. رهبران روسیه به قدرت احترام میگذارند و خود را تسلیم هدایت بوسیله هیچگونه ملاحظه‌آلوده‌آلیستی نمی کنند معذک من امیدوارم و گمان می کنم که يك فهم عمیق از عظمت خطری که امروز تمدن ما را تهدید می کند آنها را (رهبران شوروی را) به پذیرفتن این که دیگر نمی توانند امیدوار به غلبه بر غرب، با قدرت باشند بکشاند. من فکرمی کنم که اگر بتوان از جنگ اجتناب نمود، دکترین کمونیستی کم کم خشونت خود را از دست میدهد و روش زندگی که برای طرفین قابل قبول باشد در اروپا پدید خواهد آمد در آسیا همین دو جانبه بودن مبنای عمل را شرط هر سیاست مؤثری می‌بایم

### اعضاء حزب کارگرو آسیا

در حقیقت، نیروی بزرگ ناسیونالیسم آسیائی را که برای ملل آسیا، دردنیای مقامی مساوی با اروپائی‌ان را می‌خواهند، باید باز شناخت. حکومت کارگری، در زمان قدرت خود، تمایل هند، پاکستان، سیلان و بیرمانی را برای در دست گرفتن زمام سر نوشت مخصوص خودشان اجرا نمود. این عمل اثر بزرگی در آسیا داشت زیرا ملل آن سرزمین محقق ساختند که استعمار طلبی قدیم با جلوس حکومت کارگری مرده است.

حزب کارگر حکومت چین توده‌ای را برسمیت شناخت. این بدان معنی نیست که اعضاء حزب کارگر یک رژیم توتالیتر را تصدیق می‌کنند؛ آنها کاملاً میدانند که اصول دموکراسی در چین مورد احترام نیست اما تصدیق می‌کنند که چینی‌ها فعلاً از حکومتشان پشتیبانی مینمایند. نه‌از آن جهت که به کمونیسم گرویده باشند بلکه برای آنکه آن حکومت تمایلات ناسیونالیستی آنها را بیان می‌دارد

با همین فکر بود که حکومت کارگری از طرح کلمبو، که مختص کمک به کشورهای عقب مانده بود پشتیبانی نمود. حکومت مزبور همواره در باره ضرورت ارتقاء سطح زندگی ملت‌هایی که وضع چنین نا مساعدی دارند، اصرار ورزیده است. احتمال می‌رود که در سال‌های آینده روابط بین سفید پوستان و ملل غیر سفید یکی از سخت‌ترین مشکلاتی باشد که باید آنرا حل کرد.

روش «کارگراها» در آسیا و آفریقا همواره بمنظور کمک به بهبود سطح زندگی ملت‌ها بوده است. حکومت کارگری مخصوصاً برای این کوشش بخوبی مجهز است زیرا می‌تواند ایده آل‌سیم د کترین خود را به تجربه ممتد بریتانیا درباره این مسائل بیفزاید. باید دانست که چین و هند تمدن مختص و فلسفه ویژه‌ای دارند اما برای اینکه همزیستی مسالمت آمیز بیشتر باشد لازم است که این ملت‌ها به معتقدات دموکراسی غربی نیز احترام بگذارند. اینست وضع مستعمرات بریتانیا که امروز همکاران مساسی الحاقی شده‌اند

### وفاداران به ژورس

من مشاجرات بین‌المللی را که سابقاً مدافعین جنگ طبقاتی و هوا داران مارکسیسم دقیق عنوان می‌کردند بیاد دارم. امروز از گذشته می‌فهمیم که آن مشاجرات موجد منقسم شدن سوسیالیست‌های دموکرات و کمونیست‌ها گردید. در این اختلاف سوسیالیست‌های انگلستان که در پشت سر کیر هاردی Keir Hardie قرار گرفته بودند با ژورس از یک درک و مفهوم متمدانه و انسانی از نبردسیاسی، دفاع می‌کند این سنت به شکل کاملاً زنده‌ای در حزب کارگر باقی ماند. ما به ضرورت این امر متقاعدیم که به ملت‌های اروپائی بفهمانیم که کمونیسم یک قدم به عقب‌را عرض می‌دارد و پیشرفت واقعی که منطبق بر سنت اروپائی است، جز در کار دموکراسی آزاد اجتماعی نمیتواند جستجو شود.

در ۱۹۵۴ حکومت کارگری راه چنین پیشرفتی را با سیاست جدی خود باز کرده است، اگر حزب کارگر به قدرت باز گردد این حرکت به جلو را ادامه خواهد داد



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.